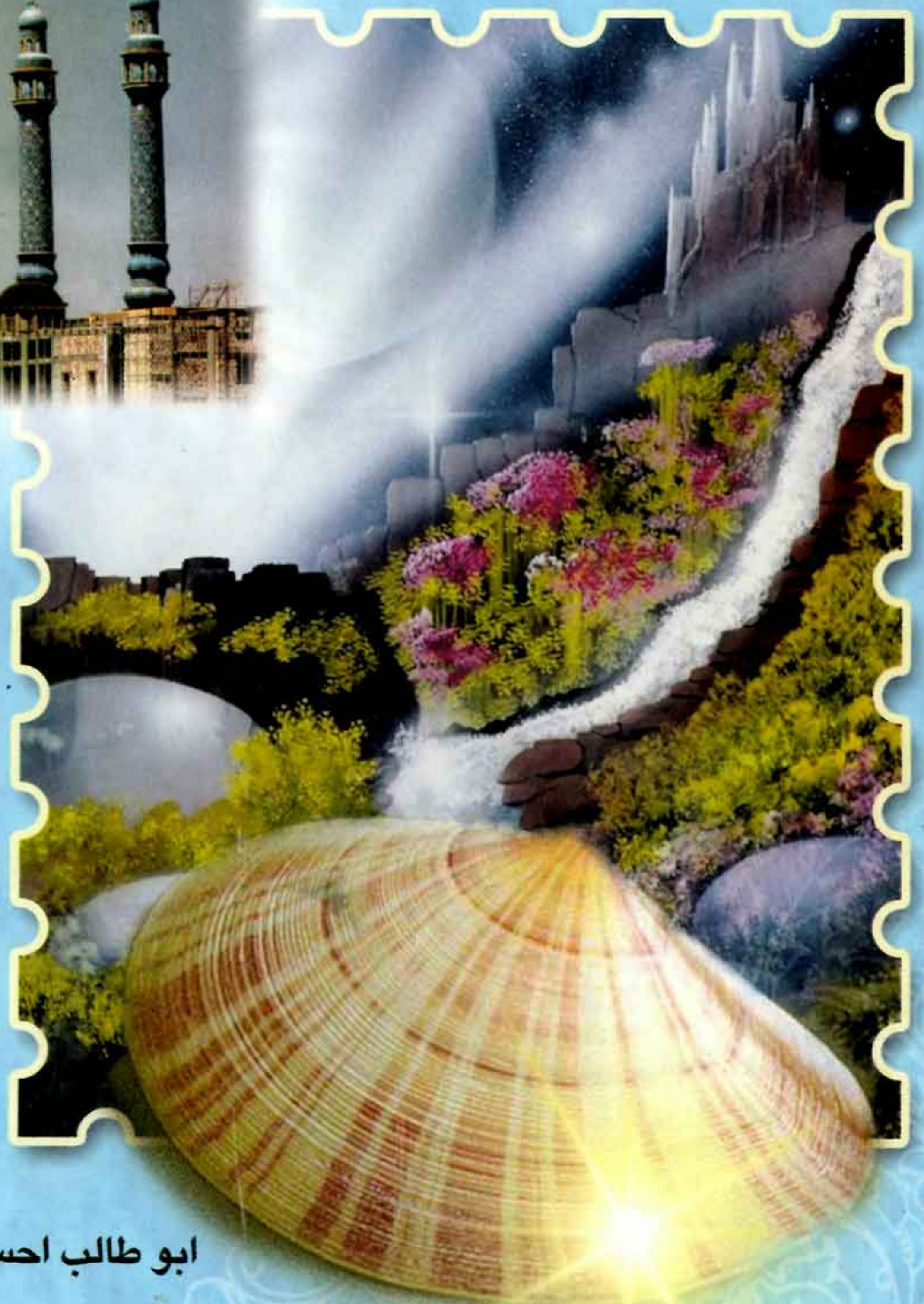


يوسف زهرا (سلام الله عليها)
مهدى صاحب الزمان
عجل الله تعالى فرجه



ابو طالب احساني

مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب - جزائری

يوسف زهرا عليها السلام

يا

«عجل الله تعالى فرجه»

مهدى صاحب الزمان

ابوطالب احسانی جاغوری

مؤتمنه مطبوعاتی دارالکتاب - جزیری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احسانی، ابوطالب، ۱۳۲۳ -

یوسف زهرا یا مهدی صاحب الزمان / ابوطالب احسانی، - قم: دارالکتاب (جزایری)، ۱۳۸۱ .
۳۴۰ ص .

ISBN 964 - 5594 - 73 - 1

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱ . محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - ۲ . مهدویت، ۳ . محمد بن حسن (عج)، امام
دوازدهم، ۲۵۵ ق. - . شعر، الف، عنوان، ب، عنوان: مهدی صاحب الزمان.

۲۹۷/۹۵۹

BP ۵۱ / الف ۹ ی

کتابخانه ملی ایران

۲۹۶۶۹ - ۸۱ م



مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب - جزایری

یوسف زهرا

(عجل الله تعالی فرجه)

یا

مهدی صاحب الزمان

نویسنده: ابوطالب احسانی جاغوری

ناشر: مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب (جزایری)

قم، خیابان ارم، ساختمان ناشران

تلفاکس: ۷۷۴۴۵۶۸ / تلفن: ۷۷۴۲۴۲۸ - ۷۷۴۱۲۴۱

چاپ اول: ۱۳۸۱ شمسی / چاپخانه: پرستش / تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

قیمت: ۲۲۰۰ تومان

شابک ۱ - ۷۳ - ۵۵۹۴ - ۹۶۴ - ۱ ISBN 964 - 5594 - 73 - 1

« کلیه حقوق محفوظ است »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَى صَاحِبِ الدَّعْوَةِ النَّبَوِيَّةِ وَالصَّلَاةِ الْحَيْدَرِيَّةِ وَالْعَصْمَةِ الْفَاطِمِيَّةِ وَالْحِلْمِ الْحَسَنِيِّ وَالشَّجَاعَةِ الْحُسَيْنِيَّةِ وَالْعِبَادَةِ السَّجَّادِيَّةِ وَالْمَأَثَرِ الْبَاقِرِيَّةِ وَالْآثَارِ الْجَعْفَرِيَّةِ وَالْعُلُومِ الْكَازِمِيَّةِ وَالْحَجَجِ الرُّضَوِيَّةِ وَالْجُودِ التَّقْوِيَّةِ وَالنَّقَاةِ النَّقْوِيَّةِ وَالْهَيْبَةِ الْعَسْكَرِيَّةِ وَالْغَيْبَةِ الْإِلَهِيَّةِ الْقَائِمِ بِالْحَقِّ، الدَّاعِي إِلَى الصِّدْقِ الْمَطْلُوقِ، كَلِمَةِ اللَّهِ وَآمَانِ اللَّهِ وَحِجَّةِ اللَّهِ، الْغَالِبِ بِأَمْرِ اللَّهِ وَالذَّابِّ عَنْ حَرَمِ اللَّهِ، إِمَامِ السِّرِّ وَالْعَلَنِ، دَافِعِ الْكُرْبِ وَالْمَحَنِّ، صَاحِبِ الْجُودِ وَالْمِنَنِ، الْإِمَامِ بِالْحَقِّ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ وَخَلِيفَةِ الرَّحْمَانِ وَمُظْهِرِ الْإِيمَانِ وَقَاطِعِ الْبِرْهَانِ وَسَيِّدِ الْإِنْسِ وَالْجَانِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقْدَ نَبِيِّنَا وَغَيْبَةَ وَلِيِّنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ عَدَدِنَا
وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهَرَ الزَّمَانَ عَلَيْنَا

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى
آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَ
قَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا
وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا

بر جلوه روی ماه مهدی صلوات
ما را نبود چو هدیه‌ای در خور او
بر جذبہ هر نگاه مهدی صلوات
بفرست به پیشگاه مهدی صلوات
بر قامت دلربای مهدی صلوات
تا پرده ز رُخ گرفت قُدسی نفسان
خواندند به رونمای مهدی صلوات

* * *

ما بندگان درگه خلاق سرمدیم
زیر لوای آل علی صف کشیده‌ایم
بر جُمله خلائق عالم سرآمدیم
چشم انتظار قائم آل محمدیم

* * *

چون غیبت آن یوسف زهرا به سر آید
از مکه عیان گردد و دل‌ها بسراید
این است همان مهدی موعود الهی
کاندر همه جا نغمه وحدت بسراید
تا پر شود از عدل، زمین از ره رحمت
آن مظهر حق دست الهی بگشاید
از جانب حق صاحب امر است و ولایت
کز روی زمین ظلم و جفا را بزداید
جمعی همه‌گی منتظرانند که روزی
آن شمس ولایت ز پس ابر دراید
آن‌سان به عدو تنگ کند عرصه گیتی
کز غیظ به دندان سر انگشت بساید

* * *

اهداء:

این اثر ناچیز را به روح مطهر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هدیه می‌کنم. باشد که روز قیامت با شفاعتش، مورد رحمت پروردگار عالم قرار بگیرم.

آری ای فاطمه، ای بانوی مصیبت دیده و ای مادر مهدی صاحب الزمان

خسنگان عشق را ایام درمان خواهد آمد

غم مخور آخر طیب دردمندان خواهد آمد

آنقدر از کردگار خویشتن امیدوارم

که شفابخش دل امیدواران خواهد آمد

باغبانا سختی دی ماه سی روز است آخر

نوبهار و نغمه مرغ خوش‌الحان خواهد آمد

دردمندان، مستمندان، بی پناهان را بگویند

مصلح عالم، پناه‌بی‌پناهان خواهد آمد

کاخ‌های ظلم ویران می‌شود بر فرق ظالم

مهدی موعود غمخوار ضعیفان خواهد آمد

صبر کن یا فاطمه، ای بانوی پهلو شکسته

مونس آن پادشاه دل‌نوازان خواهد آمد

« فهرست مطالب »

۱۵	مقدمه :
۲۳	سخنی از برتراند راسل
۲۸	پس تو بیا ای تشکیل دهنده دولت واحده کریمه
۲۹	ای یوسف زهرا و ای عزیز فاطمه
۳۱	نوامیس چهارگانه و مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۴	ای باد صبا تو پیغام ما را به آن مصلح جهانی برسان
۳۵	قرآن و ظهور مهدی (عج)
۳۵	۱ - سوره قصص آیه ۵
۴۴	پس قیام مهدی <small>علیه السلام</small> حتمی است
۴۵	اما دلالت این آیه کریمه بر قیام مهدی <small>علیه السلام</small>
۴۷	در آرزوی بعثت و قیام مهدی
۴۸	۲ - سوره انبیاء، آیه ۱۰۵
۵۲	ای سالاری که عیسی بن مریم پشت سرت نماز می گذارد
۵۴	۳ - سوره اعراف، آیه ۳۲ و ۳۳
۵۸	۴ - سوره نور، آیه ۵۵

۶۳	۵ - سوره نمل، آیه ۶۲
۶۵	۶ - سوره بقره، آیه ۱
۶۶	۷ - سوره نساء، آیه ۵۹
۶۸	۸ - سوره اعراف، آیه ۱۵۹
۶۸	۹ - سوره بقره، آیه ۱۴۸
۶۹	۱۰ - سوره نحل، آیه ۱
۷۰	۱۱ - سوره اسراء، آیه ۳۳
۷۱	۱۲ - سوره نساء، آیه ۶۹
۷۲	ای مولای غایب
۷۳	چون مرغ پر شکسته
۷۳	یابن الحسن

۷۴ احادیث و ظهور مهدی (عج)

۷۷	ای حجة ابن الحسن ای عدالتگر
----	-----------------------------

۷۸ امامان شیعه دوازده نفرند

۷۸	اولین حدیث نبوی در مورد مهدی (عج)
۷۹	دومین حدیث نبوی در مورد امامان دوازده گانه شیعه
۸۱	الهی قمشه‌ای این عارف بیدار دل می‌سراید
۸۳	سومین حدیث نبوی در مورد این که امامان شیعه دوازده نفرند
۸۶	دیگری می‌سراید
۹۰	یابن الحسن تا به کی
۹۰	چهارمین حدیث نبوی در مورد این که امامان شیعه دوازده نفرند
۹۱	علی اکبر پیروی در وصف باری تعالی می‌سراید
۹۲	مخلص هم خدای خود را مخلصانه می‌ستاید
۹۳	آقای دکتر نوربخش هم می‌سراید
۹۳	دیگری می‌گوید:

- ۹۴ وصی پیامبر کیست؟
- ۹۸ پنجمین حدیث نبوی در مورد این که امامان شیعه دوازده نفرند
- ۹۹ یا علی یا امیرالمؤمنین
- ۱۰۰ آقای ژولیده می‌سراید
- ۱۰۰ آقای فطانت هم مولایش را مدح می‌گوید
- ۱۰۲ ششمین حدیث نبوی در مورد این که امامان شیعه دوازده نفرند
- ۱۰۴ هفتمین حدیث نبوی در مورد امامان دوازده‌گانه شیعه
- ۱۰۷ هشتمین حدیث نبوی درباره ظهور حضرت مهدی (عج)
- ۱۰۸ نهمین حدیث نبوی در مورد حضرت مهدی (عج)
- ۱۰۸ دهمین حدیث نبوی در مورد ظهور حضرت مهدی (عج)
- ۱۰۸ یازدهمین حدیث نبوی درباره جانشینان بعد از پیامبر ﷺ
- ۱۰۹ حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره قیام قائم (عج)

۱۱۲ چرا امامان شیعه دوازده نفرند؟

- ۱۱۵ مهدی علیه السلام از فرزندان علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌باشد
- ۱۱۸ مهدی علیه السلام از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشد
- ۱۲۰ مهدی علیه السلام از فرزندان امام حسین علیه السلام
- ۱۲۱ مهدی علیه السلام از فرزندان زین‌العابدین علیه السلام می‌باشد
- ۱۲۲ ای فرزند امام زین‌العابدین
- ۱۲۳ مهدی علیه السلام از فرزندان امام باقر علیه السلام می‌باشد
- ۱۲۵ مهدی علیه السلام از فرزندان امام صادق علیه السلام می‌باشد
- ۱۲۶ مهدی علیه السلام از فرزندان امام کاظم علیه السلام می‌باشد
- ۱۲۸ مهدی علیه السلام از فرزندان امام رضا علیه السلام می‌باشد
- ۱۳۱ مهدی علیه السلام از فرزندان امام تقی علیه السلام می‌باشد
- ۱۳۳ مهدی علیه السلام از فرزندان امام نقی علیه السلام می‌باشد
- ۱۳۵ مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

۱۲	یوسف زهرا یا مهدی صاحب الزمان
۱۴۰	پدر و مادر بزرگوار مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۴۱	پدر مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۵۳	ماجرای حبابه و البیته
۱۵۵	مادر مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۷۰	مولودیه یوسف زهرا یا مهدی صاحب الزمان
۱۷۱	آن گلی آمد که عالم را گلستان می کند
۱۷۲	مؤید می سراید
۱۷۳	دیگری می گوید
۱۷۴	شمایل حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۷۷	از جناب سعدی علیه الرحمه
۱۷۸	باز هم از جناب سعدی:
۱۸۰	ویژگی های حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۸۱	ای غایب از نظر
۱۸۲	القاب و کنیه های حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۸۵	امامت در چهار سالگی
۱۸۸	روایت ابوالادیان درباره امامت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۹۲	غیبت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۹۵	طول عمر حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> سنتی از نوح نبی <small>علیه السلام</small>
۲۰۱	ولادت پنهانی حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> سنتی از ابراهیم خلیل <small>علیه السلام</small>
۲۰۵	غایب بودن مهدی <small>علیه السلام</small> سنتی از موسی کلیم الله <small>علیه السلام</small>
۲۰۹	تولد حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> سنتی از عیسی <small>علیه السلام</small>
۲۱۲	مردی از عیسی سؤال کرد دشوارترین چیزها چیست
۲۱۳	فرج بعد از شدت مهدی <small>علیه السلام</small> سنتی از ایوب نبی <small>علیه السلام</small>

۱۳	فهرست مطالب
۲۱۸	بارگشت بعد از غیبت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> سنتی از یونس <small>علیه السلام</small>
۲۲۲	پنهان بودن حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> سنتی از یوسف صدیق <small>علیه السلام</small>
۲۲۴	لهام با شمشیر و کشتن دشمنان توسط مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۲۴	سئلی از پیامبر خاتم <small>صلوات الله علیه</small>
۲۲۸	صالح می‌سراید
۲۲۹	ای امام زمان
۲۲۹	ای حجت بن الحسن العسکری
۲۳۰	نواب اربعه
۲۳۰	نخستین نایب مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۳۳	دومین نایب
۲۳۴	سومین نایب
۲۳۶	چهارمین نایب
۲۳۷	وکلای حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۴۱	انتظار ظهور مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۴۶	مفهوم و معنی انتظار چیست؟
۲۴۸	وظیفه شیعیان در زمان انتظار
۲۵۲	در انتظار ظهور مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۵۴	خصوصیات یاران حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۵۸	ای یوسف غایب کجایی
۲۵۹	علائم و نشانه‌های ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۶۲	دیگری می‌گوید
۲۶۳	پرده نشین
۲۶۳	خروج دجال

۲۶۷	صیحة آسمانی
۲۶۸	مهدی جان
۲۶۸	خروج سفیانی
۲۷۲	نشانه‌های ظهور مهدی <small>علیه السلام</small> در کتاب شریف حدیقة الشیعه
۲۷۵	دیگری می‌سراید:
۲۷۶	ای سرو معتدل

۲۷۷ مشرف شدگان به محضر مهدی علیه السلام

۲۷۷	حسن بن مثله و ساختمان مسجد جمکران
۲۸۱	ای مهدی فاطمه بیا
۲۸۱	آقای عسکری کرمانشاهی و مسجد امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>
۲۸۴	سید محمد و تشرف به محضر مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۸۷	یاقوت حلّی و مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۹۱	تشرف مقدّس اردبیلی <small>رحمته الله</small> به محضر مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۹۶	تشرف مرحوم شفتی به محضر مبارک حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۹۷	تشرف شیخ محمد کوفی به محضر حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۰۰	تشرف محمد بن ابی الزّواده رواسی و محمد بن جعفر دهان به محضر
۳۰۰	حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>

۳۰۳ سلطنت جهانی

۳۰۴	سلطنت جهانی ذوالقرنین
۳۱۰	سفر ذوالقرنین به ظلمات
۳۱۴	سلطنت جهانی حضرت سلیمان
۳۲۲	سلطنت جهانی بخت النصر
۳۲۷	سلطنت جهانی نمرود
۳۳۴	سلطنت جهانی حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>

مقدمه :

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَغَاصِبِي حَقُوقِهِمْ وَ مُنْكَرِي فَضَائِلِهِمْ إِلَى
يَوْمِ الدِّينِ وَ بَعْدَ فَقْدِ قَالِ اللَّهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: ﴿ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ
عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمْ
الْوَارِثِينَ ﴾^(۱).

خدای بزرگ را سپاسگزارم که پس از اولین خدمت ناچیزم در عالم تألیف
و نشر تحت عنوان «یوسف صدیق یا صدیق یوسف‌ها» به چاپ رسید و در
خدمت دوستان قرار گرفت، و اینک دومین خدمتم را که از دیرزمان در آرزوی
آن بودم، تحت عنوان «یوسف زهرا یا مهدی صاحب الزمان» عصر روز پنج‌شنبه
۱۷ ربیع‌الاول ۱۴۲۱ هجری قمری مطابق با ۳۱ خرداد ماه ۱۳۷۹ خورشیدی
یعنی مصادف با روز ولادت سعادت بنیاد ختمی مرتبت آخرین پیغمبر برگزیده
الهی، حضرت محمد ابن عبدالله ﷺ و روز میلاد مسعود امام به حق ناطق جعفر
ابن محمد الصادق علیه و علی آبائه آلاف التحية والسلام در حسینیه جعفریان

واقع در شهر ساحلی بندر عباس آغاز و امیدوارم مورد عنایت خاصه ولی عصر، امام زمان - ارواحنا و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - قرار گیرد.

با خون دل نوشتم نزد امام نامه	انّی رأیتُ دهرأ من هجرک القيامة
دارم من از فراق در دیده صد علامت	لیس الدّموعُ عنّی هذا شنی العلامة
گفتی: ملامت آمد از کثرت حدیثش	والله، ما رأینا حُبّاً بلا ملامة
پرسیدم از خبیری حال امام، گفتا:	فی بُعدہ عذاب فی قربة السلامة
با دشمنان مگویید سرش من از مودم	من جرّب المجرب حلّت به الندامة
گرچه امام فرض است بهر هدایت خلق	والله ما قبلنا من غیرک الامامة ^(۱)

* * *

همان گونه که در جوامع شیعه اثنی عشری - اعزّ الله جندهم الغالبین - مرسوم است که نام‌های مبارک معصومین چهارده گانه علیهم السلام را به کودکانشان تعلیم می‌دهند، بنده نیز از چنین موهبتی برخوردار بودم و از کوچکی با نام نامی و اسم گرامی این عزیزان پروردگار آشنا شدم و هنگامی که به اسم امام زمان علیه السلام می‌رسیدم به من می‌گفتند: امام دوازدهم شیعیان حضرت مهدی صاحب الزمان زنده ولی از دیده‌ها غایب است.

هر چند از اوصاف و فضایل این بزرگواران آن طوری که لازم بود به ما گفته نمی‌شد، از آن جایی که انسان فطرتاً خوبان را دوست داشته و از بدان تنفر دارد، بنده سخت به این انوار طیبیه الهی عشق می‌ورزیدم و از صمیم قلب دوستشان داشتم.

پس از آن که مشغول تحصیل علم شدم و در کسوت روحانیت درآمدم و

۱- مرحوم فیض کاشانی در فراق مهدی علیه السلام

درباره اهل بیت علیهم السلام مطالعه بیشتری کردم، فهمیدم که وجود پر برکت این رهبران بزرگ آسمانی و این دُرْدانگان دربار خلقت و آفرینش برای سعادت و هدایت بشر چقدر لازم است و بدون هدایت و رهبری آنها راه به جای بردن و راه را از پرتگاه تمیز دادن ناممکن است.

علی علیه السلام درباره اهمیت هدایت و رهبری اهل بیت علیهم السلام بعد از خاتمه جنگ جمل و کشته شدن طلحه و زبیر، آتش افروزان این جنگ، در اولین خطبه خود که در نهج البلاغه خطبه چهارم می باشد، می فرماید:

بنا اهتديتم في الظلماء و تسنمتم العلياء و بنا انفجرتُم عن السرار، شما ملت عرب به هدایت ما از تاریکی گمراهی و نادانی به راه راست قدم نهادید و بر کوهان بلندی سوار شدید و سیادت و بزرگی و سروری بر عالم پیدا نمودید. و به واسطه ما از تیرگی شب های آخر ماه وارد روشنایی صبح شدید. شما در واپسین درجه کفر و شرک بودید. شما سنگ و چوب را پرستش می کردید و حتی از خرما خدایی برای خود درست می کردید و پس از گرسنه شدن آن را می خوردید و آن ما بودیم که شما را در سایه اسلام، از آن شب های تاریک بیرون کشیدیم و مشرف به دین اسلام کردیم. پس ما را بر شما حق بسیار بزرگی است که باید قدر آن را بدانید.

اگر پیمان مردم با ولی بود	اگر پیمان مردم با آل علی بود
نه فرمان نبی بر باد می رفت	نه رنج و زحمتش از یاد می رفت
نه بر روی زمین می ماند قرآن	نه قدرت تکیه می زد جای برهان
نه حق بی یاور و مظلوم می ماند	نه اُمت از علی محروم می ماند
غدیر خم اگر سایه فکن بود	ولایت اهرمی دشمن شکن بود
صفوف ما جدا از هم نمی شد	شکوه و عزت ما کم نمی شد

نه بذر فتنه می‌پاشید دشمن	نه «ما» تقسیم می‌شد بر تو و من
نه زهرا کشته می‌شد در جوانی	نه می‌شد خسته از این زندگانی
نه بازویش کبود از تازیانه	نه دفن او شبانه مخفیانه
نه تیغ کینه در دست جنون بود	نه محراب علی رنگین ز خون بود
نه خون دل نصیب مجتبی بود	نه پرپر لاله‌های کربلا بود
بقیع ما نه غم افزای جان بود	نه ویران و چنین بی سایبان بود
کنون ماییم و درد داغداری	کنون ماییم و اشک و سوگواری ^(۱)

* * *

نهج البلاغه‌ای که امروز در پیشگاهش زانو زده‌ایم، جلد دوم قرآنش می‌خوانند و فوق کلام مخلوق و دون کلام خالقش لقب داده‌اند، محصول پنج سال خلاف ظاهری علی علیه السلام است: در این پنج سال، بیعت شکنانی همچون طلحه و زبیر، جنگ خونین جمل و خوارج فریب خورده، جنگ نهروان و معاویه جنگ طولانی صفین را به راه انداختند.

بعد از دوره خلفا، امامان دیگری از سلاله نبوت که درود خدا بر روان مقدّسشان بود از ناحیه خلفای بنی امیه و بنی عباس چه ظلم‌ها و شکنجه‌ها که ندیدند و دشمنان نگذاشتند که جامعه تشنه از آن سرچشمه‌های فضیلت که معدن علم و دانش و کانون حکمت و بینش بودند سیراب شوند و به راستی باید گفت:

هر آنکس را که در دین رسول است	ولایت مهر و امضاء قبول است
اگر مولا ولی می‌شد چه می‌شد؟	خلیفه گر علی می‌شد چه می‌شد؟
تولای شما فرض خدایی است	قبول و رد آن مرز جدایی است

صراط مستقیم و راه پاکید	شما نور خدا در روی خاکید
شما میزان حق روز حساید	شما شیرازه اُمّ الکتایید
شهادت را شما آغاز کردید	شما راه خدا را باز کردید
مصون از هر خطا و اشتباهید	امامید و شهیدید و گواهیید
شما معنی قرآن و دعایید	شما تفسیر نور و الضحایید
شما مقصود هر ابن السبیلید	شما راه سعادت را دلیلید

* * *

ان شاء الله تعالی که با ظهور یوسف زهرا مهدی صاحب الزمان (عجل الله فرجه الشریف) حق در محورش قرار می‌گیرد، ظلم و تعدی و بی‌عدالتی برچیده و باطل پرستی در تمام معنایش از بین رفته و حاکمیت و بند بر تمام صفحه زمین برقرار خواهد گردید و آن زمان طلائی است که دست مرحمت و عنایت پروردگار بر سر بندگان کشیده می‌شود و در نتیجه عقل‌ها رشد می‌کند و برکت و نعمت از هر طرف از آن بندگان می‌شود. آسمان باران خود را فرو می‌ریزد و زمین مرده از نو زنده و با طراوت و مواهب خدادادی، خود را به مردم ارزانی داشته، خزینه‌ها و دفینه‌های زمین آشکار می‌شود. مردم کسی را می‌جویند که به او زکات بدهند، چنین آدمی را نمی‌یابند. گرچه آیه «**واشرقنا الارض بنور ربها**» (آیه ۶۹، سوره زمر) قطعاً درباره روز قیامت است، ولی در برخی از روایات اهل بیت علیهم‌السلام این آیه به قیام حضرت مهدی علیه‌السلام تفسیر شده در این باره تفسیر نمونه از ارشاد مفید نقل می‌کند: مفضل بن عمرو از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که آن امام همام فرمود: **اذا قام قائمنا اشرقنا الارض بنور ربها واستغنی العباد عن ضوء الشمس و ذهب الظلمة**، هنگامی که قائم ما قیام کند زمین به نور پروردگار روشن می‌شود و بندگان از نور آفتاب بی‌نیاز می‌شوند و ظلمت

برطرف می‌گردد.

هنگامی که مهدی علیه السلام از مکه عازم کوفه می‌شود مُنادی ندا می‌کند که آگاه باشید کسی از شما آب و طعام بر ندارد؛ چون مهدی علیه السلام سنگ حضرت موسی را که از او دوازده چشمه منفجر شد بر می‌دارد به هیچ منزلی نمی‌رسد مگر آن که او را نصب می‌کند. چشمه‌ها از آن در جریان می‌افتد. هر کس که گرسنه است سیر می‌شود و هر کس تشنه باشد سیراب می‌گردد. این زاد و توشه آنان تا به کوفه وارد شوند. هنگامی که به پشت کوفه رسیدند از آن سنگ آب و شیر جاری می‌گردد. تشنه می‌نوشد، سیراب می‌شود و گرسنه می‌خورد، سیر می‌گردد. امنیت چنان می‌شود که گرگ و گوسفند در یک جا زندگی می‌کنند. بچه‌ها با مارها و عقرب‌ها بازی می‌کنند و به آنان ضرر نمی‌رسانند. شرّ و شرارت از بین می‌رود. شرورها هلاک می‌شوند و نیکان می‌مانند کسی نمی‌ماند که با اهل بیت پیامبر دشمن باشد.

بالاخره با ظهور پر نور یوسف زهرا علیها السلام روزی خواهد رسید که معبود دیگری جز خدای یگانه، در محیط بشریت خودنمایی نکند و جز دین و آیین حق در عالم انسانیت حکومت نکند و نشانی از رذایل اخلاقی دیده نشود و فرهنگ و علم و دانش چنان خواهد بود که جاهل و بی‌سوادی نخواهد ماند و تمام آن حقایقی را که امامان دیگر می‌خواستند برای عالم انسانیت تبیین نمایند و دشمنان مانع شدند، به وسیله مهدی علیه السلام بیان خواهد شد.

البته تمام این مواهب از برکت وجود مهدی صاحب الزمان علیه السلام خواهد بود و اینک در حالی که آن روز فرخنده را انتظار کشیده، لحظه شماری می‌کنیم، عاشقانه و عاجزانه عرض می‌کنیم:

ای مهدی آل عبا، ای حجت طاها نسب
 مپسند بیش از این شها اسلام را در تاب و تب
 کز عشق روی انورت عشاق را جان شد به لب
 عجل که قرآن مجید جز تو ندارد یاوری
 ای ملک هستی را ضیا، ای زاده زهرا بیا
 ای قائد ارض و سما، ای شاه بی همتا بیا
 ای منجی هر مبتلا، ای مصلح دنیا بیا
 ای حجت ذات خدا، ای سرور بطحا بیا
 ای عز و جاه اولیا، ای ذلت اعدا بیا
 ای دادرس بر ما سوی، ای دوره طاها بیا
 صورت عیان کن تا کنی بر پای روز داوری

* * *

عمری است به هجران تو من حوصله کردم
 از طول فراق تو به یزدان گله کردم
 در راه تو من منتظر و دیده براهیم
 طی عمر خدا داده در این مرحله کردم
 هر کس به کسی داده دل و بسته محبت
 من بر سر سودای تو دل یک دله کردم
 از روز ازل دل به سر زلف تو بستم
 مهر دگران را ز دل خود یله کردم
 دیدم چو یکی قافله دل رهرو کویت
 من هم دل خود همره این قافله کردم

ای کعبه مقصود، پی دیدن رویت

در سعی و صفای تو همی هروله کردم

اندر ره مقصود چو سرمایه ندیدم

من مهر تو را زاد ره و راحله کردم

* * *

سخنی از برتراند راسل

«برتراند راسل»، دانشمند معروف انگلیسی، ادوار جهان را از آغاز آفرینش به سه دوره تقسیم می‌کند: یکی مبارزه انسان با طبیعت و غلبه او بر طبیعت که البته این دوره، به ظهور رسیده، که می‌بینیم بشر با نیروی فکر و علم و تکنیک، معدن‌ها را از زیر زمین کشف و آب‌ها را از دل زمین استخراج کرد و به وسیله زیردریاییها قعر دریا و به وسیله هواپیماها، موشک‌ها و فضاپیماها هوا را تسخیر کرد و حتی کره ماه را زیر پا گذاشت و می‌خواهد به کرات بالاتر برود.

دوره دوم، مبارزه انسان با انسان و غلبه او بر انسان و در همین دوره دوم به سبب غلبه انسان بر انسان است که رقابت‌های تسلیحاتی به وجود آمده و اختراعات و ابتکارات برای جنگ‌افزار و آلات کشنده و ویران‌گر اختراع شده است. به عقیده راسل ما اکنون در همین دوره دوم قرار داریم که این همه آوارگی‌ها، خانه‌خرابی‌ها و دربدری‌ها به سبب همان غلبه‌طلبی انسان بر انسان است.

دوره سوم که راسل به آن عقیده دارد مبارزه انسان با نفس و غلبه او بر

نفس است تا در نتیجه، دنیای سعادت‌مند و خوشبخت به وجود بیاید و همان مدینه فاضله افلاطون جامه عمل پوشد.

و حالا دوره سوم، به عقیده بنده، همان دوره دولت امام مهدی (عج) خواهد بود. در آن دوره انسان با انسان مبارزه نمی‌کند؛ زیرا مبارزه انسان با انسان بر اثر جهالت و نادانی است. در دولت مهدی علیه السلام عقل‌ها رشد می‌کند، جنگ و خون‌ریزی رخت برمی‌بندد، برادری و صمیمیت جای عداوت و دشمنی را می‌گیرد.

در روایتی که حاکم در مستدرک الصحیحین به سند خود از ابوسعید خدری روایت کرده، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت قیام نمی‌کند تا آن که زمین پر از ظلم و دشمنی شود. آن گاه از اهل بیت من کسی خروج می‌کند که زمین را پر از عدل و دوستی کند، همان طوری که پر از ظلم و دشمنی شده باشد.» سپس می‌گوید: این حدیث، همه شرایط صحت را از مسلم و بخاری دارد.

همان گونه که می‌بینیم در این حدیث از محبت و دوستی سخن آمده، معلوم است اجتماعی که در بین افراد آن محبت و دوستی برقرار باشد، نزاع نخواهد داشت.

آری، واقعیت این گونه است که هر یک از بزرگان و دانشمندان و مذاهب مشهور عالم با توجه به دگرگونی این جهان و فطرت اصلی انسان و اقتضای آفرینش این جهان که باید بدی‌ها و فسادها محو شده از بین برود و خوبی‌ها روی کار آید، معتقدند، روزی می‌رسد که انقلاب بزرگ در عالم پدید می‌آید. جهان زیر حکومت واحد جهانی اداره می‌شود. فسادها و خون‌ریزی‌ها به دست حکمران و مصلح حقیقی از بین می‌رود. ستم ریشه کن می‌شود صلح، صفا،

صمیمیت، دوستی، امنیت و آرامش حتی در میان درندگان بیابان برقرار می‌شود.

در بحارالانوار است: از زبور داود علیه السلام درباره چنین مصلحتی این طور نقل شده: «از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای زمین سلطنت خواهد نمود و صحرائشینان در حضورش خم خواهند شد، دشمنانش خاک را خواهند بوسید. به ذلیل و محتاج ترخم خواهد کرد و جان‌های مسکینان را نجات خواهد داد. اسمش تا ابد مثل آفتاب باقی بماند و در او (در حکومت او) مردمان برکت خواهند یافت؛ تمامی قبایل او را خجسته خواهند گفت.

و از کتاب دانیال نبی علیه السلام نقل شده در آن وقت سرور بزرگ میکاییلی که از جانب پسران قومت قائم خواهد ایستاد و در آن زمان از خوابندگان در خاک زمین، بسیاری بیدار خواهند شد: برخی برای حیات ابدی و بعضی برای شرمساری و حقارت ابدی.»

از انجیل متی درباره مهدویت سخن آمده است؛ زیرا هم چنان که برق از مشرق ساطع شده تا به مغرب ظاهر می‌شود پسر انسان نیز خواهد شد آن‌گاه علامت پسر انسان در آسمان پدیدار گردد و در آن وقت جمیع طوائف در زمین سینه زنی می‌کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمانی با قوت و جلال می‌آید.

در کتاب اشعیا چنین آمده است: «گرگ با برّه با هم خواهند چرید و شیر، مثل گاو گاه خواهد خورد و خوراک مار، خاک بود. خداوند می‌فرماید که در تمامی کوه مقدس من ضرر رساننده فساد نخواهد کرد.»

مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید^(۱): «شامکونی که از بزرگان کفره هند

است و به عقیده پیروانش پیامبر و صاحب کتاب آسمانی می‌باشد، می‌گوید: پادشاهی و دولت دنیا به فرزند سید خلائق دو جهان «کشن» بزرگوار تمام می‌شود. وی کسی باشد که بر کوه‌های مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان‌گند و بر ابرها سوار شود و فرشتگان کارکنان او باشند، جنّ و انس در خدمت او شوند و دین خدا یک دین شود و دین خدا زنده گردد و نام او ایستاده است».

«کشن» به لغت هندی نام پیامبر اسلام است که در این بشارت فرزند برومندش را به نام ایستاده و خداشناس نامیده که شیعیان او را «قائم» خوانند و در کتاب باسک که از کتب آسمانی هندیان به شمار می‌رود می‌گوید دوره دنیا تمام می‌شود به پادشاه عادل در آخر الزمان که پیشوای ملایکه و پریان و آدمیان باشد و حقّ و راستی با او باشد و آنچه در دریا و زمین‌ها و کوه‌ها پنهان باشد همه را به دست آورد و از آسمان‌ها و زمین آنچه باشد خبر دهد و از او بزرگ‌تر کسی به دنیا نیاید.

«پاتیکل» که از بزرگان هندوان است و به زعم آنان صاحب کتاب آسمانی است راجع به دولت سعادت‌مندانه مهدی علیه السلام این گونه می‌گوید که «چون مدّت روز تمام شود و دنیای کهنه نو شود و زنده گردد و صاحب ملک تازه پیدا شود از فرزندان پیشوای جهان یکی ناموس آخر الزمان که مقصود از این ناموس اعظم الهیه پیامبر ما است و دیگر صدیق اکبر یعنی بزرگ‌تر او که «پشن» نام دارد. در هندی نام علی را «پشن» یاد می‌کند و نام آن ملک تازه راهنما است که نام امام زمان هادی و مهدی و قائم بالحق است، به حقّ پادشاه شود و خلیفه رام باشد که هندیان خدا را به نام رام یاد می‌کند و حکم براند و او را معجزه بسیار باشد. هر که پناه به او برد و دین پدران او را اختیار کند سُرخ روی باشد در نزد مردم و دولت

او بسیار کشیده شود و از ساحل دریای محیط و جزایر سرانندیب و قبر آدم علیه السلام و از جبال القمر یا سیف البحر و اقیانوس را مسخر گرداند.»

این بشارت‌ها همه منطبق با ظهور مهدی ما است. پس مسئله مهدویت تنها یک مسئله اسلامی نیست بلکه مسئله جهانی است.

از لابلای روایات اسلامی و کتب دیگر ادیان جهان علاوه بر ظهور و تشکیل دولت فراگیر مهدی علیه السلام یک واقعیت دیگر نیز به دست می‌آید و آن این است که در عصر مهدی دولت واحد تشکیل می‌شود. قرآن مجید هم می‌فرماید: **«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»**. این آیه همه مردم را یک امت معرفی می‌کند. یک امت، یک دولت و یک حکومت، یک رهبر می‌خواهد. روایات اسلامی در مورد دولت کریمه مهدی علیه السلام گاهی کلمه دنیا و گاهی کلمه زمین و گاهی ساکنان آسمان و زمین به کار رفته است که همه افاده این معنی را می‌کند که در دولت مهدی علیه السلام تمام زمین در قبضه یک دولت عدالت گستر، آن هم دولت مهدی علیه السلام خواهد بود. اتفاقاً در عصر حاضر هم این فکر قوت گرفته است که یگانه عامل بدبختی، بیشتر جنگ است و جنگ است که کشورها را به شرقی و غربی یا شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند. تنها احتیاج بشر به صلح است تا در سایه آن به سلامت و لذت سعادت برسد. سپس باید موجبات جنگ را از بین برد و بهترین راه حل آن است که دولت‌های متعدّد وجود نداشته باشد تا میان آنها جنگی واقع نشود و بلوک شرق و غرب هم از بین برود و تمام دنیا تحت یک حکومت جهانی قرار گیرند. حکومت واحد جهانی نجات بخش بشریت معرفی شده است و بزرگانی مانند برتراند راسل به دنبال آن بوده‌اند.

البته بشر حق دارد که امید تشکیل حکومت واحد جهانی را به خود بدهد. چون بشر در آغاز حکومت قبیله‌ای داشت که هر قبیله یک حکمران داشته؛

سپس آن حکومت تبدیل به ملوک الطوائفی شد؛ وانگهی ملوک الطوائفی تبدیل به حکومت مرکزی (حکومت‌های امروزه دنیا شد. حالا در دنیای امروز می‌بینیم که تقریباً اربابان چند تا بیشتر نیستند و بقیه جهت سلطه روزی خواهد آمد که همه آنها ادغام شود و حکومت واحد جهانی تشکیل شود و بررسی این واقعیت فقط در زمان ظهور امام زمان (عج) به وجود خواهد آمد و با ظهور پرنور او تمام باطل پرستی‌ها و زورگوییها و اختلاف‌ها و جنگ‌ها و خونریزی‌ها از بین می‌رود و عدالت حاکمیت پیدا می‌کند.

پس تو بیا ای تشکیل دهنده دولت واحد کریمه

پیا که از قدمت سبزی بهار بیاید

پیا که روشنی روز و روزگار بیاید

خزان ظلم به تاراج باغ دست گشوده

پیا پیا که به همراه تو بهار بیاید

امید خفته به دل‌های بی شکست بخیزد

قرار رفته ز جان‌های بی‌قرار، بیاید

خوشا ظهور تو مهدی که از شمیم کلامت

نهال وعده پیغمبران بیار بیاید

پیا که عیسی پشت سرت نماز بخواند

پیا که خضر به پیش تو پرده‌دار بیاید

جهان به خاک فتاد از حکومت و بُت‌گر

پیا که دولت قرآن به روی کار بیاید

بشر در آرزوی نهضت نشسته الهی
که نخل آرزویش زودتر بیار بیاید
نخواهت که بگریی ولی به گریه دعا کن
که وقت رفتن ایام انتظار بیاید
ز التفات تو و انفعال خویش «مؤید»
به آستان عطای تو شرمسار بیاید

* * *

ای یوسف زهرا و ای عزیز فاطمه

ای جان من که خلوت دلهاست جای تو
باز آ که سوخت ز آتش هجران سرای تو
نادیده جان و دل به هوای تو داده‌ام
چون است حال آن که ببیند لقای تو
در هجر خویش صبر و شکیم فزوده‌ای
این درد جانگداز من و این دوی تو
جان را عزیز می‌شمرم ای عزیز جان
تا روز وصل پیشکش آرم برای تو
یک شب چومه به کلبه تاریک من بتاب
ای ماه من که سر بگذارم به پای تو
یابن الحسن تو قائم آل محمدی
خوش وعده بر قیام تو داده خدای تو

در آرزوی نهضت تو خفته در بقیع
پهلوی شکسته مادر غم مبتلای تو
یک رنگی و برابری و عدل و اتحاد
حاصل نمی‌شود مگر اندر لوای تو
از ذات حق بخواه (مؤید) ظهور او
کافتد قبول درگه یزدان دعای تو

* * *

نوامیس چهارگانه و مهدی علیه السلام

چهار ناموس ظهور مصلح جهانی مهدی علیه السلام را اثبات می‌کند:

۱- ناموس فطرت

ناموس فطرت که اقتضاء بشریت این است که کوچکترین ظلم و ستمی به کسی نرسد و هیچ‌گونه ناروایی و جنایتی در عالم واقع نشود؛ برای این که انسان بر فطرت اسلام و توحید و حق پرستی متولد شده است و در اسلام هیچ‌گونه ظلم و تعدی و قانون شکنی وجود ندارد؛ ولی متأسفانه که حالا انسان بر اثر وسوسه‌های شیطانی از مسیر اصلی فطرت انحراف پیدا کرده و دنیا دارد از ظلم و تعدی پر می‌شود. باید چنین واقعیتی در آینده جامه عمل بپوشد و مصلح بزرگ خدا، یوسف زهرا مهدی علیه السلام بیاید تا دوباره بشر را بر مسیر فطرت اصلی خویش هدایت و تمام بدی‌ها و ناروایی‌ها را از بین ببرد.

۲- ناموس تکامل

ناموس تکامل که افکار و سایر شئون بشر از آغاز زندگی ناقص بوده

ولی به تدریج در مسیر تکامل گام برمی‌دارد و ترقی می‌کند؛ مثلاً روزی بود که بشر با شتر سفرهای دور و نزدیک خود را آغاز می‌نمود و بسیار طول می‌کشید تا به منزل برسد؛ ولی با تلاش خود کم‌کم وسایل بهتری اختراع کرد؛ مانند اتومبیل و هواپیما. روزگاری بشر از ترس درندگان به شاخسار درخت‌ها و بلندای کوه‌ها پناه می‌برد؛ ولی بعدها خانه و کاشانه‌ای دست و پا کرد. حالا آسمان‌خراشهای یکصد و ده طبقه با تجهیزات مدرن دارد. روزی بشر برای دوختن لباس از استخوان حیوانات استفاده می‌نمود و حالا وسایل دوزندگی و ماشین‌های بافندگی پیشرفته دارد. روزی بشر با فلان مرض جان خود را از دست می‌داد و حالا علم پزشکی در عالی‌ترین مرحله بیماران را علاج می‌کنند.

متأسفانه چیزهایی هم به طور فزاینده به چشم می‌خورد که با تکامل منافات دارد؛ از قبیل آدم‌کشی و حق‌تلفی و قانون شکنی که هم با تکامل مادی بشر منافات دارد و هم با تکامل معنوی. روزی فراخواهد رسید که به وسیله مصلحی، این گونه موانع از سر راه تکامل برداشته می‌شود و راه رسیدن به تکامل هموار می‌شود و انسان در سراسر جهان در تکامل به اوج خود برسد.

۳- ناموس تضادّ

ناموس تضادّ یعنی میان اکثر موجودات این جهان تضادّی وجود دارد. گوسفند از گرگ می‌ترسد و میان این دو حیوان تضادّی سخت وجود دارد و انسان از مار و عقرب و درندگان دیگر در هول و هراس است. روزی آید که این تضادّ و عداوت از بین برود و همه در کنار هم، بدون هراس زندگی نمایند. آن روز، ظهور مهدی علیه السلام و دولت حقّه او خواهد بود.

۴ - ناموس توارث

ناموس توارث که حکم می‌کند اصلاح نهایی به دست با کفایت وصی دوازدهم پیامبر و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام باشد؛ برای این که از آغاز آفرینش جهان هر یک از پیامبران و پیشوایان دین در زمان خودش طرفدار عدالت به معنی واقعی و مجری آن بوده‌اند، هر چند که شرایط زمان و عدم استعداد فکری بشر اجازه نداده تا در همه نقاط کره زمین عدالت را گسترش دهند.

این روحیه و این ایده در میان پیامبران به ارث رسیده تا به پیامبر خاتم صلوات الله علیه و سپس به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سپس به امام حسن و امام حسین علیه السلام رسیده است. حالا هم عصای موسی و انگشتر سلیمان و سایر اشیای ارزشمند پیامبران به ولی عصر (عج) تعلق خواهد داشت و او با میراث داری انبیا، وظیفه عدالت خواهی و حق طلبی و باطل زدایی را ادامه خواهد داد تا کفر و شرک و ظلم برچیده شود و دادگری، و صمیمیت صفحه گیتی را فرا گیرد.

ای شه کشور جان فرقت و هجران تا کی؟

دوستان همه سرگشته و نالان تا کی؟

جانان ای جان جهان دیده ما و دل ماست

می‌کنی جایی تو در کوه و بیابان تا کی؟

وقت آن است که تا آبی و گویی به فغان

در جهان تعزیه خسرو خوبان تا کی؟

پای آور به رکاب، ای پسر شیرخدا

یاد گلگون فرس شاه شهیدان تا کی؟

ای باد صبا تو پیغام ما را به آن مصلح جهانی برسان

صبا بگوی ز ما بندگان به شاه زمانه	که ای سرآمد خوبان دهر و میر یگانه
گذشت عمر گرنامه در هوای وصالت	شب فراق محبان شها سرآمده یا نه
ز عمر بهره نبردیم پی فروغ جمالت	به غیر ناله جان، سوز صبح و آه شبانه
گهی ز هجر تو که در رثاء شاه شهیدان	دل فسرده چو مرغ سحر بود به ترانه
فغان و آه از آندم که شاه رفت به لشکر	برای اصغر پی شیر بهر آب روانه
کنون بسوی صغیرم نظر کنید که شاید	به کودکیش بسوزد دل یکی ز میانه
هنوز داشت بلب بهر شیرخوار تمنا	که تیر حرمله حلق ورا نمود نشانه

* * *

قرآن و ظهور مهدی (عج)

تعدادی از آیات قرآن دلالت بر ظهور مهدی عجل الله فرجه و تشکیل دولت کریمه دارد. گرچه بیشترین و مهم‌ترین دلیل بر وجود مهدی عجل الله فرجه و قیام اصلاح طلبانه او اخبار و احادیثی است که از زبان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار در دست ما است؛ ولی طبق احادیث، تعدادی از آیات قرآن مجید نیز دلالت بر قیام و انقلاب آن مصلح جهانی دارد.

۱- سوره قصص آیه ۵

آیه پنجم سوره قصص می‌فرماید:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ

الْوَارِثِينَ﴾.

این آیه را پروردگار عالم بعد از داستان قیام موسی در برابر فرعون و نجات آن پیامبر انقلابی بنی اسرائیل از چنگال فرعون ایراد فرموده است. و راستی داستان مهدی عجل الله فرجه با داستان موسی بن عمران چقدر شباهت دارد و آن منحصر به قیام نمودن و نجات مستضعفان نیست؛ بلکه از نظر حمل و

بارداری مادران و به دنیا آمدن و قیام نمودن برضد بیدادگران نیز شباهت دارد. اما شباهت مهدی علیه السلام از نظر حمل و بارداری مادر؛ در تمام کتاب‌های شیعه که در احوالات معصومین علیهم السلام نوشته شده آمده است که جناب حکیمه خاتون، عمه بزرگوار امام حسن عسکری علیه السلام می‌گوید: در خدمت آن جناب (امام حسن عسکری علیه السلام) نشستیم تا غروب. وانگهی کنیزم را صدا زدم که جامه‌های مرا بیاور تا بروم. حضرت فرمود: ای عمه امشب تشریف داشته باش که در این شب متولد می‌شود آن فرزند گرامی که حق تعالی به او زنده می‌گرداند زمین را به علم و ایمان و هدایت بعد از آن که مرده باشد به شیوع کفر و ضلالت، گفتم: این فرزند از کی به هم می‌رسد ای سید من، و من در نرجس اثر حمل نمی‌بینم. فرمود از نرجس به هم می‌رسد نه از دیگری. حکیمه خاتون می‌گوید: من برخاستم شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم. هیچ‌گونه اثر حمل در او نیافتم. سپس برگشتم به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و ماجرا را عرض کردم. حضرت تبسم فرموده و گفت: چون صبح شود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که هیچ تغییری در او ظاهر نشد و آخدی بر حال او مطلع نگردید؛ زیرا فرعون شکم زنان حامله را می‌شکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است به حضرت موسی (یعنی آن چنان که جلادان فرعون در جستجوی حضرت موسی بودند تا او را بیابند و بقتل برسانند همانطور بنی‌العباس و جلادان آنها در جستجوی این نوزاد می‌باشند تا او را از بین ببرند).

همان طوری که مادر موسی فرزندش را از ترس دژخیمان فرعون مخفی کرد تا او را از بین نبرد امام حسن عسکری علیه السلام مهدی صاحب الزمان را از دیده‌ها مخفی کرد تا دست جلادان بنی‌عباس آن عزیز خدا را آسیب نرسانند.

دربارهٔ مادر موسی در کتاب قصص شگفت‌انگیز قرآن مجید آمده است که از روزهای قبل از ولادت حضرت موسی قابله‌ای بر مادر موسی گماشته شده بود تا اگر «یوکابد» مادر موسی نوزاد پسری آورد به دژخیمان خبر دهد که مانند اطفال دیگر بکشند؛ ولی هنوز موسی تولد نیافته بود که خداوند محبتی از موسی در دل آن قابله قرار داد. قابله هر روز که مادر موسی را نگاه می‌کرد، او را از روز قبل لاغرتر و محزون‌تر می‌یافت. روزی آن قابله به یوکابد گفت: ای دختر من، چه سبب است که من می‌بینم تو را روزبه روز ضعیف‌تر و لاغرتر می‌شوی و حزن و اندوه تو را ذوب می‌کند. فرمود: چگونه گرفتار حزن و اندوه نباشم در حالی که می‌دانم وقتی که فرزند من متولد شود او را از من گرفته و سر می‌برند. قابله گفت: محزون مباش که من ولادت فرزندت را کتمان می‌کنم و پنهان می‌دارم و نزد کسی اظهار نمی‌کنم. بعد از ماه‌ها انتظار و آن همه کشتارهای بی‌رحمانه و سربریدن هزاران کودک بی‌گناه، موسی علیه السلام از مادر متولد شد. قابله‌ای که پروردگار عالم در دل او نسبت به موسی محبت و دوستی قرار داده بود به مادر موسی گفت: پسرت را پنهان کن و سپس قابله مادر موسی را ترک گفته و به پاسبانی که موکل بر قابله بود که اعمال او را مراقبت کند و هر پاسبانی هم یک عدّه زیردست داشت که هر گاه خبر می‌داد در فلان خانه پسری متولد شده، می‌رفتند و او را سر می‌بریدند و بالاخره این قابله مهربان به سرپاسبان و زیردستان او گفت: برگردید و دنبال کار خود بروید که از زن عمران اصلاً بچه‌ای متولد نشد؛ بلکه قطعه‌ای خون بسته از او خارج شد.

مأمورین پی کار خود رفتند و مادر موسی بچه خود را شیر داد؛ اما باز هم می‌ترسید که مبادا حقیقت کشف شود و موضوع پسر آوردن زن عمران بر سر

زبان‌ها بیفتد و خبر به فرعون برسد. سخت در حیرت و اضطراب به سر می‌برد تا آن که از جانب خدای عالم به او دستور رسید که جعبه بسازد و موسی را در میان آن بگذارد و اطراف آن را مسدود کند و شبانه او را در رود نیل رها کند. خداوند این مطلب را در آیه ۷ سوره قصص بیان فرموده است:

﴿ و اوحینا اِلَیْ اُمِّ مُوسَىٰ اَنْ اَرْضِعِهٖ فَاِذَا خَفِیْتَ عَلَیْهِ فَالْقِیْهِ فِی الْیَمِّ وَلَا تَخَافِ وَلَا تَحْزَنِ اِنَّا رَادُّوْهُ اِلَیْكَ وَ جَاعِلُوْهُ مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ ﴾ الهام نمودیم به مادر موسی که موسی را شیرده و سپس هرگاه ترسیدی بر جان موسی (که مطلب کشف و برملا شود) او را بیفکن در دریا (رود نیل) و نترس و محزون مباش. به درستی که ما بر می‌گردانیم او را به سوی تو و قرار دهنده‌ایم او را از رسولان و پیامبران.

براستی خدا او را به آغوش مادر برگرداند و از رسولان قرار داد. پروین اعتصامی این داستان را چنین می‌سراید:

مادر موسی چو موسی را به نیل	درفکند از گفته ربّ جلیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه	گفت کای فرزند خُرد بی گناه
گر فراموش کند لطف خدای	چون رهی زین کشتی بی ناخدای
گر نیارد ایزد پاکت بیاد	آب، خاکت را دهد ناگه بیاد
وحی آمد کاین چه فکر باطل است	رهرو ما اینک اندر منزل است
ما گرفتیم آنچه را انداختی	دست حق را دیدی و نشناختی
در تو تنها عشق و مهر مادری است	شیوه ما عدل و بنده پروری است
نیست بازی کارجق، خود را مبارز	آنچه بردیم از تو بازآریم باز
سطح آب از گاهوارش خوشتر است	دایه‌اش سیلاب و موجش مادر است
رودها از خود نه طغیان می‌کنند	آنچه می‌گوییم ما آن می‌کنند

ما به دریا حکم طوفان می‌دهیم ما به سیل و موج فرمان می‌دهیم
نسبت نسیان به ذات حق مده بار کفر است این به دوش خود منه
به که برگردی به ما بسپاریش کی تو از ما دوست‌تر می‌داریش
ما بسی گم گشته باز آورده‌ایم ما بسی گم گشته را پرورده‌ایم

* * *

علامه مجلسی رحمته‌الله در کتاب **جلاء العیون** در ادامه روایت جناب حکیمه خاتون می‌فرماید که حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام بعد از تولد بر حضرت رسالت و حضرت امیرالمؤمنین و جمیع امامان صلوات فرستاد تا پدر بزرگوار خود. در این حال مرغان بسیار، نزدیک سر مبارک آن حضرت جمع شدند. امام حسن عسکری علیه‌السلام یکی از آن مرغان را صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت کن و هر چهل روز یک بار نزد ما آور. مرغ آن حضرت را گرفت و به سوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز در پی او پرواز کردند. سپس امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمود: «سپر دم تو را به کسی که مادر موسی، موسی را به او سپرد» وانگهی نرجس خاتون گریان شد. حضرت فرمود: ساکت شو که شیر از پستان غیر تو نخواهد خورد و به زودی آنرا به سوی تو برمی‌گرداند، همان طوریکه حضرت موسی را به مادرش برگردانید، چنان که حق تعالی فرموده است: سپس برگردانیدم او را به سوی مادرش تا دیده مادرش به او روشن شد.

مسلم است که یکی از آدمکشان و جنایت‌گران تاریخ، فرعون است که قرآن مجید در آیه چهارم سوره قصص می‌فرماید:

﴿يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ﴾ پسران بنی اسرائیل را سر می‌برید و

دخترانشان را (برای کنیزی) زنده نگه می‌داشت.

آری فرعون مردم مصر را به دو گروه مشخص تقسیم کرد: «قبطیان» و

«سبطیان». قبطیان همان بومیان آن سرزمین بودند که تمام وسایل رفاهی و کاخ‌ها و ثروت‌ها و پست‌های حکومت در اختیار آنان بود و سبطیان که همان مردم بنی اسرائیل بودند که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال آن‌ها گرفتار بودند.

معلوم است بعد از آن که یوسف صدیق علیه السلام در مصر به سلطنت رسید و عزیز مصر شد، پدرش جناب یعقوب علیه السلام را با همه برادران و تمام اعضای خانواده آن‌ها از کنعان به مصر دعوت فرمود و آن‌ها آمدند و مقیم مصر شدند و جناب یوسف علیه السلام در اواخر عمر خودش شهر جدیدی بنا کرد به نام شهر «قدس». شهر یوسفش هم می‌گفتند و فرزندان یعقوب به بنی اسرائیل معروف شدند؛ چون اسرائیل لقب جناب یعقوب بود. اسرائیل به معنی بنده خالص بنی اسرائیل در مصر ماندند و زاد و ولد کردند و جناب یوسف علیه السلام در ایام ارتحال خود به بنی اسرائیل خبر داده بود که بعد از من قبطیان چه بلایی بر سر شما می‌آورد و از این که موسی علیه السلام از نبیره‌های یعقوب به پیامبری مبعوث می‌شود و بنی اسرائیل را از چنگال فرعون نجات می‌دهد خبر داده بود^(۱).

باری قرآن مجید فرعون را به عنوان مفسد فی الارض یاد نموده و این مفسد فی الارض علاوه بر این که بنی اسرائیل را در محرومیت نگه داشته و به استضعاف کشانده بود پسران آن‌ها را می‌کشت و دخترانشان را زنده نگه می‌داشت.

در این جا این پرسش مطرح است که فرعون چرا پسران بنی اسرائیل را می‌کشت و این جنایتکار از این همه کشتار چه منظوری داشت. در پاسخ، تفسیر نمونه به نقل از تفسیر مجمع البیان می‌نویسد که فرعون

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: یوسف صدیق، از همین نویسنده.

در خواب دیده بود که شعله آتشی از سوی بیت المقدس برخاسته و تمام خانه‌های مصر را فراگرفت. خانه‌های قبطیان سوخت، ولی خانه‌های بنی اسرائیل سالم ماند. فرعون از آگاهان و معبران خواب توضیح خواست. آن‌ها گفتند از سرزمین بیت المقدس مردی خروج می‌کند که هلاک شما و سرنگونی حکومت فراعنه به دست اوست.

کتاب قصص شگفت‌انگیز قرآن مجید می‌نویسد که کاهنی به فرعون خبر داد که طولی نمی‌کشد مولودی در بنی اسرائیل متولد می‌شود که ملک و سلطنت تو به دست او از بین می‌رود و این بود که قابله‌ها را بر زنان حامله گماشت تا اگر پسری آوردند بکشند و دخترها را زنده بگذارند.

این که چه تعداد از پسران بنی اسرائیل بدین ترتیب کشته شدند، دقیقاً روشن نیست بعضی تعداد آن را نود هزار و بعضی صدها هزار گفته‌اند.

صد هزاران طفل سر بریده شد تا کلیم الله موسی زنده شد

فرعون و فرعونیان گمان می‌کردند که با این کشتارها جلوی قیام بنی اسرائیل و تحقق اراده حتمی خدای مهربان را بگیرند و نگذارند که سلطنت جابرانه فرعون سرنگون شود. فرعون در کشتار پسران بنی اسرائیل به قدری زیاده روی کرد که از کتاب اثبات الوصیه مسعودی نقل شده که اصحاب فرعون از کم شدن نسل بنی اسرائیل نزد فرعون شکایت کردند. چون بنی اسرائیل را به بردگی می‌گرفتند تا این که از کمبود مستخدم و برده رنج می‌بردند و بر اثر این شکایت فرعون دستور داد که از آن ساعت به بعد فرزندان ذکور و پسران بنی اسرائیل را یک سال بکشند و سال بعد واگذارند و زنده بگذارند و به همین ترتیب با آن‌ها رفتار کنند و هارون بن عمران، برادر موسی در سال «استحیاء» یعنی آن سالی که نوزادان پسر را نمی‌کشتند، بدنیا آمد؛ اما موسی بن

عمران در سال قتل که پسران را می‌کشتند به دنیا آمد. آری موسی بن عمران بعد از آن که به پیامبری مبعوث گردید بر ضد فرعون قیام کرد و در نتیجه بنی اسرائیل را نجات داد و فرعون دیکتاتور زمانش را سرنگون کرد و حکومت مستضعفین را به وجود آورد. بنا به فرموده تفسیر نمونه بنی اسرائیل در مصر حکومت تشکیل داد و وارث زمین مصر شد.

درباره جنایات‌های بنی امیه و بنی عباس و سپس قیام جانانه مهدی علیه السلام و نجات مستضعفین و تشکیل حکومت الهی در روی زمین باید گفت، همان طوری که یوسف علیه السلام از ظلم‌هایی که بعد او بر بنی اسرائیل می‌شد و قیام موسی بن عمران و نجات بنی اسرائیل خبر داده بود، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و امامان بعد از او از ظلم‌هایی که بر اولاد علی و شیعیان و محبانش می‌شود و قیام فرزندش مهدی علیه السلام در آخر الزمان خبر داده بود.

آری پس از رحلت پیامبر اکرم و غصب کردن حق علی و اولاد علی، ظلم‌ها و تجاوزها شروع شد که در رأس آن جنایات، شهادت مظلومانه فاطمه زهرا علیها السلام و سپس شهادت همسرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام و شهادت امام حسن مجتبی و ظلم‌های عمال معاویه بر شیعیان علی و اعدامهای دسته جمعی شخصیت‌های بزرگوار، مانند حُجر بن عدی، کشتارهای زیاد بن ابیه و داستان خونین کربلا قرار داشت.

مسلم بن عقبه مردم مدینه را سخت دچار وحشت ساخت و آن شهر را غارت نمود و ساکنین آنجا را به قتل رساند و از باقی مانده مردم برای یزید بیعت گرفت و هر کس که از این گونه بیعت کردن امتناع می‌کرد، بلافاصله کشته می‌شد.

پیامبر اکرم فرموده بود: هر کس که مردم مدینه را به وحشت اندازد و

بترساند، خداوند در قیامت او را دچار وحشت خواهد ساخت. بعد از یزید، ظلمهایی توسط مروانیان و مخصوصاً حجاج بن یوسف ثقفی انجام شد که به گفته عمر بن عبدالعزیز، اگر تمام جنایت‌کاران امت‌های گذشته را در یک کفه ترازو بگذاریم و حجاج را در یک کفه، حجاج بر همه می‌چربد.

سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود از ابان که او از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که آن امام بزرگوار فرمود: «این روش، یعنی کشتن شیعیان و محبان ما، در زمان معاویه بعد از شهادت امام حسن علیه السلام زیاد شد و به اوج خود رسید، شیعیان در تمام شهرها کشته می‌شدند و دست و پای آن‌ها را می‌بریدند و به مجرد این که از دوستی ما یاد می‌کردند و به سوی ما روی می‌آوردند به دار آویخته می‌شدند و این بلا شدت پیدا کرد تا زمان ابن زیاد و بعد از شهادت امام حسین علیه السلام که بیشتر شد تا این که حجاج آمد و شیعیان را به هرگونه و به هر گمان و تهمتی می‌کشت، به طوری که اگر به کسی لامذهب یا آتش پرست می‌گفتند، بیشتر دوست می‌داشت تا این که گفته شود از شیعیان حسین علیه السلام است.»

بنی عباس بر روی کار آمد. جنایات کدام یک را می‌توان شرح داد؟ آن زندان‌های مخوف منصور دوانیقی و آن قصر حمرا که فرزندان علی را در لای دیوارهای آن قصر شوم قرار می‌داد و به شهادت می‌رساند؟ یا آن زندان‌های هارون الرشید و کشتن شصت نفر از فرزندان نورانی فاطمه زهرا علیها السلام در یک شب توسط حمید بن قحطبه طایی و در آخر به شهادت رساندن امام موسی کاظم علیه السلام؟

یوسف علیه السلام خبر داده بود که قبطیان چه بلایی بر سر بنی اسرائیل می‌آورد. پیامبر ما هم خبر داده بود که از بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس چه ظلم‌هایی بر اهل بیت طاهرینش و شیعیانش وارد می‌شود. یوسف خبر داده بود که موسی قیام

می‌کند و بنی اسرائیل را نجات می‌دهد. موسی قیام کرد و نجات داد و دولت ستمدیدگان تشکیل داد. پیامبر بزرگوار ما هم بارها خبر داد که مهدی علیه السلام قیام می‌کند و مستضعفان را نجات می‌دهد. سپس قیام مهدی علیه السلام حتمی و نجات مستضعفان حتمی است، اگر چه از عمر دنیا بیش از یک روز نمانده باشد.

پس قیام مهدی علیه السلام حتمی است

چون ظهور آن امام خواهد کرد	حق به مرکز مقام خواهد کرد
گر نماند جهان به جز یک روز	مهدی آخر قیام خواهد کرد
با قیام مقدّسش یزدان	نور خود را تمام خواهد کرد
تا قیامت ز یمن نهضت او	دولت حق دوام خواهد کرد
آخر از آستین عدل برون	پنجه انتقام خواهد کرد
خون مستضعفین عالم را	او طلب از ظلام خواهد کرد
حکم، جاری به سیره داود	از حلال و حرام خواهد کرد
کاخ‌های ز ظلم بنیان را	سعی در انهدام خواهد کرد
خود به نشر حقایق اسلام	آن چنان اهتمام خواهد کرد
که جهانی ز کفر سوزان را	همچو دارُ السلام خواهد کرد
میش با گرگ و شیر با آهو	جای در یک کنام خواهد کرد
شیعه آن روز هر کجا باشد	رو سوی آن امام خواهد کرد
یا روان می‌شود بطی الارض	یا مکان بر غمام خواهد کرد
گر دهد دست، فیض خدمت او	لطف با این غلام خواهد کرد

اما دلالت این آیه کریمه بر قیام مهدی علیه السلام

اولاً: اجازه بدهید که این آیه کریمه را دو مرتبه ذکر کنیم و سپس روایت‌هایی را که در ذیل آیه مبارکه از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده ذکر کنیم.

قال الله تبارك و تعالی: ﴿ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنُّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلُهُمُ أُمَّةً وَ نَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ ﴾

یعنی اراده و مشیت ما بر این قرار گرفته است که بر مستضعفین در زمین منت نهیم و آنها را مشغول مواهب خود نماییم و آنها را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و ﴿ نَمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ ﴾ و آنها را نیرومند و قوی و صاحب قدرت و حکومتشان را مستقر و پایرجا سازیم ﴿ وَ نُرِيْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴾ و به فرعون و هامان و لشکریان آنها آنچه را از سوی این مستضعفین بیم داشتند نشان دهیم.

از اول آیه پنجم سوره قصص تا آخر آیه ششم، چندین بار جمله فعلیه در قالب فعل مضارع به کار رفته است: «نُرِيدُ»، «نَمُنُّ»، «نَجْعَلُهُمُ» که دو بار تکرار شده است. در «نمکن» و «نُرِيْ» تمام جمله فعل مضارع است.

و از نظر ادبیات عرب جمله فعل مضارع دلالت بر دوام و استمرار دارد؛ یعنی سنت و روش من بر این قرار گرفته است که مستضعفین را به قدرت برسانم و این امر اختصاص به بنی اسرائیل ندارد، همان طوری که بعد از سرنگونی فرعون بنی اسرائیل توانستند تحت رهبری‌های خردمندانه موسی بن عمران وارث حکومت ظالمانه فرعونیان شوند و همان گونه که حضرت محمد صلی الله علیه و آله حکومت اسلامی تشکیل داد و ویرانگر حکومت قیصرها و کسرها شد و حکومت پابرهنه‌ها را تشکیل داد، سرانجام صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز چنین خواهد کرد.

مولا علی علیه السلام در نهج البلاغه در کلمات قصار، در کلمه ۲۰۹ می فرماید:
لَتَعَطِفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بِقَدِّ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ عَلَيَّ وَلَدِيهَا وَتَلِيَّ عَقِيبَ ذَلِكَ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنُّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ؛ دنیا پس از چموشی و سرکشی همچون شتری که از دادن شیر به دوشنده‌اش خودداری می‌کند و برای بچه‌اش نگه می‌دارد، به ما روی می‌آورد و سپس همین آیه را تلاوت کرد:
« وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنُّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ ».

در حدیث دیگری تفسیر نمونه به نقل از مجمع البیان از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام روایت نموده که فرمود: **وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بَشِيرًا وَ نَذِيرًا إِنَّ الْأَبْرَارَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ شِيعَتَهُمْ بِمَنْزِلَةِ مُوسَى وَ أَشْيَاعِهِ وَ إِنَّ عَدُوَّنَا وَ أَشْيَاعَهُمْ بِمَنْزِلَةِ فِرْعَوْنَ وَ أَشْيَاعِهِ؛** سوگند به کسی که محمد را به حق بشارت دهنده و بیم دهنده قرار داد که نیکان از ما اهل بیت و پیروان آنها مانند موسی و پیروان او هستند و دشمنان ما و پیروان آنها مانند فرعون و پیروان اویند.

پس این که خداوند در این آیه از فرعون به عنوان تندیس ظلم و بیدادگری یاد فرموده موضوعیت ندارد. در هر زمان مستضعفین همانند بنی اسرائیل حکومت ظالمانه همانند فرعون را از بین برده و نابود نمایند و حکومت حق و عدالت را برپا بدارند.

در حدیث دیگری که تفسیر نورالثقلین از کتاب الغیبه شیخ الطائفه، شیخ طوسی، نقل نموده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در تفسیر آیه **« وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنُّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ »** فرمود: **هُمُ آلُ مُحَمَّدٍ يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَيُعَزِّهِمْ وَ يُذَلُّ عَدُوَّهُمْ؛** این گروه آل محمدند. خداوند مهدی آنها را بعد از زحمت و فشاری که بر آنان وارد می‌شود برمی‌انگیزد و به آنها عزت می‌دهد و دشمنانشان را ذلیل و خوار می‌کند.

در آرزوی بعثت و قیام مهدی

دل شد اسیر عشق تو و آشنای تو
از درگهت کجا رود ای شه، گدای تو؟
بیگانه گشته‌ام به همه باشد آشنا
بر سر نباشدم به خدا جز هوای تو
من کلب آستان توام، کی روا بُود
محروم و ناامید شوم از عطای تو؟
مهرت ز دل نمی‌رود ای مایه حیات
گشته عجین به آب و گل من ولای تو
یابن الحسن به راه تو عالم در انتظار
چون وعده بر ظهور تو داده خدای تو
کی می‌شود که دولت حق گردد آشکار
گیرد جهان قرار به تحت لوای تو؟
بر گرد شمع روی تو پروانه می‌شوم
گیرم گر آشیانه بظُلّ لوای تو
آتش ز سینه خیزد و خونابه از جگر
هر لحظه ناله می‌کنم از گریه‌های تو
جا دارد از دو چشمت اگر جوی خون رود
از داغ مرگ مادر بی‌اقربای تو
زد با غلاف تیغ چو قنقذ به بازویش
از هوش رفت مادر غم‌مبتلای تو

این عقده را کسی نگشاید ز دل مگر
لطف خدا و پنجه مشکل گشای تو
ای دست حق، بیا تو برون ز آستین عدل
چون دادخواه فاطمه نبود سوی تو

* * *

۲ - سوره انبیاء، آیه ۱۰۵

آیه صد و یک سوره انبیا می فرماید:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرُثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾
در زبور بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که بندگان صالح من وارث حکومت زمین
خواهند شد.

در این آیه کلمه «ارض» به کار رفته است. ارض به مجموعه کره زمین گفته
می شود. یعنی سراسر جهان را شامل می شود.

در این آیه و آیه ۵ سوره قصص، کلمه ارث ذکر شده است. ارث به معنی
چیزی است که بدون معامله و داد و ستد به کسی انتقال یابد و گاهی در قرآن
مجید ارث به تسلط و پیروزی قوم ناصالح بر قوم صالح و در اختیار گرفتن
مواهب و امکانات آنها گفته می شود چنان که در آیه ۱۳۷ سوره اعراف درباره
بنی اسرائیل و پیروزی آنها بر فرعونیان می فرماید: ﴿وَأورثنا القوم الذین کانوا
یستضعفون مشارق الارض و مغاربها﴾؛ ما شرق و غرب زمین را به ارث قوم
مستضعف در آوردیم.

دلالت این آیه مبارکه بر قیام مهدی علیه السلام از روایاتی استفاده می شود
که در ذیل آیه از ائمه معصومین - علیهم الصلوة و السلام - نقل

شده است.

تفسیر نمونه به نقل از تفسیر مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که امام علیه السلام فرمود: **هُم اصحابُ المهدی فی آخر الزّمان**؛ بندگان صالحی را که خداوند در این آیه به عنوان وارثان زمین یاد می‌کند، یاران مهدی علیه السلام در آخر الزمان هستند.

تفسیر مذکور از تفسیر قمی در ذیل آیه **وَإِنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصّالِحُونَ** می‌نویسد: **القائم و اصحابه**؛ منظور از این که زمین را بندگان صالح خدا به ارث می‌برند مهدی قائم و یاران او هستند.

آری روایات شیعه و سنی درباره مهدی علیه السلام به حدّ تواتر رسیده است از جمله، حدیث معروفی است که در اکثر منابع اسلامی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند که آن حضرت فرمود:

لو لم یبقِ مِنَ الدّنیاءِ إِلَّا یومٌ لطّول الله ذلک الیوم حتّی یبعث رجلاً من اهل بیته یملاء الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً؛ اگر از عمر جهان جز یک روز بیشتر نماند، خداوند آن روز را آن قدر طولانی کند که مرد صالحی را از خاندان من برانگیزد که صفحه زمین را پر از عدل و داد کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است.

در این دو آیه از حکومت صالحان یاد شده است که حکومت زمین به دست صالحان می‌افتد و در کتاب مزامیر داود علیه السلام از چنین حکومت شایسته ذکری به میان آمده یک جا به عنوان صدیقان و در جای دیگر به عنوان متبرکان و در جای دیگر به عنوان متواضعان.

پس این واقعیت و حقیقت که چنین حکومتی که بر عدل و قسط بنا خواهد شد و امیدی برای پابره‌نه‌ها و نویدی برای سیلی خورده‌ها خواهد بود،

نه تنها در قرآن مجید و اخبار و احادیث اهل بیت علیهم السلام ذکر شده، بلکه در کتاب‌های پیامبران پیشین نیز از آن ذکری به میان آمده است؛ اما چنین وعده‌ای چه زمان جامه عمل می‌پوشد؟

بارالها، رهبر اسلامیان کی خواهد آمد؟

جانشین خاتم پیامبران کی خواهد آمد؟

دردمندان غمش را گشت داروهای مهلک

دردمندان را طیب جسم و جان کی خواهد آمد؟

درد ما درمان ندارد جسم عالم جان ندارد

این تن بی روح را روح و روان کی خواهد آمد؟

غم فزون شد، قلب خون شد، صبر از دل‌ها برون شد

شیعیان را غمگسار مهربان کی خواهد آمد؟

قلب اگر از کار ماند روح اندر تن نماند

آن که هم روح است و هم قلب جهان کی خواهد آمد؟

موج طوفان بلای ظلم شد نزدیک، یا رب

ناخدای کشتی اسلامیان کی خواهد آمد؟

آتش نمرودیان سر تاسر عالم گرفته

آن که سازد این جهان را گلستان کی خواهد آمد؟

انتظار مصلحی دارد جهان لیکن نداند

مصلح کل رهنمای انس و جان کی خواهد آمد^(۱)

* * *

تا چند از فراق تو از دل فغان کشیم؟
بار گران هجر تو تا کی توان کشیم؟
تو با کدام قافله آیی که سالهاست
ما حسرت رسیدن آن کاروان کشیم
ای ریسمان محکم ایمان، محبتت
هرگز مباد دست از این ریسمان کشیم
یابن الحسن، عطای تو چون شد؟ اگر چه ما
زین بیش نیز بار غمت می توان کشیم
تا شاهد طلوع تو باشیم لحظه‌ای
ای مه مُدام سربه سوی آسمان کشیم
آینه جمال تو گر چشم دل ندید
آویزه ثنای تو در گوش جان کشیم
بهرتر چو نیست گفت و شنودی ز وصف تو
هر جا که هست حرف تو را در میان کشیم^(۱)

* * *

هر چند که در بخش احادیث و روایات که بعداً خواهد آمد روایات
زیادی را درباره مهدی علیه السلام از زبان مبارک اجداد بزرگوارش ذکر خواهیم کرد، ولی
در این جا مناسب دیدم که این روایت را که از طریق عبدالله بن عباس روایت
شده ذکر کنم

علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار از ابن عباس نقل می کند که عبدالله بن
عباس گفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آن وقت که مرا به آسمانها بردند پروردگار

۱. شعر از سید رضا نوید.

من مراندا داد: ای محمد، هر آینه به ذات خود سوگند یاد نموده‌ام و آنک منم آن خداوندی که جز من معبودی نیست که تمام امت تو را به بهشت وارد می‌کنم، مگر آن که از ورود به آن امتناع ورزند. گفتم: پروردگارا، کیست که از وارد شدن به بهشت امتناع نماید؟ فرمود: من تو را برای پیامبری برگزیدم و علی را برای ولایت. هر که از خلافت علی سرپیچی کند از ورود به بهشت امتناع نموده است؛ زیرا به بهشت جز دوست علی وارد نمی‌شود و ورود به آن برای پیامبران روا نیست تا تو و علی و عترت تو با پیروانشان وارد شوید.

رسول اکرم فرمود: «در آن حال برای سپاسگزاری خداوند سجده کردم. سپس فرمود: ای محمد، هر آینه علی بعد از تو جانشین تو است و هر آینه گروهی از امت تو با او مخالفت می‌ورزند و هر آینه بهشت حرام است بر کسی که با علی مخالفت و دشمنی نماید. علی را مژده ده که این بزرگواری از جانب من بهره او شده و به زودی از نسل او یازده سالاری به وجود می‌آورد که از ایشان است. سالاری که مسیح پسر مریم پشت سر او نماز می‌خواند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند.»

ای سالاری که عیسی بن مریم پشت سرت نماز می‌گذارد

شدم ز هجر تو بی تاب و تاب مهدی جان

به دلنوازی ما کن شتاب مهدی جان

جهان ز دو دستم گشته شام ظلمانی

تو آفتاب امیدی بتاب مهدی جان

تو دست عدل خدایی بیا بیا بنگر

که گشته کاخ عدالت خراب مهدی جان

در این زمان که ز هر گوشه فتنه‌ای خیزد
بیا بکن تو بیا انقلاب مهدی جان
بیا که مردم دنیا به انتظار تواند
بسان عاشق بی صبر و تاب مهدی جان
بحق مادر پهلو شکسته‌ات زهرا
که پا، دگر تو بکن در رکاب مهدی جان
مرا به فیض ملاقات خویش نائل کن
که گشته دل ز فراق تو آب مهدی جان
بیا بیا که چو ابر بهار می‌بارد
ز چشم منتظرین اشک ناب مهدی جان
چرا هنوز بود قبر مادرت مخفی
که قلب ما شده زین غم کباب مهدی جان
بیا بگو که چرا فاطمه تمنا کرد
وفات خویش ز حق در شباب مهدی جان
مزار فاطمه را زائر و چراغی نیست
به شب بغیر تو و ماهتاب مهدی جان

* * *

کی شود یا رب امام منتظر مهدی بیاید
آن ولی‌الله غایب از نظر مهدی بیاید
در دل ما آرزویش بر لب ما گفتگویش
چشم محرومان بسویش کی ز در مهدی بیاید

دیگر ای دست دعا برگیر دامان اجابت
تا زمان گیرد شتاب و زودتر مهدی بیاید
مسلمین را بگذرد ایام ذلت با ظهورش
عزت اسلام باز آید اگر مهدی بیاید
گر بجز یک روز از عمر جهان باقی نماند
اندر آن یک روز با فتح و ظفر مهدی بیاید
اهل عالم را اگر افکنده عصیان در تباهی
غم مخور کز بهر اصلاح بشر مهدی بیاید
ظالمی برپا نخیزد خون مظلومی نریزد
ظلم از عالم گریزد دادگر مهدی بیاید
خون مظلوم شهید کربلا جوشد به عالم
از پی خونخواهی خون پدر مهدی بیاید
طول غیبت شیعیان را بس ملال انگیز باشد
از خدا دارم تمنا کز سفر مهدی بیاید^(۱)

* * *

۳ - سوره اعراف، آیه ۳۲ و ۳۳

خداوند در سوره اعراف آیات ۳۲ و ۳۳ می فرماید:

﴿ یُریدون أن یطیفوا نورَ الله بافواهم و یأبی الله إلا أن یتیم نوره ولو کره
الکافرون * هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو
کره المشرکون ﴾.

۱. شعر از سیدرضا مؤید.

همه می دانیم که علما و دانشمندان یهود و نصارا از آمدن پیامبر آخرالزمان اطلاع داشتند و به مردم هم بشارت داده بودند و حتی شهر مدینه را مردم یهود به سبب همین، جایگاه خود ساختند، چون می دانستند که این منطقه فردا روز، هجرت گاه آن پیامبر بزرگوار خواهد بود.

آری، آن‌ها در کتاب‌های خود خوانده بودند که در آخرالزمان پیامبری در مکه مبعوث می شود به رسالت و بعدها در سرزمین یثرب هجرت می کند و فکر می کردند که این پیامبر موعود از بنی اسرائیل است؛ ولی بعد از آن که خداوند آن پیامبر را از نژاد عرب مبعوث فرمود، نه تنها به او ایمان نیاوردند، بلکه در صدد از بین بردن او و آیین او برآمدند و حتی برای این هدف شوم با مشرکین و بت پرستان مکه هم پیمان شدند. این آیه اشاره به توطئه آنان نموده و می فرماید: این‌ها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خداوند اراده کرده است که این نور الهی را هم چنان گسترده و کامل سازد تا همه جهان را فراگیرد و تمام جهانیان از پرتوی آن بهره گیرند، هر چند که کافران را خوشایند نباشد.

چه تشبیه جالبی که آیین تابناک خدا در قرآن مجید و تعالیم عالیه اسلام به نور و روشنایی تشبیه شده و از تلاشها و کوششهای دشمنان نیز به دمیدن و فوت کردن تشبیه شده و چه قدر خنده آور است که انسان نور عظیمی همچون نور آفتاب را بخواهد با فوت کردن خاموش کند.

در آیه ۳۳ این سوره می فرماید:

﴿ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ

كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴾ او کسی است که رسول خدا را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر تمام ادیان پیروز و غالب گرداند، هر چند مشرکان را خوشایند نباشد.

در این دو آیه کریمه در یک آیه پروردگار فرموده است: تمام می کنم نور

خدا را و در آیه دیگر فرمود: غلبه می‌دهم دین حق را بر همه ادیان باطل و این دو مژده، یعنی مژده اتمام و مژده غلبه وعده الهی است که تخلف‌ناپذیر است. باید جامه عمل بپوشد؛ خواه دیر و خواه زود.

تفسیر نمونه به نقل از تفسیر مجمع البیان از امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَقْرَبَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ در آن

روز هیچ کسی در روی زمین نخواهد بود، مگر این که اقرار به حقانیت محمد کند.

نیز در تفسیر مجمع البیان آمده است که پیامبر اکرم فرمود: **لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ**

الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٌ وَلَا وَبَرٌ إِلَّا ادْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ، بر صفحه زمین هیچ خانه‌ای باقی نمی‌ماند، نه خانه خاکی که از سنگ و گل ساخته شده و نه خیمه‌هایی که از کرک و مو بافته شده، مگر این که خداوند نام اسلام را در آن وارد می‌کند.

و باز هم در کتاب اکمال الدین صدوق از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه

چنین نقل شده که فرمود: **وَاللَّهِ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدَ وَلَا يَنْزِلُ تَأْوِيلُهَا حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ؛** به خدا سوگند هنوز محتوای این آیه تحقق نیافته است و تنها زمانی تحقق می‌یابد که قائم خروج کند و هنگامی که او قیام کند، کسی که خدا را انکار کند در تمام جهان باقی نخواهد ماند.

از روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در ذیل این آیه آمده بود، چنین استفاده

می‌کنیم که آن کسی که اسلام را بر تمام ادیان باطل غلبه می‌دهد و تمام خانه‌ها را منور به نور اسلام می‌نماید، صاحب الزمان علیه السلام خواهد بود. اوست که دردها را شفا می‌دهد و کجی‌ها را راست می‌نماید و جهان و جهانیان را به اسلام آشنا می‌سازد.

عاشق سرگشته‌ایم، آرام جان گم کرده‌ایم
بلبل گلزار حسنین، آشیان گم کرده‌ایم
بر دل ما داغ هجران بر رخ ما اشک گرم
خسته در صحرای حیرت سایبان گم کرده‌ایم
ما نمی‌دانیم خود سود و زیان خویش را
آن که بنماید بما سود و زیان گم کرده‌ایم
گله سرگشته‌ایم و در کمین گرگ خطر
راه ناهموار و تاریک و شبان گم کرده‌ایم
مهمان بر خوان احسانیم و نعمت بی شمار
نیست ما را نوش جان چون میزبان گم کرده‌ایم
زندگی شد سخت و شادی رفت و آسایش نماند
بی تو یابن العسکری، آرام جان گم کرده‌ایم



تا به کی بیمارم و بر من کسی غمخوار نیست
جان بلب دارم طبیباً حاجت گفتار نیست
آشنائی گفت با من کن مداوا درد خویش
گفتمش داروی دردم بر سر بازار نیست
گرچه بیمارم به ظاهر لیک در پنهان امر
آنچه می‌سوزد مرا این درد ناهنجار نیست
بسته زنجیر عشقم خسته شام فراق
درد بی درمان من جز دوری دلدار نیست

آن که از هجران رویش هر دلی افسرده است
او بجز روی نکوی حجت دادار نیست
اوست پور عسکری شاهنشه مشکل‌گشا
اوست آن شاهی که غافل از من بیمار نیست
گر ز روی بی مثالش یار ما گیرد نقاب
دردها درمان شود درمانیها دشوار نیست
آخر ای صاحب زمان ای شهریار منتظر
عمر ما آخر شد و آثاری از دیدار نیست
انتظارت می‌کشم شبهای ظلمانی چو دی
صبح می‌گردد شب تارم خبر از یار نیست

* * *

۴ - سوره نور، آیه ۵۵

آیه ۵۵ سوره نور می‌فرماید:

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا
اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ
بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي وَلَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ ﴾ خداوند به آنان که اهل ایمان و طاعت خالصند وعده کرده است که
آنها را جانشین گذشتگان کند و سرزمین‌های کفار عرب و عجم را به دست
ایشان دهد و آنها را در آن سرزمین‌ها ساکن و حکم فرما گرداند، همان طوری که
بنی اسرائیل را هم جانشین گذشتگان و جباران کرد و جباران مصر را هلاک
گردانید و سرزمین‌ها و دیار و اموالشان را به آنها داد.

تفسیر مجمع البیان، در ذیل این آیه از ابی بن کعب نقل می‌کند که گفت: هنگامی که پیامبر خدا وارد مدینه شدند و انصار او را مورد پذیرایی قرار دادند، تمام عرب به دشمنی آنها همراه شدند. انصار شب‌ها با سلاح می‌خوابیدند و روزها اسلحه را از خود دور نمی‌کردند. گفتند: آیا روزی خواهد آمد که ما در امن و امان بسر ببریم و فقط از خدا بترسیم؟ از این رو، این آیه نازل شد.

مقداد از پیامبر خدا نقل کرده است که هیچ خانه گلین و موین در زمین نمی‌ماند، مگر این که خداوند کلمه اسلام را به وسیله عزیز کردن عزیزی و یا ذلیل کردن ذیلی در آن داخل کند، یا اهل آن را عزیز می‌کند و آنها را پیرو کلمه اسلام می‌سازد یا ذلیل می‌کند تا در برابر کلمه اسلام سر تسلیم فرود آورند.

برخی گویند: مقصود، زمین مکه است که مهاجرین مسلمان آرزوی بازگشت به آن را داشتند. اسلام است که خدا برای آنها پسندیده و ادیان دیگر غالب ساخته است، پس از آن که در مکه ترسان بودند، خداوند آنها را به قوت اسلام و گسترش آن ایمنی بخشید.

مجمع البیان از مقاتل نقل می‌کند که می‌گوید: خدا به این وعده عمل کرده است. آنها را در روی زمین قدرت بخشید و ترس آنها را مبدل به ایمنی کرد. پس به وعده خود وفا کرده است.

بعضی می‌گویند پس چون در دنیا می‌ترسیدند، خداوند در آخرت آنها را ایمن می‌سازد. مجمع البیان در ذیل این آیه از پیامبر مکرم اسلام ﷺ نقل نموده که فرمود: بنده‌ام را دچار دو ترس و برخوردار از دو ایمنی نمی‌کنم. اگر در دنیا ترسید، در آخرت ایمنش می‌کنم و اگر در دنیا ایمن شد، در آخرت او را می‌ترسانم؛ اینان در عبادت خود خالصند، ریا ندارند و شرک نمی‌ورزند. آنها که بعد از این نعمت‌ها کافر شدند فاسق‌اند. ذکر فسق بعد از کفر، با این که کفر

بدتر از فسق است، به سبب این است که فسق در هر چیز در هر صورت قبیح تر است. مقصود از این که در کفر خود فاسق اند این است که بدترین نوع کفر را دارند.

مراد از آن مومنان و صالحان که جانشین گذشتگان می شوند و دین اسلام برای آنها پسندیده می شود و پس از ترس دارای نعمت امنیتی می شوند چه کسانی هستند؟ تفسیر مجمع البیان در ذیل این آیه از امام سجاده علیه السلام نقل می کند که آن امام بزرگوار این آیه را خواند و فرمود: به خدا آنها شیعه ما هستند که خداوند به دست مردی از ما که مهدی این امت است این وعده ها را درباره آنها عمل می کند. پیامبر خدا درباره او فرمود: اگر از دنیا یک روز مانده باشد، خدا آن روز را طولانی می سازد تا مردی از عترت من که همنام من است، زمامدار شود و زمین را بعد از آن که پر از ظلم و ستم شده باشد، پر از عدل و داد کند.

سپس منظور از **الذین آمنوا و عملوا الصالحات** پیامبر و اهل بیت است که این آیه آنها را مژده می دهد که خلیفه می شوند و در تمام بلاد قدرت را به دست می گیرند و در وقت قیام مهدی ایمن خواهند شد و مقصود از **کما استخلف الذین من قبلهم** این است که قبلاً هم خداوند افرادی را که سزاوار خلافت بوده اند، قدرت و خلافت بخشیده است؛ مثل آدم و داود و سلیمان.

هنوز مسلمانان در روی زمین قدرت کامل پیدا نکرده اند. بنابراین باید در انتظار روزی بود که خداوند به این وعده جامه عمل بپوشاند؛ زیرا خدا خلف وعده نمی کند و آن حتماً قیام مهدی علیه السلام خواهد بود که شرق و غرب در زیر لوای حکومتش قرار می گیرد و آیین حق در همه جا نفوذ می کند و ناامنی و خوف و جنگ رخت برمی بندد و عبادت خالی از شرک تحقق می یابد؛ زیرا محصول تمام زحمات پیامبران و تبلیغات مستمر و پی گیری ها و نمونه بهترین حاکمیت توحید

و امنیت و عبادت خالی از شرک در زمانی تحقق می یابد که مهدی علیه السلام ظاهر شود. مجمع البیان می گوید از اهل بیت پیامبر نقل شده است که **انها فی المهدی من آل محمد**؛ این آیه درباره مهدی از آل محمد علیهم السلام است.

گروهی از علمای حجاز در جواب سؤال یکی از علمای «کنیا» نامه ای فرستاده اند که تفسیر نمونه، در جلد هفتم، ترجمه آن را ذکر کرده است. این جواب از طرف «رابطة العالم الاسلامی» که زیر نفوذ افراطی ترین جناحهای اسلامی، یعنی وهابیان، قرار دارد انتشار یافته است.

شخصی به نام ابو محمد از کشور کنیا درباره ظهور مهدی منتظر (عج) از اداره رابطة العالم الاسلامی سؤال کرده است و دبیر کل آن، «محمد صالح القزار»، در پاسخی که برای او فرستاده است ضمن تصریح به این که «ابن تیمیّه» مؤسس مذهب وهابیان نیز احادیث مربوط به ظهور مهدی علیه السلام را پذیرفته متن رساله ای را که پنج تن از علمای معروف فعلی حجاز در این زمینه تهیه کرده اند برای او ارسال داشته است.

در این رساله پس از ذکر نام مبارک حضرت مهدی علیه السلام و محل ظهور او، مکه، چنین می خوانیم: به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ظلم، خداوند به وسیله او (مهدی علیه السلام)، جهان را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است. او آخرین خلفای راشدین دوازده گانه است که پیامبر خدا از آنها در کتب صحاح خبر داده است.

احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه نقل کرده اند. از جمله عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، طلحة بن عبید الله، عبدالرحمن بن عوف، قره بن اساس مزنی، عبدالله بن حارث، ابو هریره، حذیفه بن یمان، جابر بن عبدالله، ابو امامه، جابر بن ماجد، عبدالله بن عمر، ابن مالک، عمران بن حصین،

و ام طلحه.

سخنان فراوانی نیز از خود صحابه نقل شده که در آن بحث از ظهور مهدی علیه السلام به میان آمده که آن‌ها را نیز می‌توان در ردیف روایات پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد؛ زیرا این مسئله از مسائلی نیست که با اجتهاد بتوان چیزی درباره آن گفت (بنابراین آن‌ها نیز این مطلب را از پیامبر شنیده‌اند).

در این نامه اضافه می‌کند هم احادیث بالا که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و هم شهادت و گواهی صحابه که در این جا در حکم حدیث است، در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث، اعم از سنن و معاجم و مسانید آمده است. از جمله: سنن ابوداود، سنن ترمذی، ابن ماجه، ابن عمر والدانی، مسند احمد، و ابن یعلی و براز، صحیح حاکم، معاجم طبرانی، (کبیر و متوسط) و رویانی، دار قطنی و ابونعیم در اخبار المهدی، و خطیب در تاریخ بغداد، و ابن عساکر در تاریخ دمشق. بعد اضافه می‌کند: بعضی از دانشمندان اسلامی در این باره کتاب‌های مخصوص تألیف کرده‌اند از جمله: ابونعیم در اخبار المهدی، ابن حجر هثیمی در القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر شوکانی در التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح ادریس عراقی مغربی در کتاب المهدی، ابوالعباس بن عبد المومن المغربی در کتاب الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون.

آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته مدیر دانشگاه اسلامی مدینه است که در چندین شماره در مجله دانشگاه مزبور بحث کرده است.

سپس می‌گوید: عده‌ای از بزرگان و دانشمندان اسلام از قدیم و جدید در نوشته‌های خود تصریح کرده‌اند که احادیث در زمینه مهدی به حد تواتر رسیده

است و به هیچ وجه شایان انکار نیست. از جمله السخاوی در کتاب فتح المَغیث و محمد بن احمد سفاوینی در شرح العقیده، ابوالحسن الابری در مناقب الشافعی ابن تیمیه، سیوطی در الحاوی، ادریس عراقی در تألیفی که در زمینه مهدی دارد و شوکانی در کتاب التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و محمد جعفر کنانی در نظم التناثر، ابوالعباس بن عبد المومن در الوهم المکنون.

در پایان بحث می‌گوید: تنها ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به مهدی را با حدیث مجعول و بی‌اساسی که می‌گوید: لا مهدی الا عیسی؛ مهدی جز عیسی نیست، مورد ایراد قرار دهد؛ ولی بزرگان، پیشوایان و دانشمندان اسلام گفتار او را رد کرده‌اند به خصوص ابن عبدالؤمن که در رد گفتار او کتاب ویژه نوشته است که سی سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته است.

حافظان احادیث و بزرگان، دانشمندان حدیث نیز تصریح کرده‌اند که احادیث مهدی علیه السلام مشتمل بر احادیث صحیح و حسن است و مجموع آن تواتر است. بنابراین اعتقاد به ظهور مهدی (بر هر مسلمانی) واجب است و این جزو عقاید اهل سنت و جماعت محسوب می‌شود و جز افراد نادان و بی‌خبر یا بدعت گذار آن را انکار نمی‌کنند.

مدیر اداره مجمع فقهی اسلامی - محمد منتصر کنانی

۵ - سوره نمل، آیه ۶۲

آیه ۶۲ سوره نمل می‌فرماید:

﴿أَمَّنْ يَحِيبُ الْمُنْظَرُ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾ آیا

بت‌هایی که معبود شما هستند بهترند یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد.

در بعضی از روایات این آیه تفسیر به قیام حضرت مهدی علیه السلام شده است. تفسیر نمونه به نقل از تفسیر نورالثقلین در این باره دو روایت نقل می‌کند و چنان می‌رساند که این آیه مربوط به قیام مهدی علیه السلام است.

۱- از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: **و الله لكأني انظرُ الى القائم و قد اسند ظهره الى الحجر ثم ينشئُ الله حقه ... قال هو و الله المضطر في كتاب الله في قوله آمن يجيب المضطر اذا دعاه و يكشفُ السوء و يجعلكم خلفاء الارض؛** سوگند به خدا گویا من مهدی را می‌بینم که پشت به حجرالاسود زده و خدا را به حق خود می‌خواند... سپس فرمود: به خدا سوگند، مضطر در کتاب الله در آیه «آمن يجيب المضطر...» اوست.

۲- از امام صادق علیه السلام چنین آمده است که فرمود: **نزلت في القائم من آل محمد عليهم السلام هو و الله المضطر اذا صلى في المقام ركعتين و دعا الى الله عزوجل فاجابه و يكشفُ السوء و يجعله خلفاء الارض؛** این آیه در مورد مهدی از آل محمد عليهم السلام نازل شده است. به خدا سوگند مضطر اوست هنگامی که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز بجا می‌آورد و دست به درگاه خداوند متعال برمی‌دارد، دعای او را اجابت می‌کند، ناراحتی‌ها را برطرف می‌سازد و او را خلیفه روی زمین قرار می‌دهد.

مولای من که باد به جانم بلای او	پیوند خورده هستی من با ولای او
مردن براه دوست چو آغاز زندگی است	من زنده‌ام از این که بمیرم برای او
بہتر که خاک گردد و خاکش رود به باد	آن سر که نیست در هوس خاک پای او
اشکم فرو چکد، چو دلم یاد او کند	کاین مرغ خو گرفته به آب و هوای او
هر شب چو کودکی که بود از پدر یتیم	نالم ز درد دوری او بر خدای او
چشمم در انتظار فروغ نگاه وی	گوشم به آرزوی طنین صدای او

چون «ابن مهزیار» زیار و دیار خویش
 کو فاتحی که چون بفرزد لوای فتح؟
 کو مضطری که چون کند امن بجیب ساز
 روزی که آفتاب رخس جلوه گر کند
 گر نزد حق قبول بود یک دعای من
 یارب بسوز حال دل از دست دادگان
 یارب به پاکی دل صاحب دلان پاک
 یا سابق النعم به عطایی که خاص توست
 یا دافع النقم که سریع الرضا تویی
 کن عمر ما و غیبت او را زیاد و کم
 انسان چو گفته اند به امید زنده است

بیگانه می شود به جهان، آشنای او
 باشد مسیح سایه نشین لوای او
 از لطف حق رسد به اجابت دعای او
 خورشید هم چو ذره شود در هوای او
 بالله که من دعا نکنم جز برای او
 ما را دلی بده که بود مبتلای او
 بر جان ما ببخش صفا از صفای او
 ما را مران ز سفره عام عطای او
 منت گذار بر سر ما با رضای او
 چندانکه زنده باشم و بینم لقای او
 باشد فرج امید و مؤید، گدای او

* * *

٦- سوره بقره، آیه ١

پروردگار در اولین آیه سوره بقره می فرماید:

﴿ اَلَمْ يَهْدِ لَكُمْ الْكِتَابَ لِارْتَبِ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِيْنَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ
 يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴾ یعنی این کتاب (قرآن مجید) بدون هیچ
 شکئی رهنمای پرهیزکاران است. آن کسانی که به جهان غیب ایمان دارند و نماز
 را برپا می دارند و از آنچه که روزیشان کردیم انفاق کنند.

در کتاب گران قدر الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب در ذیل این آیه
 روایتی را از زبان مبارک امام جعفر صادق علیه السلام ذکر فرموده است که آن امام بزرگوار
 فرمود: **الْمُتَّقُونَ شِيعَةُ عَلِيٍّ وَ الْغَيْبُ هُوَ الْحُجَّةُ**، پرهیزکارانی که قرآن مجید

هدایت‌گر آنان می‌باشد، شیعیان علی و آن غیبی که پرهیزکاران به او ایمان می‌آورند، حجت غایب یعنی مهدی عجل الله فرجه است.

و در همان کتاب در ذیل این آیه حدیث شریفی را هم از زبان مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که پیامبر فرمود:

طوبى للصّابرين فى غيبته طوبى للمقيمين على محبتهم اولئك من وصفهم الله فى كتابه فقال تعالى الذين يؤمنون بالغيب قال اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون؛ یعنی خوشا به حال آنانی که در زمان غیبت یوسف زهرا صبر کنند. خوشا به حال آنانی که در محبت و ولایت اهل بیت پا برجا بمانند. آنان کسانی‌اند که خداوند آنها را در قرآن مجید توصیف فرموده: آن‌هایی که ایمان به غیب می‌آورند. فرمود: آنان گروه خدایند و گروه خدا پیروزند.

۷ - سوره نساء، آیه ۵۹

در آیه ۵۹ سوره مبارکه نساء خدا فرمود:

﴿ يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرّسول و اولى الامر منكم ﴾

در کتاب الزام الناصب در ذیل این آیه روایتی را از جابر بن یزید جعفی نقل می‌کند که جابر گفت: شنیدم از جابر بن عبدالله انصاری که می‌گفت: هنگامی که خداوند این آیه را بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل فرمود، من گفتم: یا رسول الله، خدا و رسول را شناختیم. پس اولی الامری که خدای تعالی اطاعت آنان را به اطاعت شما مقرون قرار داده، کیانند؟

فقال: هم خلفائى يا جابر و ائمة المسلمين من بعدى اولهم على بن ابى طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم على بن الحسين ثم محمد بن على المعروف فى التوراة بالباقر سترگه يا جابر فاذا لقيته فاقرأه منى السلام ثم الصادق جعفر بن

محمّد ثمّ موسی بن جعفر ثمّ علی بن موسی ثمّ محمّد بن علی ثمّ علی بن محمّد
 ثمّ الحسن بن علی ثمّ سمیّ و کُنّی حُجّة الله فی ارضه و بقیّته فی عباده
 ابن الحسن بن علی الذی یغیبُ عن شیعتہ و اولیائه غیباً لا یثبُتُ فیها علی القول
 بامامتہ الا من امتحن الله قلبه للایمان؛ آنان (اولی الامر) جانشینان منند ای جابر و
 پیشوای مسلمانانند بعد از من. اوّل آنان علی بن ابی طالب است. سپس حسن و
 سپس حسین سپس علی بن الحسین سپس محمّد بن علی که در تورات معروف
 است به باقر و تو ای جابر زود است که او را درک کنی. هنگامی که به ملاقات او
 شرفیاب شدی، سلام مرا به او برسان. سپس جعفر بن محمّد صادق و سپس
 موسی بن جعفر و سپس علی بن موسی و سپس محمّد بن علی و سپس علی بن
 محمّد و سپس حسن بن علی و سپس هم نام و هم کنیه من، حجّت خدا در روی
 زمین و بقیه خدا در میان بندگانش که پسر حسن بن علی است. یعنی امامی است
 که از شیعیان و دوستانش غیبت می‌کند که در زمان غیبتش به امامت او باقی
 نمی‌ماند، مگر کسی که خدای تعالی دل او را برای ایمان امتحان فرموده
 باشد.

جابر گفت که در محضر مبارک پیامبر عرض کردم: یا رسول الله، آیا در
 زمان غیبت او برای شیعیانش نفعی خواهد بود؟ فرمود: آری، سوگند به خدایی
 که مرا به نبوت مبعوث فرموده، شیعیانش در نبود او در طلب روشنایی و به
 ولایت او بهره‌مند می‌شوند، مانند بهره‌مندی مردم از آفتاب، اگر چه پشت ابر
 پنهان باشد. ای جابر، این (امر) از اسرار مکنون و از مخزون علم خداست. این
 امر را پوشیده بدار مگر از اهلش.

۸ - سوره اعراف، آیه ۱۵۹

در آیه ۱۵۹ سوره اعراف خدای عالم فرمود:

﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ جماعتی از قوم موسی (به دین) حق هدایت یافته و به آن باز می‌گردند.

در کتاب الزام الناصب فی اثبات حجة الغالب، در ذیل این آیه روایتی را از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: اذا ظهر القائم من ظهر هذا البيت بعث الله معه سبعة و عشرين رجلاً منهم اربعة عشر رجلاً من قوم موسى و هم الذين قال الله يهدون بالحق و به يعدلون و اصحاب الكهف سبعة و المقداد و جابر الانصاری و مؤمن آل فرعون و يوشع بن نون وصی موسی؛ زمانی که قائم از پشت این خانه (شاید مراد خانه کعبه باشد) ظاهر شود خدای تعالی همراه او ۲۷ نفر را مبعوث می‌نماید که چهارده نفر آنان از قوم موسی است و همان‌ها هستند که خداوند (در حق آنان) فرموده است: من قوم موسی أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ و هفت نفر از اصحاب کهف و مقداد و جابر بن عبدالله انصاری و مؤمن آل فرعون و یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السلام است.

در این حدیث شریف از ۲۷ نفر ۲۵ نفر آنان را ذکر فرموده است و دو نفر را نام نبرده است.

۹ - سوره بقره، آیه ۱۴۸

آیه ۱۴۸ سوره مبارکه بقره می‌فرماید:

﴿إِن مَّا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ هر جا باشید خداوند همه شما را حاضر خواهد کرد. خداوند بر هر کاری تواناست. ظاهر این آیه همانند اخطار و هشدار است به بدکرداران و تشویقی

است برای خوب کرداران که مسلم بدانید که چنان روزی در پیش دارید و چنان دادگاه عدلی خواهد بود که همه شما را در آن روز و در آن دادگاه احضار می نماید که آن روز قیامت است. ذیل این آیه روایاتی آمده است که گویی این آیه مربوط به اصحاب مهدی علیهم السلام است.

در روضه کافی از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که آن امام بزرگوار فرمود: یعنی اصحاب القائم الثلاثة مائة و الثلاثة عشر رجلاً هم و الله الامّة المعدودة قال يجتمعون والله في ساعة واحدة فرغ كقزع النحرifa منظور از این آیه اصحاب و یاران قائم علیه السلام است که سیصد و سیزده نفرند. به خدا سوگند منظور از امت معدوده آنها هستند. به خدا سوگند در یک ساعت همگی جمع می شوند، همچون پاره های ابر پاییزی که بر اثر تندباد جمع و متراکم می گردد. و در مجمع البیان درباره این آیه از امام هشتم علیه السلام روایت شده که فرمود: **و ذلك والله ان لوقام قائمنا يجمع الله اليه جميع شيعتنا من جميع البلدان؛** به خدا سوگند هنگامی که مهدی علیه السلام قیام کند، خدا تمام پیروان ما را از تمام شهرها گرد او جمع می کند.

۱۰ - سوره نحل، آیه ۱

در آیه اول از سوره نمل پروردگار فرمود:

﴿ أتى أمرُ الله فلا تستعجلوه سبحانه و تعالی عما يشركون ﴾ امر خدا آمد

عجله نکنید .

در کتاب الزام الناصب فی اثبات حجة الغائب از امام جعفر صادق علیه السلام در

ذیل این آیه نقل نموده است که آن امام بزرگوار فرمود: هو امرنا امرُ الله عزوجل

فلا تستعجلُ به يؤيده بثلاثة اجنادٍ، بالملائكة، و بالمؤمنين، و بالرعب، و خروجه

کخروج رسول الله،

امری که در آیه قرآن ذکر شده، امر ما و امر خدای عزوجل است. شتاب نکنید که خدا او را به سه لشکر، تأیید و نصرت می‌دهد، به وسیله ملائکه، به وسیله مؤمنین و به وسیله رعب و ترسی که در دل دشمنان می‌اندازد.

۱۱ - سوره اسراء، آیه ۳۳

در آیه ۳۳ سوره مبارکه اسراء، خدا می‌فرماید:

﴿ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ أَنَّهُ كَانَ مَنصُورًا ﴾ کسی که مظلومانه و بدون جهت کشته شده، من برای ولی او سلطنتی قرار داده‌ام.

در کتاب الزام الناصب فی اثبات حجة الغائب، در ذیل این آیه آمده است که از امام صادق علیه السلام سؤال شد که مراد از آیه کیست؟ فرمود: «آن آقا قائم آل محمد است که خروج می‌کند. قصاص خون جدش امام حسین علیه السلام (که مظلومانه کشته شده) را می‌گیرد و اگر تمام اهل زمین را بکشد مسرف نخواهد بود» و سپس امام صادق علیه السلام فرمایش خود را ادامه داده و فرمود: «به خدا قسم که او فرزندان قاتلین امام حسین را به جرم کردار زشت پدرانشان به قتل می‌رساند. او چنین است».

راوی می‌گوید: من گفتم: پس فرموده خدای تبارک تعالی چه معنی دارد که می‌فرماید: وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، هیچ کسی گناه دیگری را به گردن نمی‌گیرد یعنی هر کس در گرو عمل خود می‌باشد. قاتلین امام حسین علیه السلام مرتکب جنایت شدند. اولاد آنها چه تقصیر دارند؟ فرمود: «فرزندان قاتلین امام حسین علیه السلام کردار زشت پدرانشان را صحه می‌گذاشتند و بدان کردار زشت راضی بودند و افتخار می‌کردند و کسی که به چیزی خشنود است مثل آن است که خودش آن کار را

انجام داده است». امام صادق علیه السلام فرمایش خود را ادامه داده و فرمود: «اگر مردی در مشرق به قتل برسد و مردی در مغرب به آن قتل رضا بدهد، هر آینه آن کسی که بدان جنایت راضی بوده شریک در قتل است». راوی می‌گوید: گفتم به امام صادق علیه السلام که از کجا آغاز می‌کند؟ فرمود: «از بنی شیبه و دست‌های آنها را قطع می‌کند به سبب این که آنها سارقین خانه خدای عزوجل بودند».

آری، این یک واقعیت است: از نظر اسلام که راضی بودن به ظلم و تأیید جرم و جنایت جنایتکار شرکت در جرم است. در قوم ثمود، با آن که ناقه صالح پیغمبر را یک نفر به نام احیمر پی کرد، ولی همه قوم به آن جنایت راضی بودند. خداوند در قرآن مجید نسبت این جنایت را به همه می‌دهد و می‌فرماید: فعقروا؛ یعنی آن جمعیت ناقه را کشتند و عذاب الهی بعد از سه روز همه آنان را فراگرفت.

در زیارتنامه امام رضا علیه السلام هم می‌خوانیم: **لعن الله امة قتلتك و لعن الله امة سمعت بذلك فرضيت به**، خدای لعنت کند امتی را که تو را کشتند و خدای لعنت کند امتی را که این جنایت را شنیدند و به آن راضی شدند.

۱۲ - سوره نساء، آیه ۶۹

خداوند در آیه ۶۹ سوره نساء فرمود:

« **و من يُطع الله وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا** » کسی که اطاعت کند خدا و رسول را آنها با کسانی که خدا بر آنان نعمت داده که عبارتند از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان.

در تفسیر قمی در ذیل این آیه از امام صادق علیه السلام نقل نموده مراد از نبیین

رسول الله است؛ یعنی پیامبر خود ما و مراد از صدیقین علی بن ابی طالب و مراد از شهدا حسن و حسین و مراد از صالحین ائمه علیهم السلام و مراد از «حسن اولئك رفیقاً» قائم آل محمد است که او رفیق نیکو است.^(۱)

خیال روی تو از سر نمی‌رود بیرون

نشسته در دل و دیگر نمی‌رود بیرون

محبت تو ز جانم جدا نمی‌گردد

چنان که شهد ز شکر نمی‌رود بیرون

دل شکسته ما را هنوز نور و صفاست

که آب و رنگ ز گوهر نمی‌رود بیرون

رسیده جان به لب ای دوست، بر سرم بازآ

که بی تو روح ز پیکر نمی‌رود بیرون

گدائی در تو برگزیده‌ام که گدا

به ناامیدی از این در نمی‌رود بیرون

* * *

ای مولای غایب

شبی که یاد تو در ذهن ما خطور کند	دل فسرده ما را چراغ طور کند
ز آب و خاک بیابان بهشت می‌سازد	نسیم کوی تو در هر کجا عبور کند
به ناگوارای ایام گر شکیباییم	نوید وصل تو جان مرا صبور کند
حدیث لعل تو بر جان و دل صفا بخشد	شراب عشق تو کار می‌طهور کند
ز آستان وصال بشارتی آرد	کسی که روی سوی جبه‌های نور کند

۱- برای مطالعه بیشتر درباره آیات، رک: الزام الناصب فی اثبات حجة الغائب، آیت الله شیخ علی یزدی.

چون مرغ پرشکسته

چون مرغ پرشکسته نفس می‌زنیم ما
یابن الحسن به همت عشق خدائیت
با دست تو است گر که پیا ایستاده‌ایم
در ریگزار بُهت فرو مانده کاروان
ای میر کاروان نه که تنها ز رهزنان
هر دست را که جانب ما می‌شود دراز
خود را به میله‌های قفس می‌زنیم ما
زنجیرها پیای هوس می‌زنیم ما
وز یمن تو است این که نفس می‌زنیم ما
فریاد با نوای جرس می‌زنیم ما
بل ناله از جفای جرس می‌زنیم ما
جز دست دوستان تو پس می‌زنیم ما

* * *

یابن الحسن

من خارم و بسایه گل جا گرفته‌ام
پروانه‌ام که سوخته‌ام در طواف شمع
آن شادم که شهد ولایت چشیده‌ام
یک عمر در عزای عزیزان گداختن
جز آستان عشق دگر نیست درگهی
منت‌پذیر لطف حسینم که سالهاست
دیدم که مادر از همه کس مهربانتر است
وین رنگ و بو ز صحبت گلها گرفته‌ام
شمع ز اشک دیده خود پا گرفته‌ام
آن بنده‌ام که دامن مولا گرفته‌ام
این درس را ز لاله صحرا گرفته‌ام
من هر چه را که دارم از آنجا گرفته‌ام
دامان او به دست تمنا گرفته‌ام
افکنده دست و دامن زهرا گرفته‌ام

* * *

احادیث و ظهور مهدی (عج)

احادیث و روایاتی را که درباره مهدی علیه السلام به حدّ تواتر رسیده است می‌توان به اقسام و انواعی تقسیم کرد؛ زیرا قسمتی از این روایات فقط درباره مهدی علیه السلام و مشخصات اوست؛ مثلاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک جا مهدی را «کوکب دُرّی» یعنی ستاره درخشان معرفی فرموده و در بعضی از جاها مهدی را «طاووس اهل الجنة» معرفی فرموده است و در پاره‌ای از روایات مهدی را «ولدی» یعنی فرزند من.

بخش دیگری از این روایات درباره امامان دوازده گانه بدون ذکر نام آنها آمده است و قسمت دیگری هر یک از آن عزیزان را با نام ذکر فرموده است. در بعضی از آن روایات که امامان را دوازده نفر با نام ذکر فرموده حتی اول و آخر آن را هم مشخص فرموده که اولش برادرم علی و آخرش فرزندان مهدی است. در بعضی از این روایات علاوه بر ذکر نام آنها و علاوه بر مشخص کردن اول و آخر آن عزیزان فرموده است: **کلّهم من قریش**؛ آن دوازده امام از قریش است و در روایت جابر پیامبر فرمود: **کلّهم من بنی هاشم**؛ تمام آنها از بنی هاشم‌اند.

این دوازده نفر در برخی روایات به عنوان «امیر» و در برخی دیگر به عنوان «خلیفه» و در پاره‌ای از روایات به عنوان «ولایت امر» ذکر شده است؛ مثلاً بخاری در صحیح خود به سند جابر بن سمره روایت کرده است که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: **یکون من بعدی اثنی عشر امیراً**، بعد از من دوازده امیر و حاکم خواهد بود. جابر بن سمره می‌گوید: پیامبر چیز دیگری هم فرمود که من نشنیدم. از پدرم پرسیدم که پیامبر چه فرمود؟ پدرم گفت: پیامبر فرمود: **کلهم من قریش**؛ همه آن دوازده نفر از قریش می‌باشند.

در روایت دیگری که بخاری در صحیح خودش به سند خود از بن عیینه روایت کرده پیامبر فرمود: **لا یزال امر الناس ماضياً ما ولیهم اثنا عشر رجلاً**، پیوسته کار مردم پیش می‌رود، مادامی که دوازده مرد بر آنها، حکومت نمایند. بعد جمله‌ای آهسته فرمود که من نشنیدم. از کسی سؤال کردم که پیامبر چه فرمود؟ گفت: پیامبر فرمود: **کلهم من قریش**، تمام آن دوازده حاکم از قریش‌اند. باز در صحیح بخاری (امارة) به دو سند از جابر بن سمره روایت است که گفت با پدرم بر رسول خدا وارد شدیم و شنیدیم که پیامبر فرمود: **ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنی عشر خلیفه**، دین مقدس اسلام کارش تمام نمی‌شود و به نتیجه نمی‌رسد؛ مگر وقتی که دوازده نفر خلیفه کار خود را انجام دهد. بعد جمله‌ای آهسته فرمود که من نشنیدم. از پدرم سؤال کردم که پیامبر چه فرمود؟ گفت فرمود: **کلهم من قریش** تمام آن دوازده نفر از قریش می‌باشند.

پیامبر ﷺ سخت آینده را مدنظر داشته و عرصه را بر دشمنان تنگ کرده جانشینان خود را چنان معرفی فرموده که به هیچ‌گونه شایان تطبیق بر غیر امامان معصوم دوازده‌گانه نخواهد بود.

رسول اکرم در مورد خلفای خودش روی عدد دوازده تأکید فرمود؛ برای

این که خلفای غاصب بنی امیه چهارده نفر بودند و تازه اگر دشمن عدد دوازده را با عدد چهارده تحریف کند باز هم راه به جای نمی‌برند؛ برای این که در فرمایش‌های رسول اکرم آمده است که اول آنها برادرم علی و آخرش فرزندان مهدی است؛ در حالی که اول خلفاء امیه معاویه و آخرش مروان حمار می‌باشد. نیز در روایت جابر آمده است که «**کلهم من بنی هاشم**» یعنی تمام آن دوازده امام از بنی هاشم می‌باشند و خلفای بنی امیه از بنی هاشم نبودند؛ خلفای بنی عباس هم که قطعاً منظور رسول خدا نبوده است؛ زیرا آنها ۳۷ نفر بودند هر چند که آنها از بنی هاشم بودند، ولی نه عدد آنها دوازده نفر و نه اول و آخر آنان علی و مهدی بود.

آنهایی هم که بعد از رسول خدا به خلافت رسیدند، و از بنی عباس نبودند و تعداد آنها به دوازده نفر نمی‌رسید؛ مانند خلفا و عبدالله بن زبیر. ناچار باید این دوازده نفر خلفایی که بر زبان مبارک رسول الله ایراد شده، بر امامان دوازده‌گانه تطبیق کرد؛ زیرا آنها غیر از علی علیه السلام که برادر و داماد رسول الله بود، فرزندان پیامبر و از نسل طیب و طاهر آن حضرت بودند و آنها عالم‌ترین و پرهیزکارترین اهل زمان خود و در نسب از همه مردم بالاتر و در حسب از همه فاضل‌تر و نزد خدای عالم از همه محترم‌تر و مقرب‌تر بودند. علوم آنها متصل به علم رسول الله بود و رسول اکرم گاهی مهدی را از فرزندان خود معرفی فرموده و گاهی از فرزندان علی و گاهی از فرزندان فاطمه علیها السلام و امام حسین علیه السلام یا از فرزندان بقیه امامان که تمام این فرمایش‌ها فقط درباره مهدی موعود که دوازدهمین امام شیعه اثنی‌عشری است، آمده است.

درود خدا بر روان تابناکتان ای امامان اثنی‌عشری، ای عزیزان پروردگار که رهبری فقط به شما می‌زیبد و این قبای روحانی فقط بر قامت شما راست

می آید. شما چهره‌های نورانی شناخته شده با صفات عالیه و اخلاق حمیده در بین مردم درخشیدید ولی متأسفانه زود غروب کردید اما در همان زندگی مختصر چه مرارتها و ناگواریها که ندیدید انشاءالله به امید روزی که مهدی علیه السلام انتقام شما را از قاتلین شما بگیرد.

ای حجة ابن الحسن ای عدالتگر

ای رخت ماه و انجمن آرا	بنمای آن جمال زیبا را
ای جهان از تو روضه رضوان	ترک کن ذی طُوی و رضوا را
بی حجاب از افق بر آی و نما	روشن از نور خود همه جا را
گوش ما هر صدا شنید ولی	نشید آن صدای گیرا را
دیدن مردم و ندیدن تو	سخت باشد همه احبّا را
طول عمر تو مشکل است به خصم	خود بیا حل کن این معما را
این دمت را ز گوی یحی الارض	زنده کن دین حق تعالی را
هم چنان کز ستم جهان پُر شد	پُر کن از عدل و داد دنیا را
در زمان خروج سفیانی	ای تو بگشوده نطق موسی را
تا، چو قارون فرو برد او را	حکم فرما زمین پیدا را
گر به کوی تو ره برد موسی	برد از یاد طور سینا را
تا ظهورت برای یاری تو	زنده دارد خدای عیسی را
ای خوش آنروز کز سر شادی	این سر و دست پیر و برنا را

مهدی آمد که والی است و ولی
یادگار محمد است و علی

امامان شیعه دوازده نفرند

در این که امامان شیعه دوازده نفرند، احادیث و فرمایشات پیامبر اکرم ﷺ فراوان است. آن پیامبری که قرآن درباره او می‌فرماید: ﴿ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ أَنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴾ او هیچ سخنی را از روی هوی و هوس نمی‌گوید، بلکه هر چه که می‌گوید مطابق آنچه که خدای عالم به او وحی فرموده است، می‌گوید. اینک برخی احادیث نبوی را از کتاب‌های اهل سنت نقل می‌کنیم.

اولین حدیث نبوی در مورد مهدی (عج)

در کتاب المهدی الموعود المنتظر به نقل از کتاب فرائد السمطين تألیف ابراهیم بن محمد حموینی شافعی آمده است که عبدالله بن عباس گفت:
قال رسول الله ﷺ: إِنَّ خُلَفَائِي وَاَوْصِيَائِي وَاَوْصِيَاءَ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدِي اثْنِي عَشَرَ أَوْلَهُمْ أَحْيَىٰ وَاخْرَهُمْ وَلَدِي قَيْلٌ يَأْتِي رَسُولَ اللَّهِ وَاخْرَهُمْ قَوْلِي: قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَيْلٌ فَمَنْ وَلَدُكَ؟ قَالَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَاَعْدَلًا كَمَا مَلَأْتِ جَوْرًا وَاظْلَمًا وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّىٰ يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ فَيَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عَيْسَىٰ بِنَ مَرْيَمَ فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ

و یشرق الارض بنور ربّها و یبلُغُ سُلْطَانَهُ المشرق و المغرب،

به درستی که جانشینان و اوصیای من و حجّت‌های خدا بر مردم پس از من، هر آینه دوازده نفرند که اول آنها برادرم می‌باشد و آخرش فرزندم گفته شد: یا رسول الله، برادرت کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب. گفته شد: فرزند شما کیست؟ فرمود: مهدی آن شخصی که زمین را پر از قسط و عدل کند، همان طوری که پر از ظلم و ستم شده باشد سوگند به آن کسی که مرا به حق بشیر و مژده دهنده مبعوث فرموده اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، هر آینه خداوند آن روز را چنان دراز کند تا فرزندم مهدی خروج کند و سپس عیسی بن مریم فرود بیاید و پشت سر مهدی نماز بخواند و زمین به نور پروردگارش نورانی و سلطنت مهدی شرق و غرب عالم را فراگیرد.

هر چند که در این حدیث از خلفا نام نبرده، اما عدد آنها را دوازده نفر معرفی فرموده و اول و آخرش را مشخص نموده است و از این که عیسی بن مریم پشت سر مهدی نماز می‌خواند یاد فرموده است.

دومین حدیث نبوی در مورد امامان دوازده‌گانه شیعه

حافظ سلیمان قندوزی از جابر بن یزید جُعفی نقل کرده و در این حدیث امامان دوازده‌گانه را نام برده است. جابر بن یزید جُعفی می‌گوید: شنیدم که جابر بن عبدالله انصاری گفت که پیامبر فرمود:

یا جابر إنّ اوصیائی و أئمة المسلمین من بعدی اولهم علی ثمّ الحسن، ثمّ الحسین، ثمّ علی بن الحسین ثمّ محمّد بن علی المعروف بالباقر سترکه یا جابر فاذا القیته فاقرئه منی السلام ثمّ جعفر بن محمّد ثمّ موسی بن جعفر ثمّ علی بن موسی ثمّ محمد بن علی بن محمد ثمّ الحسن بن علی ثمّ القائم اسمه

اسمی و کنیته کنیتی ابن الحسن بن علی ذاك الَّذی یفتحُ الله علی یدیه مشارق الارض و مغاربها ذاك الَّذی یغیبُ عن اولیائه غیبَةً لا یثبتُ علی القول بامامته إلا من امتحن الله قلبه للایمان؛

ای جابر، اوصیای من و امامان مسلمانان پس از من، اول آنها علی بعد از او حسن و بعد از او حسین و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی که معروف است به باقر، ای جابر تو او را درک خواهی کرد و چون خدمتش رسیدی سلام مرا به او برسان، بعد از او جعفر بن محمد، بعد از او موسی بن جعفر، بعد از او علی بن موسی، بعد از او محمد بن علی، بعد از او علی بن محمد، بعد از او حسن بن علی، بعد از او قائم آل محمد که نامش نام من و کنیه اش کنیه من است، پسر حسن بن علی است. او همان است که از دوستان خویش مدت زیادی غایب می شود به قدری که در اعتقاد به امامت او باقی نمی ماند، مگر آنانی که خداوند دل هایشان را با ایمان امتحان کرده است.

در این حدیث شریف که از کتاب های برادران اهل سنت نقل شده، علاوه بر این که پیامبر گرامی اسلام جانشینان خود را دوازده نفر با نام ذکر فرموده است، برای آخرین خلیفه، یعنی مهدی علیه السلام یک غیبت طولانی را تذکر داده است. جابر می گوید: گفتم یا رسول الله، آیا مردم در زمان غیبت او از وجود او بهره می برند؟ فرمود: آری به خدایی که مرا به حق فرستاده مردم در زمان غیبت از نور ولایتش روشنایی می گیرند، چنان که مردم از آفتاب بهره می برند، با این که زیر ابر است.

سپس رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر، این که گفتم از رازهای خداست و از علم مخزون خدا. آن را اظهار مکن مگر به کسی که اهل آن است.

خوشا دردی که درمانش تو باشی	خوشا راهی که پایانش تو باشی
خوشا چشمی که رخسار تو بیند	خوشا جانی که جانانش تو باشی
همه اسباب شادی جمع باشد	به هر خانه که مهمانش تو باشی
چه خوش باشد دل امیدواری	که امید دل و جانش تو باشی
خوشی و خرمی و کامرانی	کسی دارد که خواهانش تو باشی
چه باک آید ز کس، آن کس که وی را	نگهدار و نگهبانش تو باشی
عراقی طالب درد است دائم	به بوی آن که درمانش تو باشی

* * *

الهی قمشه‌ای این عارف بیدار دل می‌سراید

ای جمال زیبایت ظلّ حسن یزدانی	
گشته آشکار از وی سرّ غیب پنهانی	
ای به کشور ایمان شهریار بی‌همتا	
وی به عرصه امکان گنج علم سبحانی	
چهره دل آرا را بر جهانیان بنما	
چند رخ نهان سازی ای که بر جهان جانی	
آیت خدایی تو جان مصطفایی تو	
ز انتظار عالم را از کرم بیرون آور	
ساز مُلک گیتی را رشک باغ رضوانی	
حجّت جمالت را ساز آشکار ای جان	
کان بهشت رحمت باد بر جهانی ارزانی	

مهدی که جداکننده نیک و بد است دانای حقایق ز ازل تا ابد است
در محفل انبیاء بود شمع امید در گلشن اولیاء گل سر سبد است

* * *

نظام بخش جهان و جهانیان مهدی است
امام منتقم و صاحب الزمان مهدی است
کسی که عدل علی را به معنی اعلی
برای نوع بشر دارد ارمغان مهدی است
کسی که با کلماتش به ظاهر و باطن
کتاب حسن خدا را است ترجمان مهدی است
کسی که رجعت والای صالحان زمین
برای یاری او می شود عیان مهدی است
کسی که فیض نگاه ولایتش امروز
نگاهدار زمین است و آسمان مهدی است
وجود او همه لطف است و غیبتش همه لطف
کمال لطف خدا بر جهانیان مهدی است
به تشنگان حقیقت زلال رحمت اوست
به کاروان بشر میر کاروان مهدی است
کسی که زمزمه عاشقانه اش دارد
نزول بارش رحمت به انس و جان مهدی است

امید بردگی شیعه در گرفتاری
نوای سوخته، دل شکسته گان مهدی است
دلیل راه دل ما به اوج قلّه نور
گواه روشن تکرار این بیان مهدی است
عصاره همه گلهای احمدی مهدی است
گل همیشه بهار محمدی مهدی است
نرجس که جمال دین و تقوا دارد
مرآت خداوند تعالی دارد
فرخنده بود مقدم مهدی او را
یک دسته گل از گلشن زهرا دارد

* * *

سومین حدیث نبوی در مورد این که امامان شیعه دوازده نفرند

سومین حدیث در مورد این که امامان شیعه دوازده نفرند در کتاب المهدی الموعود المنتظر در جلد اول مقدمه کتاب حدیث دوازدهم آمده است که به نقل از کتاب ینابیع الموده از عبدالسلام هروی و او از امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام و او از پدران بزرگوارش چنین نقل نموده که علی علیه السلام فرمود^(۱):

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ما خلق الله خلقاً افضل مني و لا اكرم عليه مني قال
علي، فقلت يا رسول الله فانت افضل ام جبرائيل فقال: يا عليّ إنّ الله تبارك و تعالی
فضل انبيائه المرسلين علي ملائكته المقربين و فضلني علي جميع النبيين و
المرسلين و الفضل بعدی لك يا علي و للائمة من ولدك فإن الملائكة من خدامنا و

۱ - کتاب المهدی الموعود المنتظر، در جلد اول، مقدمه کتاب، حدیث دوازدهم خود را به نقل از کتاب ینابیع الموده.

خَدَامِ مَحَبِّينَا يَا عَلِيَّ الَّذِيْنَ يَحْمِلُوْنَ الْعَرْشَ وَ مِنْ حَوْلِهِ يَسْتَبِحُوْنَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُوْنَ لِلَّذِيْنَ آمَنُوا بِوَلَايَتِنَا يَا عَلِيَّ لَوْلَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللهُ آدَمَ وَ لَا حَوَاءَ وَ لَا الْجَنَّةَ وَ لَا النَّارَ وَ السَّمَاءَ وَ لَا الْأَرْضَ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ قَدْ سَبَقْنَا إِلَى مَعْرِفَتِهِ رَبَّنَا وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَهْلِيلِهِ وَ تَقْدِيسِهِ لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَرْوَاحَنَا فَانطَقْنَا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَحْمِيدِهِ، ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا اسْتَغْظَمُوا أَمْرَنَا.

پیامبر فرمود: خدا مخلوقی را که برتر از من باشد نیافریده و از من گرامی تر در نزد خدای عالم کسی دیگری نیست. علی علیه السلام گفت: من گفتم: یا رسول الله شما برترید یا جبرائیل؟ پیامبر اکرم فرمود: یا علی به درستی که خدای تبارک و تعالی برتری داد او و پیامبران مرسل را بر ملائکه مقربین خود و مرا برتری داد بر تمام انبیا و مرسلین و بعد از من فضیلت و برتری از آن توست و امامان و فرزندان بعد از تو. به درستی که ملائکه از خدمت گزاران ما و خدمت گزاران دوستان ماست.

ای علی، فرشتگانی که حاملان عرش می باشند و آنانی که در اطراف عرشند، خدای عالم را تسبیح می کنند و برای آنانی که به ولایت ما ایمان آورده اند، طلب آمرزش می نمایند.

ای علی، اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا را خلق نمی فرمود و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید. پس چگونه ما از ملائکه بهتر نباشیم؟ و حال آن که ما قبل از ملائکه پروردگار ما را شناخته بودیم و تسبیح و تقدیش می کردیم؛ چون اولین چیزی را که خدای عزوجل خلق فرمود ارواح ما بود و سپس ما را به سخن آورد تا به توحیدش اقرار و ستایش او را ادا کنیم و سپس فرشتگان را آفرید. هنگامی که فرشتگان ارواح ما را مشاهده کردند، امر ما را

بزرگ شمردند.

رسول اکرم در ادامه فرمود: هنگامی که مرا به آسمان عروج داد جبرئیل اذان و اقامه گفت. سپس گفت: یا محمد، جلو بایست. من گفتم یا جبرائیل من بر تو تقدم بجویم؟ جبرئیل گفت: آری، خدای تبارک و تعالی انبیای خود را بر فرشتگانش برتری داده است و تو را بخصوص بر همه آنها (یعنی بر انبیا و ملائکه) برتری داده است پیامبر اکرم فرمود: سپس من جلو ایستادم و با آنها نماز خواندم (یعنی من برای ملائکه و ارواح طیبه انبیاء امامت کردم).

سپس در این سفر هنگامی که به حجاب‌هایی از نور رسیدم جبرئیل از همراهی من تخلف ورزید (یعنی تا این دم که ملازم رکاب من بود. دیگر از همراهی با من خودداری کرد) پس گفتم: ای جبرئیل، آیا در چنین جایی از من مفارقت می‌کنی؟ گفت: یا محمد، این آخرین جایی است که من می‌توانم قدم بگذارم و اگر از این جا بالاتر پرواز کنم به سبب تجاوز از حدّ خودم بال و پر می‌سوزد.

پیامبر بزرگوار فرمایشات خود را ادامه داده و فرمود: بالا رفتم تا جایی که خدای عالم می‌خواست. سپس از جانب خدایم ندا شنیدم که یا محمد، تو بنده منی. پس فقط مرا بندگی کن و بر من توکل کن. تو را از نور خودم آفریدم و تو رسول و فرستاده منی به سوی خلق من و حجّت و برهان منی بر مخلوقات من. برای تو و آنانی که تو را پیروی کنند بهشتم را آفریدم و برای آنانی که تو را مخالفت کنند آتشم را خلق کردم.

ای قلعہ گشای قاف افلاک	ای رمز بقای خطّه خاک
ای پاک‌ترین فرد عالم	پاکان جهان ز پاک‌ات پاک
ای آن که ز درک قدر و شأنت	حیران شده فکر و فهم و ادراک

ای گفته به شأن تو خدایت لولاک لما خلقت الافلاک
ای جامه صبر و بردباری ایوب ز صبر تو کند چاک

* * *

دیگری می‌سراید

دماغ عقل منور شود ز بوی محمد
نسیم لطف خدا می‌وزد ز کوی محمد
جهان به شوق درآمد ز آیه آیه قرآن
که نغمه‌های خدا بود در گلوی محمد
گل سعادت ما را به آب دیده برآورد
که رستگاری ما بود آرزوی محمد
تو زنده باش و ببین آن زمان خسته ز هر سو
جهان چراغ بگیرد به جستجوی محمد
به هر کرانه مرو تشنه در سراب چه مانی
کناره از همه سو کن برو بسوی محمد
به روز حشر که مهر رسول شرط نجات است
کجا رود به که رو آورد عدوی محمد
به شام تیره قمر گرد خانه‌ام به طواف است
که روشن است سرای دلم ز روی محمد
خدای من همه شرمم اگر چه روی سیاهم
مرا سعید بمیران به ابروی محمد

* * *

بهار بی خزان روی محمد	بهشت جاودان کوی محمد
منور می شود جایی که هر دم	کند روی دلی سوی محمد
معطر ساخت گلزار جهان را	شمیم تار گیسوی محمد
فلک با آن بلندی در نیاز است	به پیش سرو دلجوی محمد
مصفا دامن گلزار توحید	گل افشان گشت بر روی محمد
به توصیفش نیارم لب گشودن	خدا باشد ثناگوی محمد
نماز آریم صائم تا قیامت	به محراب دو ابروی محمد ^(۱)

در آخرین بخش این حدیث شریف پیامبر فرمود:

از جانب خداوند ندایی شنیدم که فرمود:

و اوصیائک المکتوبون علی سُرَادِقِ عَرَشِي فَنظَرْتُ فَرَأَيْتُ اثْنِي عَشْرَ نُورًا
و فِي كُلِّ نُورٍ سَطْرًا أَخْضَرَ عَلَيْهِ اسْمُ وَصِيٍّ مِنْ اَوْصِيَاءِي اَوَّلَهُمْ عَلِيٌّ وَ آخِرُهُمْ
القائم المهدى فقلتُ يا ربِّ هؤلاء اوصيائي من بعدى؟ فنوديتُ يا محمد هؤلاء
اوليائي و احبائي و اصفياي و حججى بعدك على بريتي و هم اوصيائك و عزتي و
جلالى لأطهرن الأرض بآخرهم المهدى من الظلم و لأملكنه مشارق الارض و
مغاربها و لاسخرن له الرياح و لأذلنن له السحاب و لأرقينه فى الاسباب و لآنصرنه
بجندى و لأمدنه بملائكتى حتى تعلقو دعوتى و يجمع الخلق على توحيدى ثم
لأديمن ملكه؛

پروردگارم فرمود: اوصیای تو نامهایشان بر سراپرده عرش من نوشته شده
است. پس نگاه کردم دوازده نور را دیدم و در هر نوری خط سبزی و بر هر
خطی نام یکی از اوصیایم نوشته بود که اول آنان علی و آخرین آنها قائم
مهدی بود.

سپس گفتم: ای پروردگار، آیا اینان اوصیای منند بعد از من؟ شنیدم که یا محمد، اینان اولیای منند و دوستان و اصفیای من و حجّت‌های من بر مخلوقاتم و آنان اوصیای تو اند. قسم به عزّت و جلالم که هر آینه زمین را به وسیله آخرین آن‌ها مهدی از ظلم و ستم پاک کنم و هر آینه او را مالک مشرق و مغرب زمین می‌گردانم و هر آینه باد را مسخّر او قرار می‌دهم و ابرهای سخت را ذلیل و رام او می‌کنم. اسباب و وسایل را در اختیارش قرار می‌دهم و به وسیله ملائکه خودم مددش می‌دهم تا آن که دعوت‌م علنی شود و مخلوق را بر توحید من جمع نماید. سپس پادشاهی او را ادامه می‌دهم.

همان طوری که می‌دانید در این حدیث شریف هم عدد خلفای پیامبر دوازده نفر و پروردگار عالم سوگند یاد فرموده که به وسیله آخرین امام از این امامان دوازده گانه زمین را از ظلم و شرک و فساد پاک می‌کند و این دوازدهم (حضرت مهدی) را مالک مشرق و مغرب می‌گرداند و این وعده خداوند واقع شدنی است و عالم پر از ظلم، پر از عدل و داد خواهد شد.

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد

عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

یعنی این تیره شب غیبت مهدی روزی

از دم صبح حضورش لمعان خواهد شد

عالم از پیر شد از جور و ستم باکی نیست

از قدم شاه دین امن و امان خواهد شد

مشکلاتی که به دل‌ها شده عمری است گره

حل آن‌ها همه در لحظه آن خواهد شد

طعنه بر حق چه زنی ای که بیاطل غرقی

تو به این غرّه مشو نوبت آن خواهد شد

«فیض» اگر در قدم حضرت او جان بخشد

زین جهان تا به جنان رقص کنان خواهد شد^(۱)

* * *

پای مهدی چو در رکاب کند	عالمی را پر از انقلاب کند
پرچم عدل را سرافرازد	کاخهای ستم خراب کند
پایگاه عدالت خود را	مسجد کوفه انتخاب کند
عیسی از آسمان فرود آید	اقتدا تا بر آن جناب کند
برکشد تیغ انتقام و ز خصم	طلب خون مام و باب کند
غاصبین حقوق زهرا را	زنده گرداند و عقاب کند
هر ستمدیده را دهد تسکین	هر ستمکار را عذاب کند
از همه زشتی و پلیدی ها	پاک این صحنه تراب کند
صلح خوابیده را کند بیدار	جنگ بیدار را به خواب کند
تا که گردد ظهور را نزدیک	کاش گردون کمی شتاب کند
کاش روز ظهور هم ما را	جزو یاران خود حساب کند
نه عجب گر نوید میلادش	دل ما را ز شوق آب کند ^(۲)

* * *

۱- فیض کاشانی

۲- شعر از مؤید.

یا بن الحسن تا به کی

باشی اندر پرده غیبت مقیم	تا به کی ای مظهر حیّ قدیم
جلوه کن ای نور پاک کردگار	عاشقانت تا بکی در انتظار
فرقت تو منع خورد و خواب کرد	انتظارت قلب ما را آب کرد
جسمهایی روح مانده در طلسم	چون تویی روح و امام و خلق جسم
جلوه‌ای کن سر برآر ای آفتاب	تا بکی باشی چو خور زیر سحاب
این جهان پیر می‌گردد جوان	گر تو از این پرده رخ سازی عیان

* * *

چهارمین حدیث نبوی در مورد این که امامان شیعه دوازده نفرند

چهارمین حدیث مفصل نبوی که در آن امامان دوازده‌گانه شیعه را نام برده، حدیث زیر است. فرائد السمطين از عبدالله بن عباس نقل می‌کند که بن عباس گفت: یک نفر یهودی که او را «نعثل» می‌گفتند، خدمت پیامبر مشرف شد و گفت: یا محمد، مدّتی است که چندین سؤال در ذهنم خطور می‌کند. اگر جواب آن‌ها را دادی من اسلام خواهم آورد^(۱).

قال: سل یا اباعمارة قال: صف لی ربّک فقال ﷺ انّ الخالق لا یوصف الا ما وّصف به نفسه و کیف یوصف الخالق الذی تُعجزُ الاوصاف ان تُدرکهُ و الاوهام ان تناله و الخطوات تحدّه و الابصارُ الاحاطة به جلّ عمّا یصفه الواصفون ناءٍ فی قربه و قریب فی نائه؛

پیامبر ﷺ فرمود: پرس ای اباعماره. نعثل گفت: یا محمد، پروردگارت را برای من توصیف کن. پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

آفریدگار توصیف نمی‌شود، مگر بدانچه خودش خود را به آن توصیف فرمود و چگونه توصیف شود آفریدگاری که اوصاف عاجز است از آن که او را درک نماید و او هام کوچک‌تر از آن است که در حریم وجود او راه یابد و گام‌ها در راه او به جایی نمی‌رسد و چشم‌ها آن بی‌نهایت را درک نمی‌تواند. او بزرگ‌تر از آن است که توصیف کنندگان او را بتوانند توصیف کرد. او در عین نزدیکی، دور است و در عین دوری، نزدیک است.

علی اکبر پیروی در وصف باری تعالی می‌سراید

ای آن که دیده‌ها همه در آرزوی توست

بخشنده‌گی و فضل و کرم خلق و خوی توست

نام مبارک تو بود صدر نامه‌ها

از هر طرف که می‌گذرم گفتگوی توست

ذات تو لایزال و منزله ز عیب و نقص

محکوم نیستی و ضلالت عدوی توست

تسبیح گوی تو همه ذرات کائنات

دل‌های بندگان همه در های و هوی توست

ذات تو بی‌نیاز و تویی منشأ فیوض

دست نیاز جمله خلایق به سوی توست

صد آفرین بر آن دل پاکی که نیمه شب

با صد امید لرزد و در جستجوی توست

فرخنده آن سری که شبی پیش تو خم است

شایسته آن شبی که سحر رو بروی توست

فردا به پیشگاه خداوند، «پیروی»

این عرض بندگی سند آبروی توست^(۱)

* * *

مخلص هم خدای خود را مخلصانه می‌ستاید

جانا همه عالم را جویای تو می‌بینم

مرغان سحرخوان را گویای تو می‌بینم

در هر صدفی لؤلؤ گر هست من آنها را

از لجة احسان و اعطای تو می‌بینم

هر میوه ز هر شاخی در باغ چو می‌روید

آنها همه از صنع زیبای تو می‌بینم

هر سرکه چو گویی شد چوگان محبت را

چون می‌نگرم در او غوغای تو می‌بینم

هر صورت زیبایی در خلق پدید آمد

از سر قلم صنع شیوای تو می‌بینم

هر دل که برست از غیر بشکسته و ویران است

آن خانه ویران را مأوای تو می‌بینم^(۲)

* * *

۱. شعر از علی اکبر پیروی.

۲. شعر از مخلص.

آقای دکتر نوربخش هم می‌سراید

اوست یکتایی که نبود غیر او
 اوست دانای نهان و آشکار
 اوست بر مخلوق رحمان و رحیم
 اوست پاک و خیر محض و محض خیر
 او بود فرمانروای کائنات
 او بود جز او نباشد کس عزیز
 او بود شاهنشاه گردن فراز
 زان که می‌گویند مردم سرسری
 کائنات از جود او دارد وجود
 این همه نقش عجب زو شد پدید
 هست آسمای نیکو در شأن او
 او عزیز است و حکیم خاص و عام

هر چه باشد او بود بی گفتگو
 مایه هستی است از او پایدار
 جملگی بر درگه فیضش مقیم
 ایمن است آنکه بکوشش کرد سیر
 بی وجودش نیست هستی را ثبات
 در بزرگی نیست همتایش نیز
 ز آن که هستی خود بدو دارد نیاز
 او بود از جمله این‌ها بری
 بی وجودش نیست هستی را نمود
 هم در آن اشکال روی خود بدید
 می‌رسانند آن همه احسان او
 جمله می‌گویند تسبیحش تمام^(۱)

دیگری می‌گوید:

هر جا که روم روی دل‌آرای تو بینم
 هر سو نگرم قامت رعناى تو بینم
 در شمع و گل و بلبل و پروانه و گلزار
 مهر و مه و اختر رخ زیبای تو بینم
 مهر تو نه مهری است که از دل بتوان برد
 من خلق جهان عاشق و شیدای تو بینم

۱. شعر از دکتر نوربخش.

مشتاق جمال تو نه تنها شده موسی
کندر دل هر ذره تماشای تو بینم
ذات تو چه رموز و عجیب است و پر اسرار
عالم همه را غرق تماشای تو بینم
یک بیش نباشی و نداری تو سرایی
با این همه هر جا نگرم جای تو بینم

* * *

وصی پیامبر کیست؟

آری، بعد از آن که رسول اکرم ﷺ در جواب «نعثل» یهودی لختی درباره اوصاف پروردگار عالم صحبت فرمود. نعثل یهودی گفت: صدقت یا محمد؛ راست فرمودی. وانگهی نعثل سؤالات و پرسش‌های خود را ادامه داد و گفت:

فاخبرنی عن وصیک من هو؟ فما نبیّ إلاّ وله وصی و انّ نبینا موسی اوصی الی یوشع بن نون فقال: نعم إنّ وصیّی و الخلیفة من بعدی علی بن ابی طالب و بعده سبطاه الحسن و الحسین یتلوه تسعة من صلب الحسین ائمة ابرار قال: یا محمد فسمیّهم لی قال: نعم اذا مضی الحسین فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد ثم ابنه الحسن ثم الحجة ابن الحسن فهؤلاء اثنی عشر ائمة عدّد نقباء بنی اسرائیل قال: فأین مکانهم فی الجنة قال: معی فی درجتی قال: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و اشهد انهم الاوصیاء بعدک و لقد وجدت هذا فی الکتب المتقدّمة و فیما عهد الینا موسی بن عمران انه اذا کان آخر الزمان ینخرج نبیّ ینقال له احمد خاتم الانبیاء لا نبیّ بعده

فیخرج من صلبه ائمة ابرار عدد الاسباط؛

اکنون خبر ده از وصی خودت که کیست؟ هیچ پیامبری نیست مگر این که برای او وصی باشد. پیامبر ما موسی بن عمران به یوشع بن نون وصیت کرد؛ یعنی یوشع بن نون وصی موسی بود.

رسول اکرم ﷺ فرمود: آری، وصی و خلیفه بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از او دو فرزندش حسن و حسین می باشند که نه نفر دیگر از نسل حسین، امامان و پیشوایان ابرار و نکوکار به وجود می آیند.

نعثل گفت: یا محمد، پس آنها را نام ببر. رسول اکرم فرمود: آری، زمانی که حسین دورانش سپری شود پسرش علی (زین العابدین)، و زمانی که علی برود پسرش محمد (باقرالعلوم)، و زمانی که محمد از دنیا برود پسرش جعفر (صادق)، زمانی که جعفر از دنیا برود، پسرش موسی (کاظم)، زمانی که موسی از دنیا برود پسرش علی (رضا)، و زمانی که علی از دنیا برود پسرش محمد (تقی)، و زمانی که محمد از دنیا برود پسرش علی (نقی)، پس پسرش حسن (عسکری)، سپس پسرش حجة بن الحسن العسکری اماماند. اینان دوازده امامند، مطابق عدد نقیبان بنی اسرائیل (که دوازده نفر بودند). نعثل گفت: سپس جایگاه آنها در بهشت کجا می باشد؟ فرمود: با من است در درجه من.

این جا بود که نعثل فریادش بلند شد: **اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله و اشهد انهم الاوصياء و بعدك**؛ شهادت می دهم که معبودی جز الله نیست و تو رسول خدایی و شهادت می دهم که این دوازده نفر اوصیای بعد از توست. نعثل گفت: این مطلب را من در کتاب های پیشین یافته ام و در تعهدی که موسی بن عمران از ما گرفته است این است که (فرمود) وقتی که آخر الزمان شود، پیامبری ظهور می کند که او را احمد می گویند. خاتم پیامبران است که بعد از او پیامبر

دیگری نخواهد آمد و از صلب آن پیامبر امامان نیکوکار خارج می‌شوند مطابق عدد نقیبان بنی اسرائیل.

وجود مبارک پیامبر سخنان خود را ادامه داده فرمود:

ای ابا عماره، آیا اسباط را می‌شناسی؟ گفت: آری، یا رسول الله، آن‌ها دوازده نفر بودند. اولشان «لاوی بن یوحنا» بود که مدت زیاد از بنی اسرائیل غایب شد. بعد ظاهر شد. خداوند به وسیله او شریعت را بعد از کشته شدن پیروز گردانید و او با (فرشیطای) پادشاه جنگید و او را کشت.

حضرت رسول فرمود: آنچه در بنی اسرائیل اتفاق افتاده در امت من عیناً به وجود خواهد آمد و دوازدهمین نفر از نسل من غایب می‌شود تا دیده نشود و برای امت زمانی می‌آید که از اسلام جز نامی و از قرآن جز اسمی نمی‌ماند. در آن وقت خداوند به او اجازه خروج می‌دهد. او اسلام را پیروز و دین را تجدید می‌کند (خرافاتى که بنام دین جا افتاده است از بین می‌برد). سپس فرمود: خوشا به حال کسی که (به دامن) آن‌ها چنگ بزند.

نعتل پس از آن که اسلام آورد اشعاری در این باره سرود:

صلی العلی ذوالعلی	علیک یا خیر البشر
انت النبی المصطفی	و الهاشمی المفتخر
بکم هدانا ربنا	و فیک نرجو ما امر
و معشر سمیتهم	ائمة اثنی عشر
قد فاز من والاهم	و خاب من عادى الزهر
آخرهم شفی الظماء	و هو الامام المنتظر

* * *

درود خدای بلند مرتبه بر تو باد ای بهترین انسان‌ها

تو پیامبر برگزیده و هاشمی سرافرازی
به وسیله شما پروردگار ما را هدایت فرمود و با وجود تو به آنچه خدای
امر فرموده امیدواریم.

گروهی را که تو نام بردی، امامان دوازده گانه‌اند.
رستگار کسی است که آن‌ها را دوست داشته و ناامید آن‌هایی که با آن
ستارگان فروزان به دشمنی برخاسته‌اند.
آخرین فرد آن امامان کسی است که جامعه تشنه را سیراب می‌نماید و
اوست پیشوایی که انتظار او را می‌کشند.

اگر بدیده ظاهر تو را نمی‌بینم
ولی تو را زدل و جان جدا نمی‌بینم

چنان که شیفته آن جمال زیبایم
بهر چه می‌نگرم جز تو را نمی‌بینم

بود جمال تو آینه خدا مهدی
که در جمال تو غیر از خدا نمی‌بینم

نمی‌کنی ز مراعات حال ما غفلت
که این سبب به جز از شما نمی‌بینم

بلای عشق تو را من بلا نمی‌دانم
گدای کوی ترا من گدا نمی‌بینم

به هر کتاب توان یافتن نشان از تو
کسی به نام تو ناآشنا نمی‌بینم

ز بس که پرده عصیان گرفته چشمم را
تو در کنار منی، من تو را نمی‌بینم!

«مؤیدم» من و با این همه خطا، ای دوست

ز آستان تو غیر از عطا نمی‌بینم

* * *

پنجمین حدیث نبوی در مورد این که امامان شیعه دوازده نفرند

حدیث ۲۰، باب هفتم، جلد اول کتاب المهدی الموعود المنتظر، به نقل از کتاب فرائد السمطین، ابراهیم بن محمد حموینی شافعی، چنین است:

«حسین بن خالد» از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و آن حضرت از پدران بزرگوارش نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِدِينِي وَ يَرْكَبَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ بَعْدِي فَلْيَقْتَدِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ لِيُعَادِيَ عَدُوَّهُ وَ لِيُوَالِيَ وَلِيَّهُ فَإِنَّهُ وَصِيٌّ وَ خَلِيفَتِي عَلِيٌّ أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ وَفَاتِي وَ هُوَ إِمَامٌ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ أَمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي قَوْلُهُ قَوْلِي وَ أَمْرُهُ أَمْرِي وَ نَهْيُهُ نَهْيِي وَ تَابِعُهُ تَابِعِي وَ نَاصِرُهُ نَاصِرِي وَ خَاذِلُهُ خَاذِلِي ثُمَّ قَالَ: مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا بَعْدِي لَمْ يَرْنِي وَ لَمْ أَرَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ خَالَفَ عَلِيًّا خَذَلَهُ اللَّهُ يَوْمَ يُعْرَضُ عَلَيْهِ وَ مَنْ نَصَرَ عَلِيًّا نَصَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَ لَقْنَهُ حَجَّتَهُ عِنْدَ الْمَسْأَلَةِ؛**

هر کس دوست دارد که به دینم چنگ بزند و بعد از من سوار کشتی نجات شود، باید به علی بن ابی طالب اقتدا نماید و دشمنش را دشمن و دوست او را دوست بدارد؛ چون علی، وصی من و خلیفه من بر امت من در زندگی و بعد از مرگ من است. علی پیشوای هر مسلمان و امیر و فرمانده هر مؤمنی است. بعد از من سخن علی سخن من، و امر علی امر من، و نهی علی نهی من است. پیروی علی پیروی من و یاور او یاور من است و دشمن او دشمن من است.

سپس فرمود: هر کس بعد از من از علی جدا شود، روز قیامت نه مرا

می بیند و نه من او را و کسی که با او ستیز نماید، خداوند با او می ستیزد، روزی که در پیشگاه خدا حاضر می شود و کسی که علی را یاری دهد خدا او را یاری می دهد، در روزی که به لقای پروردگار برود و در مقام سؤال، حجّت خود را به او تلقین می نماید.

خواننده عزیز ای دوستاناران علی ادامه این حدیث شریف درباره یوسف زهرا مهدی صاحب الزمان می باشد و چون این فرازی از فرمایش پیامبر اکرم درباره مناقب و فضائل علی علیه السلام بود توجه شما را به اشعاری که در این مورد از زبان شاعران و مدّاحان به ما رسیده جلب می کنم.

یادآوری می کنم که این قسمت از مطالبی را که الان دارم می نویسم روز ۲۰ مهرماه ۷۹ مصادف با ۱۳ رجب روز تولد سعادت بنیاد امیرمؤمنان علی علیه السلام می باشد و به علاوه که این سال بنام امیرالمؤمنین نام نهاده شده و چون در این سال ۷۹ شمسی در داخل یک سال دو تا عید مقدس غدیر اتفاق افتاده است و این نام را برای این سال رهبر معظم انقلاب حضرت آیه الله خامنه‌ای مدظله العالی انتخاب فرموده است.

یا علی یا امیرالمؤمنین

وی آشکار در تو خدای تو یا علی	ای نای دهر پر ز نوای تو یا علی
وی کشتی نجات ولای تو یا علی	ای مایه حیات دم روح پرورت
بود از میان خلق سزای تو یا علی	نام علی که اسمی از اسماء داور است
ای جان کائنات فدای تو یا علی	هستند کائنات طفیل وجود تو
گوید سخن ز مجد و علای تو یا علی	من چون کنم مدیح تو آنجا که مصطفی
نان جوی که بود غذای تو یا علی	کردی عطا فقیر و اسیر و یتیم را

قَدَرَت نهفته ماند بر ابناء روزگار نشناخت کس تو را چو خدای تو یا علی

* * *

آقای ژولیده می‌سراید

ای برتر از فرشته بنام بشر علی	ای از شرف به خیل بشر راهبر علی
گویم چه از صفات تو ای مظهر صفات	کز کف ربوده وصف تو عقل بشر علی
ای رهگشای مکتب اسلام راستین	ای دادخواه دادگه دادگر علی
از امر حق بنخانه حق شد ولادت	تا حق شود ز جلوه تو جلوه‌گر علی
شرط قبول حج و طواف حرم تویی	سعی و صفا و رکن و منا و حجر علی
در روزگار چون تو نژاد است مادری	بر فرق روزگار تویی تاج سر علی
گر شهر علم ذات احد احمد است و بس	احمد به شهر علم تو را خواند در علی
شایسته نیست غیر تو در این جهان کسی	از بهر جانشینی پیغامبر علی
خفتی بجای احمد و کردی ز جان او	از شرّ خصم خیره تو رفع خطر علی
تنها تو در مقابل کفار سینه را	کردی برای آیت قرآن سپر علی
ژولیده‌ام که دم ز ولای تو می‌زنم	ای پیشوای شیعه اثنی عشر علی

* * *

آقای فطانت هم مولایش را مدح می‌گوید

پادشاه هر دو عالم شهریار دین علی است
رهنمای کل خلقت پاسدار دین علی است
یار مظلومان و غمخوار یتیمان مرتضی است
غمگسار بی نوایان دوستدار دین علی است

سرور آزادگان مولای مردان شیر حق
رونق دین خدا و اعتبار دین علی است
یکه تاز عرصه میدان امیر مؤمنان
قبله گاه حق پرستان شهسوار دین علی است
اولیا را صدر و یار انبیاء در مشکلات
باعث ترویج و نشر و اقتدار دین علی است
اولین مؤمن بدین حق علی شیر خداست
پایه و رکن و اساس استوار دین علی است
بت شکن خیرفکن مبعوث دین میر عرب
سرور احرار و مرد کارزار دین علی است
لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
جاهد اندر راه حق و ذوالفقار دین علی است
کعبه او را زادگاه و مسجد او را قتلگاه
آن که بی همتا بود اندر دیار دین علی است
تا علی مشکل گشا باشد فطانت غم مخور
افتخار و اعتبار و شهریار دین علی است

* * *

و اینک ادامه حدیث شریف نبوی که درباره مهدی علیه السلام می باشد.

ثم قال ﷺ : و الحسن و الحسين اماما امتی بعد ابیہما و سیدا شباب اهل
الجنة أمهما سيدة نساء العالمین و ابوهما سید الوصیین و من ولد الحسن تسعة
ائمة تاسعهم القائم من ولدی طاعتهم طاعتی و معصیتهم معصیتی الی الله اشکو
المنکرین لفضلهم و المضعین لحرمتهم بعدی و کفی بالله ولیاً و ناصرأ لعترتی و

اُمة اُمّتی و منتقماً من الجاهدین حقّهم.

سپس فرمود: حسن و حسین دو امام، پس از پدر خود و سرور جوانان اهل بهشتند. مادر آنها، سرور زنان عالم و پدرشان سرور اوصیاست. و نه امام اند که نهمین آنها از فرزندان من است. اطاعت از آنان اطاعت از من و نافرمانی از آنان نافرمانی از من است. آنهایی که پس از من فضیلت آنها را انکار و حرمتشان را ضایع کنند، شکایتشان را به پیشگاه خدا خواهم برد. خداوند برای سرپرستی و یاری عترتم کافی است و از انکار کنندگان حقشان انتقام خواهد کشید.

ششمین حدیث نبوی در مورد این که امامان شیعه دوازده نفرند

علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار، از سلمان فارسی روایت می کند که سلمان رضی الله عنه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما خطبه خواند و فرمود: «ای مردم، به زودی من از میان شما می روم و به طرف عالم نهان رهسپار می شوم. شما را درباره عترتم به نیکویی سفارش می کنم. بترسید از بدعتها که هر بدعتی گمراهی است و اهل آن در آتش است. ای گروه مردم، هر که آفتاب را از دست بدهد، باید به ماه چنگ بزند و هر که ماه را از دست بدهد، باید به ستاره فرقدان تمسک جوید. هر که آنها را از دست بدهد، باید به ستاره های نورانی پس از من چنگ بزند. سخن خود را می گویم و از خداوند برای خود و شما طلب آمرزش می کنم.»

سلمان گفت: رسول خدا از منبر فرود آمد و من دنبال آن حضرت رفتم تا به خانه عایشه وارد شد. من نیز وارد شدم و گفتم: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا، در آنچه فرمودی، آفتاب و ماه و فرقدان و ستارگان کدامند؟ آن

حضرت فرمود:

«آفتاب منم و ماه علی است. زمانی که مرا نیافتید، به او تمسک جوید. فرقدان حسن و حسین اند. زمانی که ماه را نیافتید، به ایشان چنگ بزنید و ستارگان درخشان، امامان نه گانه از فرزندان حسین اند. که نهمین ایشان مهدی آنان است». آن گاه فرمود: «هر آینه ایشان اوصیا و جانشینان پس از من و امامان نیکوکارند، به تعداد اسباط یعقوب و حواریون عیسی». گفتم: ای رسول خدا، نامشان را برای من ذکر فرما. فرمود: نخستین آنها و سرور ایشان علی بن ابی طالب است و دو سبط من (حسن و حسین) بعد از اویند. پس از ایشان زین العابدین، علی بن الحسین و پس از او محمد بن علی، شکافنده علم پیامبران و بعد از او جعفر بن محمد و بعد از او فرزندش کاظم هم نام موسی بن عمران و پس از او کسی که به زمین خراسان کشته می شود، علی است و پس از او فرزندش محمد بن علی و پس از او علی بن محمد و پس از او حسن بن علی و پس از او حجّت قائم که در پنهانی او، انتظارش را می کشند. هر آینه آنها، عترت من و از خون و گوشت من اند. دانش ایشان دانش من و دستور ایشان دستور من است. هر که مرا با آزار ایشان اذیت کند، خدا شفاعتم را به او نرساند... از ما است مهدی این امت که هیبت موسی و روشنایی عیسی و حکومت داود و شکیبایی ایوب را دارد.

من گدای تو و بنشسته سر راه توام

عاشقم، شیفته چهره دلخواه توام

بنده غم زده ات را به نگاهی دریاب

هر چه هستم به پناه تو بدرگاه توام

تو چو دریا و من آن خسی که گرفتی دستم
کهربایی تو و مجذوب توام، گاه توام
ای که پاک از گنهی، سوی من آخر نگهی
هر چه ام خادم تو، بنده الله توام
دل به هجران تو ظلمت کده فانوس است
چهره بنمای که مشتاق رخ ماه توام

هفتمین حدیث نبوی در مورد امامان دوازده گانه شیعه

مقتل الحسین، تألیف خوارزم، موفق بن احمد حنفی نقل کرده است
از سلامه و او از ابی سلمی که چوپان شتران رسول بود که رسول اکرم ﷺ
فرمود:

لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ، قَالَ الْجَلِيلُ جَلٌّ وَعَلَا: آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ
مِنْ رَبِّهِ. قُلْتُ: وَالْمُؤْمِنُونَ. قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، مِنْ خَلَقْتُمْ فِي أُمَّتِكُمْ؟ قُلْتُ:
خَيْرَهَا. قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ. قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى
الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَشَقَقْتُ لَكَ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي فَلَا أَذْكَرُ فِي مَوْضِعِ الْأَ
ذْكَرْتُمْ مَعِيَ فَاَنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَاخْتَرْتُ عَلِيًّا فَشَقَقْتُ لَهُ
اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي فَاَنَا الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ.

(یا محمد) إِنِّي خَلَقْتُكَ وَخَلَقْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَئِمَّةَ مِنْ
وَلَدِهِ مِنْ نُورِي وَعَرَضْتُ وَلَايَتَكُمْ عَلَى أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَنْ قَبْلَهَا كَانَ
عِنْدِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مِنْ جَعَدَهَا كَانَ عِنْدِي مِنَ الْكَافِرِينَ.

(یا محمد) لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عَبِيدِي عَبَدَنِي حَتَّى يَنْقُطَ أَوْ يَصِيرَ كَالْتَسَنِ الْبَالِي
ثُمَّ أَتَانِي جَاحِدًا لِوِلَايَتِكُمْ مَا غَفَرْتُ لَهُ حَتَّى يُقَرَّرَ بِوِلَايَتِكُمْ (یا محمد) أَتَحِبُّ أَنْ

تراهم؟ قلت: نعم يا رب. فقال لي التفت عن يمين العرش، فالتفتُ فاذا انا بعلي و فاطمه والحسن و الحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي و المهدي في ضحضاء من نور قياماً يصلون و هو وسطهم (يعني المهدي) كأنه كوكب دُرّي. قال: يا محمد هؤلاء الحُجج وَ هوالثائرُ من عترتك و عزّتي و جلالی اَنّه الحجةُ الواجبه لأوليائي و المنتقم من اعدائي!

خواننده عزیز می که به زبان عربی وارد نیستند از این که بیشتر احادیث را به عربی می نویسم به خاطر آن است که وجود مبارک پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام عرب بودند و به زبان عربی صحبت فرموده اند.

و از طرف دیگر ترجمه این احادیث به قلم ناتوان خود بنده می باشد گر چند که مطلب احادیث به زبان فارسی خدمت شما ارائه می گردد اما از این که از قلم شیوا و بیان رسایی برخوردار نیستم از شما معذرت می خواهم.

شب معراج که مرا به آسمان بردند، پروردگار جلیل فرمود: رسول ایمان آورده است به آنچه بر او نازل شده است. من گفتم همه مؤمنان ایمان آورده اند. پروردگار فرمود: راست گفتی. سپس خدای عزوجل فرمود: چه کسی را در بین امت خود جانشین قرار دادی؟ گفتم: بهترین امتم را. فرمود: علی بن ابی طالب را؟ گفتم: آری، ای پروردگار. فرمود: یا محمد، من به زمین توجه کردم. تو را انتخاب کردم. سپس برای تو نامی از نام های خود مشتق کردم. من در هیچ جایی یاد نمی شوم مگر این که تو یاد می شوی. پس من محمودم و تو محمدی. بار دیگر (به زمین) توجه نمودم. پس علی را انتخاب کردم. سپس برای او نامی از نام های خود مشتق کردم. پس من اعلی هستم و او علی.

ای محمّد، من تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین را از نور خودم آفریدم و ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمین عرضه نمودم. پس هر کس ولایت شما را قبول کرد، در نزد من از مؤمنان و کسی که ولایت شما را انکار کرد در نزد من از کافران است.

ای محمّد، اگر بنده‌ای از بندگان من مرا عبادت نماید تا بمیرد، یا مانند مشک پوسیده شود، سپس به پیشگاه من بیاید در حالی که ولایت شما را انکار کننده باشد، او را نخواهم آمرزید، تا این که اقرار نماید به ولایت شما. ای محمّد، آیا دوست داری که آنها را (امامان و جانشینان خود را) ببینی؟ گفتم: آری، ای پروردگارم. پس به من فرمود: به سمت راست عرش توجه کن. به طرف راست عرش توجه نمودم. دیدم که علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و حسن بن علی و مهدی در هاله‌ای از نور بودند. آنها نماز می‌خوانند و مهدی در وسط آنان بود. ستاره درخشان را می‌ماند. فرمود: ای محمّد، اینها حجت‌های من هستند و این مهدی خونخواه عترت تو و انتقام گیرنده از دشمنان من است.

بی‌گمان روز نجات این جهان خواهد رسید

منجی ما حضرت صاحب زمان خواهد رسید

گر دو روزی سلطه مستکبران آمد به پیش

دوره پیروزی مستضعفان خواهد رسید

دور غم از دوری یوسف سرآمد، بی‌گمان

روزهای شادی کنعانیان خواهد رسید

دور جنگ و فتنه و آشوب هم خواهد گذشت

روز صلح و شادی و امن و امان خواهد رسید

قافله بی ساربان هر دم به سوی می رود

ناامید از حق مباش آن ساربان خواهد رسید

رو، کنون آماده باش اندر ظهور مقدمش

خانه را بگشا که از در میهمان خواهد رسید

* * *

هشتمین حدیث نبوی درباره ظهور حضرت مهدی (عج)

در کتاب ینابیع الموده، تألیف سلیمان ابراهیم قندوزی از حدیفه یمانی نقل شده که گفت از رسول خدا شنیدم که می فرمود: «وای بر این امت از ناحیه پادشاهان ستمگر که چگونه مردم را می کشند و تبعید می کنند مگر آنانی را که اطاعتشان کنند. پس مؤمنان پرهیزکار به اذن پادشاهان ستمگر با زبان می سازند، ولی قلباً از آنها روگردانند. پس زمانی که خداوند اراده کند که عزت اسلام را دوباره برگرداند، پشت هر جبار ستمگر را می شکند و خداوند بر هر کاری که بخواهد توانایی دارد و امت را پس از آن که گرفتار فساد شده اند اصلاح می نماید.»

ای حدیفه، اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را چنان طولانی کند تا این که مردی از اهل بیت من به سلطنت برسد. اسلام را غلبه دهد و خداوند خلاف وعده نمی کند و بر وفا به وعده اش قادر و تواناست و او سریع الحساب است.»

نهمین حدیث نبوی در مورد حضرت مهدی (عج)

مستدرک حاکم از ابی سعید خدری نقل می‌کند که گفت: رسول خدا فرمود: «در آخر الزمان بلاى شدیدى بر امت من نازل مى‌شود، از جانب سلطان‌شان که از او بلاى شدیدتر شنیده نشده، تا جایی که زمین بر آنان تنگ می‌شود تا این که زمین از ظلم و ستم پر می‌گردد. مؤمن پناهگاهی نمی‌یابد که از ظلم و ستم در آنجا پناه ببرد. پس خداوند عزوجل مردی را از عترت من برمی‌انگیزد که زمین را پر از عدل و داد کند، هم چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد. اهل آسمان و زمین از او راضی می‌شوند. زمین بذرها و تخم‌هایی که در خود ذخیره کرده بیرون می‌آورد و آسمان باران خود را فرو می‌ریزد».

دهمین حدیث نبوی در مورد ظهور حضرت مهدی (عج)

کتاب عقد الدرر از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: **يُخْرَجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَؤَاتِي أَسْمَهُ اسْمِي وَخَلْقَهُ خَلْقِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا**، از اهل بیت من مردی خروج می‌کند که همنام من و خلقتش همانند خلق من است. او زمین را از عدل و داد پر می‌کند.

یازدهمین حدیث نبوی درباره جانشینان بعد از پیامبر ﷺ

کتاب فوائد ابونعیم و کتاب معجم الکبیر طبرانی از قیس بن جابر الصّدفی و او از پدرش و از جدّش نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي خُلَفَاءٌ وَ مِنْ بَعْدِ الْخُلَفَاءِ أُمَرَاءٌ وَ مِنْ بَعْدِ الْأُمَرَاءِ مَلُوكٌ
جَبَابِرَةٌ ثُمَّ يُخْرَجُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي الْمَهْدِيُّ فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا، یعنی زود است که بعد از من خلفای زمان امور را به دست گیرند و بعد از خلفا، امرا و بعد

از اُمرا پادشاهان جبار و ستمکار حکومت کنند. پس از اهل بیت من مهدی خروج می‌کند و زمین را پر از عدل و داد کند، همان طوری که پر از ظلم و ستم شده باشد.

حدیثی از امام صادق علیه السلام درباره قیام قائم (عج)

مرحوم مقدّس اردبیلی رحمته الله علیه در کتاب *حَدِيقَةُ الشَّيْبَةِ* آورده است که علی بن عقبه گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «چون قائم ما قیام نماید، حکم به عدل و راستی خواهد نمود و ظلم و ستم در عهد او کاملاً برطرف خواهد شد و هر حقی به صاحب حق خواهد رسید و هیچ دینی و مذهبی به غیر از دین اسلام نخواهد ماند و اهل هر ملت و مذهب به اسلام میل خواهد نمود و ایمان خواهد آورد. نشنیده‌ای که پروردگار در قرآن مجید فرموده است: **وَلَهُ اسْلَمَ مِنْ فِی السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَآلِیْهِ تَرْجِعُونَ**؛ از برکت وجود او هر چه در آسمان‌ها و زمین است اسلام می‌آورند، خواه به رغبت و خواه به زور. آن حضرت در بین مردم به حکم داود نبی و جدّش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم حکم خواهد کرد. از برکت وجود آن حضرت ارزانی و فراوانی و خوشی روزگار به جایی برسد که مردم آنانی که استحقاق زکات و صدقات باشند نیابند و فقیر دگر روی زمین نماند و توانگری، مردم را از تکدی بی نیاز گرداند».

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: «به درستی که دولت ما پایان همه دولت‌هاست و باقی نخواهد ماند. هیچ ملّتی که ایشان را دولتی باشد، مگر این که پیش از ما به دولت خود برسند و حکمرانی کنند، تا آن که چون روشنی ما را ببینند و رفتار و سلوک ما را با خلق مشاهده نمایند، بگویند که اگر ما را دولتی نصیب می‌شد و صاحب حکم می‌شدیم، به روش و سیرت ایشان حکم

۱۱۰..... یوسف زهرا یا مهدی صاحب الزمان

می‌رانندیم. این اشاره به آن است که پرودگار عالم می‌فرماید: **و العاقبة للمتقين؛**
آخرین دولت‌ها، دولت پرهیزکاران خواهد بود».

یا رب آن قائم دین شمس هدی را برسان

روشنی بخش دل و دیده ما را برسان

ما همه منتظرانیم و گره در کاران

مهدی منتظر عقده گشا را برسان

عالم کون و مکان منتظر مقدم اوست

آن فروزنده مه ارض و سما را برسان

روز روشن شده اندر نظر خلق چو شب

اندرین تیره شبان بدر علا را برسان

ظلم و جور است که پر کرده همه صحن جهان

حامی عدل و امان صلح و صفا را برسان

امر معروف ندارد به زمان قدر و بها

صاحب منزلت و قدر و بها را برسان

داد مظلوم ز بیداری ظالم برپاست

داد خواه دل افتاده ز پا را برسان

«آذر» از سینه بکش آه و بگو بار دگر

فرج قائم دین شمس هدی را برسان^(۱)

* * *

انتظارت می‌کشد ای منتظر ما را بیا
وارث علم پیمبر، ای شه والا بیا
کشتی دین مانده در گرداب غم بی‌ناخدا
تا رهانی کشتی ما را از این دریا بیا
ظلمت غم روی دریا را گرفت از پشت ابر
حالیا بیرون تو ای مهر جهان آرا، بیا
دیده‌ها چون دیده یعقوب در راحت سفید
از چهی غیبت برون ای زهره زهرا بیا
نیستی از دل نهان گر از نظرها غایبی
هم چنان کاندل دلی در دیده‌های ما بیا
انتقام خون جدت مانده در دوران هنوز
تا بگیری انتقام خویش از زهرا بیا
خسروا تا کی نشنید «خسرو» اندر انتظار
انتظارت می‌کشد ای منتظر، ما را بیا

* * *

چرا امامان شیعه دوازده نفرند؟

مرحوم «مقدس اردبیلی رحمته الله» درباره این که چرا امامان شیعه دوازده نفرند در کتاب *حديقة الشيعة* از «مسلم» و «حمیدی»، محدثین اهل سنت سه حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده است که خلفاء پیامبر دوازده نفرند و تمام اینها از قریش می باشند و بعد از ذکر این احادیث به این حقیقت پرداخته است.

حدیث نخست: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمُضِيَ فِيهِمْ اثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً كَلَّهْمُ مِنْ قُرَيْشٍ.

حدیث دوم: لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا أَلَى اثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً كَلَّهْمُ مِنْ قُرَيْشٍ.

حدیث سوم: لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَ يَكُونُ فِيهِمْ اثْنِي عَشَرَ خَلِيفَةً كَلَّهْمُ مِنْ قُرَيْشٍ.

مفهوم و معنی این سه حدیث شریف این است که پیامبر برپایی عزت و اقتدار اسلام تا روز قیامت را، اثر فداکاری و از خود گذشتگی جانشینان بر حق خود می داند که اینان دوازده نفرند و از قریش می باشند. ناگفته نماند که غیر از طایفه شیعه اثنی عشری، کسی دیگر قائل به دوازده خلیفه معصوم نیستند.

در این که چرا جانشینان پیامبر منحصر به دوازده نفرند، گفته‌اند که صاحبان شریعت از زمان حضرت آدم علیه السلام که فاتح شریعت بود تا زمان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله پنج تن بودند و سنت الهی بر این جاری شده بود که هر یک از ایشان را دوازده خلیفه و وصی بوده باشد. این دوازده نفر نگهبان شریعت آن پیامبر بودند. این پنج پیامبر بزرگوار عبارتند از: نوح نبی الله، ابراهیم خلیل الله، موسی کلیم الله، عیسی روح الله و محمد حبیب الله صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین. آری هر گاه سنت الهی در عدد اوصیای این پیامبران این چنین جاری شده، باید جانشینان پیامبری که خاتم پیامبران و شریعتش ناسخ همه شرایع است هم دوازده نفر باشند؛ چون طبق فرموده خدا، سنت الهی تغییرپذیر نیست: **وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا** هرگز سنت خداوند تغییر نمی‌پذیرد.

و برخی از علماء، در سبب دوازده نفر بودن امامان، به قرآن مجید هم استدلال کرده‌اند. آیه ۱۲ سوره مائده می‌فرماید: **وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا فِيهِمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا**؛ همانا خدا از بنی اسرائیل عهد گرفت و دوازده بزرگ از میان آنها برانگیختیم.

در سوره اعراف، آیه‌های ۱۵۹ و ۱۶۰ می‌فرماید: **﴿ وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٍ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهْ يَعْدِلُونَ ﴾** و قطعاً هم اثنی عشره اسباطاً و جماعتی از قوم موسی (بدین) حق هدایت یافته و به آن باز می‌گردند (مردم را هم به اسلام و قرآن فرا می‌خوانند). قوم موسی را ما به دوازده سبط منشعب کردیم.

در این دو آیه که عدد نقیبان و هادیان بنی اسرائیل دوازده نفر است. پس باید باید خلفای پیامبر اسلام دوازده نفر باشند.

و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم در شب «عقبه» که از انصار بیعت می‌گرفت می‌فرمود: **اُخْرِجُوا إِلَيَّ مِنْكُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا كُنُتُّ بَنِي إِسْرَائِيلَ**؛ از بین خود به

سوی من دوازده نقیب و بزرگ بفرستید، به تعداد نقیبان بنی اسرائیل که دوازده نفر بودند.

دلیل دیگر این که بنی آدم برای نظم زندگی و ادامه حیات نیاز به زمان دارد. پروردگار این زمان را برای بندگانش دو بخش کرد: روز و شب. قرآن مجید چندین بار شب و روز را دو آیت بزرگ خدا می‌شمارد: **يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ**؛ شب را در روز و روز را در شب داخل می‌فرماید. به راستی این زمان اگر همه شب بود، هیچ متحرکی در عالم نبود و هیچ جنبنده‌ای نمی‌توانست به حیات خود ادامه دهد. چون جنب و جوشها در پرتوی نور آفتاب است. و اگر همیشه روز می‌بود، باز هم ادامه حیات امکان‌پذیر نبود، چون هر موجود باید بخشی از شبانه روز را به استراحت پردازد، تا انرژی از بین رفته به تن باز آید. قرآن مجید شب را باعث آرامش و سکون معرفی فرموده است. این سکون و آرامش برای هر جنبنده و به خصوص انسان، بسیار لازم است. شب و روز، در هر سال دوبار برابر می‌شود: یکی در فصل بهار و دیگری در فصل پاییز که هر کدام دوازده ساعت می‌شود. این‌جا نیز عدد دوازده مطرح است.

آخرین دلیل این که انسان برای فرار از شرک باید «شهادتین» بگوید: شهادت به وحدانیت خدا و رسالت خاتم الانبیا؛ یعنی لا اله الا الله و محمد رسول الله بگوید. این دو کلمه سبب می‌شود که انسان در پناه اسلام قرار گیرد و مال و جاننش محفوظ شود. این دو کلمه، هر کدام دوازده حرف دارد. قرآن مجید هم عدد ماه‌ها را دوازده معرفی فرموده: **انّ عدّة الشهور عندالله اثني عشرأ في كتاب الله**؛ عدد ماه‌ها در نزد خدا دوازده می‌باشد. عدد برج‌های سال هم دوازده می‌باشد. می‌دانیم که نور نیرین (نور آفتاب و مهتاب) در زندگی هر زنده نقش

بسزایی دارد. هر کدام در قالب دوازده ماه و برج برای مردم نور افشانی می‌کند و امامان هم که انوار معنوی عالم انسانیت‌اند، دوازده نفرند که بر عالم انسانیت نور افشانی می‌نمایند.

سعدی هم می‌فرماید:

چنان که هست فلک را دوازده تمثال	که آفتاب بران دور می‌کند مه و سال
بر آسمان ولایت دوازده برجند	چو آفتاب نبوت همه باؤج کمال
قضا چو آینه نور احمدی می‌ریخت	بریخت زآینه او دوازده تمثال
ستارگان سپهر ولایت شرفند	که ایمنند ز نقصان و احتراق و وبال
ز آفتاب نبوت صدور این انجم	مثال صورت تفصیل آمد از اجمال
شهان بی سپه و خسروان بی شمشیر	ملوک بی حشم و اغنیای بی اموال ^(۱)

* * *

خواننده عزیز در این که خلفا و جانشینان پیامبر دوازده نفرند جای شکی نیست احادیث متواتره را از زبان مبارک پیامبر در این کتاب خواندید. و اما در این که چرا این عزیزان دوازده نفرند فرمایش مرحوم مقدس اردبیلی که خود عالم توانا و از قداست مخصوصی برخوردار بودند و جوهری که ایشان پسندیده بودند بنده در این جانب ذکر کردم زیاده خود قضاوت فرماید.

مهدی علیه السلام از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد

هر چند که تا این جا احادیث زیادی از زبان مبارک پیامبر از کتب اهل سنت در مورد امامان شیعه و جانشینان پیامبر ذکر کردم که در این احادیث هم

۱. شعر از سعدی.

پیامبر اکرم جانشینان خود را دوازده نفر و هم اول و آخر آنان را برادرش علی و فرزندش مهدی معرفی فرمود و هم کل آن دوازده نفر را از قریش اعلام فرمود. و چون این کتاب مختصر درباره مهدی علیه السلام می باشد معهدا از ذکر حدیث های دیگری خودداری می کنم فقط به ذکر تعدادی از احادیثی که فقط درباره مهدی علیه السلام وارد شده است می پردازم و در برخی احادیث مهدی را از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام بر شمرده و برخی دیگر مهدی را از فرزندان فاطمه زهرا علیه السلام معرفی فرموده و پاره ای از روایات از فرزندان امام حسین علیه السلام و امامان دیگر معرفی فرموده است. و در این جا به بیان احادیثی که مهدی علیه السلام را از فرزندان علی علیه السلام معرفی فرموده می پردازیم.

کتاب فرائد السمطين، جلد دوم، باب آخر، تألیف ابراهیم بن محمد حموینی شافعی از سعید بن جبیر و او از ابن عباس روایت نموده که بن عباس گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **إِنَّ عَلِيَّ بْنَ طَالِبٍ أَمَامُ أُمَّتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا مِنْ بَعْدِي وَ مِنْ وَ لَدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا إِنْ الثَّابِتِينَ عَلِيَّ الْقَوْلِ بِأَمَامَتِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنْ الْكَبْرِيتِ الْأَحْمَرِ فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لِلْقَائِمِ مِنْ وَ لَدِكَ غَيْبَةٌ؟ فَقَالَ أَيْ وَ رَبِّي يُيَمِّحُصِّنُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقُ الْكَافِرِينَ. يَا جَابِرُ إِنْ هَذَا الْأَمْرُ (أَمْرٌ) مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سُرٌّ مِنْ سَرَائِلِ اللَّهِ مَطْوِيَّةٌ عَنِ عِبَادِهِ فَإِيَّاكَ وَ الشُّكَّ فَإِنَّ الشُّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ كُفْرٌ،**

به درستی که علی بن ابی طالب پیشوای امت من و خلیفه و جانشین من بر امت من است و از فرزندان اوست قائم منتظر؛ آن قائمی که خدای تبارک و تعالی به وسیله او زمین را از عدل و قسط پر می کند، هم چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. سوگند به خدایی که مرا بشارت دهنده فرموده است، هر که

بر امامت او در زمان غیبت ثابت می ماند، هر آینه از کبریت احمر عزیزتر و کمیاب تر است.

جابر بن عبدالله انصاری در محضر مبارک پیامبر ایستاده بود. عرض کرد: ای رسول خدا، قائم فرزندان تو غیبتی دارد؟ رسول اکرم فرمود: آری قسم به پروردگارم، به سبب این که مؤمنین را (در این امتحان بزرگ) پاکیزه کند و کافرین را نابود فرماید. ای جابر این امر از امر خداست و سرّی از اسرار اوست که از بندگانش پوشیده است. پس مبادا که در آن شک کنی؛ زیرا شک در امر خدا کفر است.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود آن که در او غش باشد

* * *

در کتاب الشیعة والرّجعة، جلد ۱، ص ۱۵۰، از چیزهایی که به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام منسوب است خطبه معروف به «اللؤلؤة» است. امام علیه السلام در آن خطبه می فرماید: «مهدی از فرزندان من است. در بین رکن و مقام (کنار خانه کعبه) ظهور می کند، در حالی که پیراهن و حله ابراهیم خلیل را در بر و نعلین شعیب را در پا دارد. عیسی بن مریم از آسمان فرود می آید و با مهدی که از فرزندان من است خواهد بود. پس زمانی که ظهور پیدا می کند او را بشناسید (یعنی حق او و امامت او را بشناسید).

در این دو حدیث مهدی علیه السلام از فرزندان علی علیه السلام معرفی شده است.

به یاد روی تو در هر چمن که رو کردم نداشت بوی تو را هر گلی که بو کردم
میان آن همه گلها به دلربایی تو نیافتم گلی را هر چه جستجو کردم

* * *

تواز هر در که باز آیی بدین خوبی و رعناایی
دری باشد که از رحمت بروی خلق بگشایی
ملامت گوی بی حاصل ترنج از دست نشناسد
در ان موقف که چون یوسف جمال از پرده بنمایی
ای حجة بن الحسن

شها از کثرت بار گنه قد چون کمان دارم
گنه بالله مضاعف از زمین تا آسمان دارم
امید عفو و بخشش از خدای مهربان دارم
ولی چشم شفاعت از تو دارم تا که جان دارم

* * *

مهدی علیه السلام از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام می باشد

در کتاب البیان از سعید بن مسیب از ام سلمه نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **المهدی من عترتی من ولد فاطمه؛ مهدی از ذریه من از فرزندان فاطمه است.**

این حدیث، همین گونه، در چند جا آمده است؛ از جمله در کتاب فتن ابن طاووس، صفحه ۸۴ از قتاده که گفت به سعید بن مسیب گفتم: **المهدی حق هو؟ قال نعم قلت فمیمن هو؟ قال من قریش قلت من ای قریش؟ قال من بنی هاشم قلت من ای بنی هاشم قال من بنی عبدالمطلب قلت من ای بنی عبدالمطلب؟ قال من ولد فاطمه؛**

آیا مسئله مهدی واقعیت دارد؟ گفت: آری. گفتم از کدام قبیله است؟ گفت: از قریش. گفتم: از کدام تیره قریش است؟ گفت: از بنی هاشم. گفتم: از کدام

خانواده بنی هاشم؟ گفت: از فرزندان عبدالمطلب. گفتم: از کدام شاخه از فرزندان عبدالمطلب؟ گفت: از فرزندان فاطمه.

در کتاب عرف الوردی، صفحه ۶۶، ابونعیم از امام حسین علیه السلام روایت کرده که گفت رسول خدا فرمود: **ابشری یا فاطمه المهدی منك**؛ مژدهات باد ای فاطمه که مهدی از توست.

در کتاب **عقد الدرر** از ام سلمه روایت شده که گفت: مسئله مهدی در حضور مبارک پیامبر مطرح شد. پیامبر اکرم فرمود: درست است و مهدی از فرزندان فاطمه است.

از آن روزی که گردیدی بیابان گرد مهدی جان

دل ما را غم دوری بدرد آورد مهدی جان

نه تنها دوری تو طعن دشمن می‌کشد ما را

خدا را دوستی کن زین سفر برگرد مهدی جان

به یاد لاله روی تو اشک گرم می‌بارم

کشم از سینه از هجر تو آه سرد مهدی جان

الا ای حجت حق از حجاب غیب بیرون ای

بشوی از چهره آینه دین گرد مهدی جان

بیا و پیش دشمن باظهورت روسپیدم کن

بود تا کی عذار ما ز محنت زرد مهدی جان

بیا و انتقام مادر آزردهات بستان

بیاور از برای او دوی درد مهدی جان

به دل امید آن دارم که روزی با دم تیغ

بگیری داد زهرا را از آن نامرد مهدی جان

مهدی علیه السلام از فرزندان امام حسین علیه السلام

در کتاب عقد الدرر، باب ۱، حدیث ۲۹، آمده است که حذیفه گفت وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه ایراد فرمود. برای ما از چیزهایی که تا روز قیامت خواهد بود فرمود و سپس فرمود:

لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله عزوجل ذلك الیوم حتی یبعث رجلاً من ولدی اسمه اسمی فقام سلمان فقال: یا رسول الله انه من ایّ ولدک؟ قال هو من ولدی هذا فضرب بیده علی الحسین بن علی؛

اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، هر آینه خداوند آن روز را آن قدر طولانی کند تا آن که مردی از فرزندانم برانگیخته شود که همنام من است. سپس سلمان رضی الله عنه ایستاد و عرض کرد: ای رسول خدا از کدام یکی از فرزندان شما؟ فرمود: او از این فرزند به وجود می آید و دست بر حسین بن علی زد.

و حدیث دیگر نیز از کتاب عقد الدرر عن الاعمش عن بنی وائل قال: نظر علیّ الی ابنه الحسین فقال إنّ ابنی هذا السید كما سماه رسول الله صلی الله علیه و آله و سیخرج من صلبه رجل یشمّی باسم نبتکم یشبهه فی الخلق و لا یشبهه فی الخلق یملاء الارض عدلاً.

در همین کتاب، اعمش از بنی وائل نقل می کند که علی علیه السلام به پسرش حسین نگاه فرمود. سپس فرمود: «به درستی که این پسر سرور است، همان طوری که رسول الله او را سرور نامید و زود است که از صلب او بوجود بیاید مردی که با پیامبر شما همنام باشد، در خلق و خوی شبیه به پیامبر است ولی در خلقت و آفرینش نه. او زمین را از عدل پر می کند».

کتاب ینابیع المودة از سلیم بن قیس هلالی و او از سلمان رضی الله عنه روایت می کند که گفت: پیش رسول خدا رفتم. حسین بر پای او نشسته بود و پیامبر دور

دیده‌اش را می‌بوسید و دهنش را لمس می‌کرد و می‌فرمود: تو سرور، پسر سرور و برادر سروری. تو امام، پسر امام و برادر امامی. تو حجّت، پسر حجّت، برادر حجّتی و تو پدر حجّت‌های نه گانه‌ای که نهم آنان قائم آن‌هاست.

هر شب به دل غم زده سودای تو دارم

نقشی بدل از قامت رعنای تو دارم

غایب ز نظر باشی و در قلب هویدا

از دیده دل، دیده به بالای تو دارم

نادیده مجسم شده‌ای در بر چشمم

انسان که نظر بر رخ زیبای تو دارم

مپسند که نادیده جمال تو بمیرم

این مسثلت از درگه والای تو دارم

از قبر و قیامت نبود بیم و هراسم

زیرا که به دل مهر و تولّای تو دارم

با غیر توام نیست خدا را سروکاری

امید گرم از تو و آبای تو دارم

* * *

مهدی علیه السلام از فرزندان زین العابدین علیه السلام می‌باشد

در کتاب بشارت المصطفی لشیعة المرتضی، تألیف عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم علی بن محمد بن علی بن رستم الطّبری، فاطمه دختر امام حسین علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری فرمود که از امام سجاده علیه السلام تقاضا کند کمتر عبادت کند. جابر به خدمت امام سجاده علیه السلام مشرف شد و تقاضا کرد، امام علیه السلام این

تقاضا را نپذیرفت. جابر بعد از این که از محضر مبارک امام سجاد علیه السلام برگشت، گفت: به خدا سوگند در اولاد پیامبران مانند علی بن الحسین دیده نشد، مگر یوسف بن یعقوب و به خدا سوگند هر آینه ذریه علی بن الحسین برتر است از ذریه یوسف بن یعقوب؛ چون از جمله فرزندان علی بن الحسین کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند هم چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. جابر در این فرمایش خود که قطعاً این سخن را از لبان مبارک پیامبر شنیده بود مهدی را از فرزندان امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام می‌داند.

ای فرزند امام زین العابدین

آتش عشق تو در سینه نهان است مرا
 آه از این شعله که سوزنده جان است مرا
 به من سوخته دل، گوشه چشمی بنما
 که نکوتر ز همه ملک جهان است مرا
 به خدا از دل من مهر تو بیرون نرود
 تا به گیتی اثر از نام و نشان است مرا
 به ولای تو که گر جان به لب آید ز غمت
 هم چنان مهر تو در سینه نهان است مرا
 آرزوی سر کوی تو بجنّت ندهم
 که سر کوی تو بهتر ز جنان است مرا
 تا شبی فیض حضور تو میسر گردد
 همه شب اشک غم از دیده روان است مرا

روز محشر چه غم از آتش دوزخ دارم
که ز مهر تو به کف خط امان است مرا
آنچنان سر خوش مینای محبت شده‌ام
که نه اندیشه مال و غم جان است مرا

* * *

مهدی علیه السلام از فرزندان امام باقر علیه السلام می‌باشد

در کتاب کفایة الاثر از ابی مریم عبدالغفار ابن القسم که می‌گوید پیش امام باقر علیه السلام رفتم. و عنده اناس من اصحابه فجرى ذکر الاسلام قلت: یا سیدی فای الاسلام افضل؟ قال: من سلّم المسلمون من لسانه و یده. قلت: فای الاخلاق افضل؟ قال: الصبر و السّماحة. قلت: فای المؤمنین اکمل ایماناً؟ قال: احسنهم خلقاً. قلت: فای الجهاد افضل؟ قال: من عقر جواده و أهرق دمه. قلت: فای الصلوة افضل؟ قال: طول القنوت. قلت: فای الصدقة افضل؟ قال: أن تهجر ما حرّم الله عزوجلّ عليك.

عبدالغفار ابن القسم مشهور به ابی مریم می‌گوید: بر مولایم امام محمد باقر علیه السلام رفتم در حالی که از یارانش در محضرش بودند. سخن اسلام به میان آمد. گفتم: ای سید و مولای من، کدام اسلام برتر است؟ فرمود: کسی که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. گفتم: کدام اخلاق برتر است؟ فرمود: بردباری و بخشش و جوانمردی. گفتم: کدام یک از مؤمنین ایمانش کامل‌تر است؟ فرمود: آن که اخلاقش نیکوتر است. گفتم: پس کدام جهاد برتر است؟ فرمود: کسی که اسبش (در میدان جنگ) پی می‌شود و خونش بریزد. گفتم: کدام نماز برتر است؟ فرمود: طول دادن قنوت (شاید مراد رکوع و سجود طولانی

(باشد).

گفتم: کدام صدقه برتر است؟ فرمود: این که از چیزهایی که خدای بر تو حرام کرده هجرت کنی (دوری بجویی) و به گرد محرّمات نگردی. دست و پای امام را بوسیدم و گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، ای پسر رسول خدا. ما علم و دانش صحیح را نیافتیم مگر نزد شما. من ستم زیاد شده و استخوانم سست گردیده و در شما چیزی نمی بینم که بدان خوشحالی کنم. شما را می بینم که به شهادت می رسید. من اعتقاد به قائم شما دارم. امروز خروج می کند یا فردا؟

امام باقر علیه السلام فرمود: ای عبدالغفار، به درستی که قائم، هفتمین فرزند من است و این زمان، زمان ظهور او نیست. هر آینه پدرم از پدرانش و آنها از رسول خدا نقل کردند که فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند به تعداد نقبای بنی اسرائیل که نه تایی آنان از صلب امام حسین علیه السلام می باشد و نهم آنان قائم آنها است که در آخرالزمان خروج می کند. زمین را پر از عدل و داد می کند، بعد از آن که از ظلم و ستم پر شده باشد. گفتم: این مطلب شدنی است ای پسر رسول خدا؟ پس بعد از شما امام که می باشد و به چه کسی باید مراجعه کرد؟ فرمود: به جعفر و او سید و سردار فرزندانم می باشد و پدر امامان است؛ در گفتار و کردارش راه راست می پیماید. تو سؤال بزرگی کردی ای عبدالغفار و تو سزاواری برای اجابت کردن. فرمود: آگاه باش که کلید علم و دانش سؤال کردن است:

شفاء العمی طولُ السؤال و انما تمام العمی طولُ السکوت علی الجهل
شفای کوری (نادانی) زیاد سؤال کردن است و تمام کوری (نادانی)
سکوت کردن.

مرا در دل به جز وصلت امیدی نیست مهدی جان
ولیکن از وصال تو نویدی نیست مهدی جان
جهان از درد و رنج و غم سیه چون شام یلدا شد
مگر از بعد شب صبح سپیدی نیست مهدی جان
تمام خلق عالم را بود ایام عید اما
مرا بی آن گل روی تو عیدی نیست مهدی جان؟
شده باب سعادت بر رُخ خلق جهان بسته
به جز تیغ تو در این ره کلیدی نیست مهدی جان
پیا ای مصلح عالم کز عالم فتنه می بارد
به اصلاح جهان دیگر امیدی نیست مهدی جان
ترا «خسرو» بیاد محسن ششماهه اندازد
کز مظلوم تردیدی شهیدی نیست مهدی جان
* * *

مهدی علیه السلام از فرزندان امام صادق علیه السلام می باشد

در کتاب کمال الدین و اتمام النعمه، تألیف ابی جعفر محمد بن علی از حنّان سراج نقل می کند که حنّان سراج گفت که سید اسماعیل حمیری می گفت: من عقیده به محمد حنیفه داشتم که او غیبت نموده است. خدا بر من منت گذاشت و به وسیله امام جعفر صادق علیه السلام از آتشم نجات داد و به سوی راه راست هدایت فرمود. بعد از آن که دلایل و براهین را بر امامت امام صادق علیه السلام مشاهده کردم و بر من ثابت شد که او حجّت خدا است بر من و تمام اهل زمانش و این که او امام و پیشوایی است که خدا اطاعت او را و اقتدا به او را واجب گردانیده،

وانگهی برای حضرتش گفتم: ای پسر رسول خدا، روایات و اخبار درست از پدرانت در مورد غیبت به ما رسیده است. پس بفرمایید کدام یکی از شما غیبت می‌کنید؟ فرمود: غیبت درباره ششمین از فرزندانم است که او دوازدهمین امام بعد از رسول خدا می‌باشد که اول آنان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و آخرشان قائم به حق، بقیة خدا در زمین و صاحب الزمان می‌باشد.

امام صادق علیه السلام فرمایشات خود را ادامه داده فرمود: به خدا سوگند اگر به اندازه‌ای که نوح در قومش باقی ماند، او در غیبتش باقی بماند از دنیا خارج نمی‌شود تا آن که ظهور پیدا کند. پس زمین را پر از قسط و عدل نماید، همان طوری که از ظلم و ستم پر شده باشد.

سید اسماعیل حمیری می‌گوید: هنگامی که این فرمایش‌ها را از امام صادق علیه السلام شنیدم، به دست او به سوی خدای تبارک و تعالی توبه نمودم.

عمرم تمام گشت ز هجران روی تو	ترسم شها به خاک برم آرزوی تو
با آن که روی ماه تو از دیده شد نهان	عشاق را همیشه بود دیده سوی تو
دامن پر از ستاره کنم شب ز اشک چشم	چون بنگرم به ماه و کنم یاد روی تو
گردش به باغ بهر تماشای گل بود	گل‌های باغ را نبود رنگ و بوی تو
همچون مسیح جان به تن مردگان دهد	گر بگذرد نسیم سحرگه ز کوی تو
رحمی بحال شاهد از پافتاده کن	تا کی به هر دیار کند جستجوی تو

* * *

مهدی علیه السلام از فرزندان امام کاظم علیه السلام می‌باشد

کتاب الغیبه شیخ طوسی رحمته الله حدیث مفصلی را از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: **يُخْرَجُ صَاحِبُنَا وَ هُوَ مِنْ صُلْبِ هَذَا وَ أَوْمِيءٌ بَيِّدَةٌ إِلَى الْإِمَامِ**

موسی بن جعفر علیه السلام فیملأها عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً و تصفوا به الدنیا؛ صاحب ما ظهور می کند و او از صلب این شخص می باشد و با دست اشاره به امام موسی کاظم علیه السلام فرمود. سپس زمین را پر از عدل و داد کند، هم چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد و امکانات دنیا به طور کامل در اختیار او قرار می گیرد.

حدیث دیگر، در کتاب کفایة الاثر از یونس بن عبدالرحمن است که گفت داخل شدم بر موسی بن جعفر علیه السلام. گفتم: یا بن رسول الله أنت القائم بالحق فقال: انا القائم بالحق (ولكن) القائم الذي يطهر الارض من اعداء الله و يملأها عدلاً كما ملئت جوراً هو الخامس من ولدی له غيبة يطول أمدها خوفاً على نفسه یرتد فیها اقوام و یثبت فیها آخرون. ثم قال علیه السلام : طوبی لشیعتنا المتمسکین بحبلنا فی غيبة قائمنا الثابتین علی موالیتنا و البرائة من اعدائنا اولئك منا و نحن منهم قد رضوبنا ائمة و رضینا بهم شیعه طوبی لهم ثم طوبی لهم ثم طوبی لهم هم والله معنا فی درجتنا یوم القیامة.

ای پسر رسول خدا، شما قائم به حق می باشید؟ فرمود: من قائم به حق می باشم و لکن آن قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک می گرداند و پر از عدل و داد می نماید، هم چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد، پنجمین فرزندم است که غیبت طولانی دارد، از ترس دشمنانش. در غیبت او عده ای مرتد و عده ای ثابت قدم می مانند. سپس فرمود: خوشا به شیعیان ما، آنهایی که به ریسمان ما چنگ می زنند در زمان غیبت ما و پابرجا می مانند بر ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما. آنان از ما آیند و ما از آنها ایم. آنها به امامت ما راضی اند و ما به پیروی آنها رضایت داریم. قسم به خدا آنان هم نشین ما در قیامت اند.

مگر از چشمه فیاض تو فیضی برسد

ورنه اندر نظرم دهر سراب است هنوز

کرده طوفان غمت خانه چشم ویران
بنگر این خانه ویرانه پر آب است هنوز
آخر ای دست خدا، پای درآور به رکاب
که ستم پیشه ز کین پا به رکاب است هنوز
مادر غم زده‌ات از تو مدد می‌طلبد
منتظر در رهت از بهر جواب است هنوز

* * *

مهدی علیه السلام از فرزندان امام رضا علیه السلام می‌باشد

در کتاب غایة المرام به نقل از فرائد السمطین حموینی شافعی از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی نقل می‌کند که گفت: شنیدم از دعبل بن علی خزاعی که می‌گفت: قصیده مدارس آیات را که خودم انشا کرده بودم در خدمت مولایم امام رضا علیه السلام خواندم تا این که رسیدم به این دو بیت رسیدم:

خُرُوجُ امام لا محالة لازم يقوم علی اسم الله و البرکاتِ
یَمِيزُ فینا کُلُّ حقٍّ و باطلٍ و یجزی علی النعماءِ و النعماتِ

* * *

امامی از شما امامان دوازده گانه ظهور خواهد کرد، با نام خدا قیام پر برکت خود را آغاز می‌کند.

و حق و باطل را تمیز خواهد داد.

امام رضا علیه السلام گریه شدیدی کرد. سپس فرمود: ای دعبل، روح القدس این دو بیت را بر زبانت جاری کرد. آیا می‌دانی این امام کیست؟ و چه زمانی ظهور می‌کند؟ گفتم: نمی‌دانم ای مولایم، مگر این که شنیدم که امامی از شما ظهور

می‌کند که زمین را پاک کند از فتنه و فساد و پراز عدل نماید. امام هشتم علیه السلام فرمود: ای دعبل، امام بعد از من پسر محمد (تقی) و بعد از محمد پسرش علی (نقی) و بعد از علی پسرش حسن (عسکری) و بعد از حسن پسرش حجّت قائم است که در حال غیبت مردم انتظارش را می‌کشند و بعد از ظهور مردم اطاعتش می‌کنند. زمین را از عدل و داد پر می‌نماید هم چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد.

دعبل می‌گوید: امام هشتم علیه السلام فرمایش خود را ادامه داد تا این که فرمود: اما این که قیام می‌کند، پدرم از پدرانش مرا حدیث کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: مثل او (قائم) مثل روز قیامت است که شما را نمی‌آید مگر ناگهانی.

کتاب فرائد السمطین از حسن بن خالد نقل کرده است که گفت: امام رضا علیه السلام فرمود:

لا دین لمن لا ورع له و لا ایمان لمن لا تقیة له و ان اکرمکم عندالله اتقیکم
 ای اَعْمَلُکُمْ بالتقیة. فقیل: الی متی یابن رسول الله؟ قال: الی یوم الوقت المعلوم و
 هو یوم خروج قائمنا فمن ترک التقیة قبل خروج قائمنا فلیس منا. فقیل له:
 یابن رسول الله و من القائم منکم اهل البیت؟ قال: الرابع من ولدی ابن سیده
 الاماء یطهر الله به الارض من کل جور و یقدسها من کل ظلم و هو الذی یشک
 الناس فی ولادته و هو صاحب الغیبة قبل خروجه فاذا خرج اشرفت الارض بنوره
 و وضع المیزان العدل بین الناس فلا یظلم احد احداً و هو الذی تطوی له الارض
 و لا یكون له ظلّ و هو الذی ینادی منادٍ من السماء یسمعه جمیع اهل الارض
 الدُّعاء له یقول: الا انّ حجة الله قد ظهر عند بیت الله فاتبعوه فانّ الحقّ فیهِ
 و معه؛

کسی که پرهیزکاری ندارد، دین ندارد و کسی که تقیه نمی‌کند ایمان ندارد
 و به درستی که گرامی‌ترین شما در نزد خدا، پرهیزکارترین شما است؛ یعنی عمل

کننده‌ترین شما به تقیه.

گفته شد: یابن رسول الله تا کی باید تقیه کرد؟ فرمود: تا روز معلوم که آن روز روز خروج قائم ماست. پس کسی که قبل از خروج قائم ما تقیه را ترک کند از ما نیست. گفته شد: یابن رسول الله قائم شما کیست؟

فرمود: چهارمین فرزندم، فرزند سردار کنیزان (نرجس) که زمین را از هر ظلم پاک می‌کند و از هر ظلم تقدیس می‌نماید. او کسی است که مردم در ولادت او شک می‌نمایند و اوست که قبل از ظهور غیبت می‌نماید. هنگامی که ظهور کند زمین را با نور خودش نورانی و ترازوی عدالت را بین مردم قرار می‌دهد، تا این که کسی به کسی ظلم ننماید و کسی است که زمین برای او در می‌نوردد و سایه ندارد و او کسی است که برای او نداکننده‌ای از جانب آسمان ندا می‌کند که جمیع اهل زمین می‌شنود که می‌گوید: آگاه باشید که حجت خدا ظهور فرمود، نزد خانه خدا. او را متابعت کنید. به درستی که حق در اوست و با او.

ای سلیمان زمان، پادشه عرش مکان

خاتم ملک تو تا کی به کف اهرمن است

کعبه درگه تو قبله ارواح و عقول

خاک پاک ره تو سجده‌گه مرد و زن است

ای که در ظلّ لوای تو کند گردون جای

نوبت رایت اسلام برافراشتن است

ای ز شمشیر تو از بیم، دل دهر دو نیم

گاه خونخواهی شاهنشاه خونین کفن است

* * *

مهدی علیه السلام از فرزندان امام تقی علیه السلام می باشد

در کتاب کفایة الاثر از عبدالعظیم بن عبدالله بن الحسین بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که حسنی گفت: وارد شدم بر سید و مولایم، محمد بن علی، امام محمد تقی علیه السلام و در نظر داشتم که از آن امام بزرگوار بپرسم از قائم که آیا او مهدی است یا غیر او. پیش از من، ایشان آغاز سخن کرده و فرمود: یا ابوالقاسم انّ القائم منّا هو المهدی الذی یجب ان ینتظر فی غیبه و یطاع فی ظهوره و هو الثالث من ولدی و الذی بعث محمداً بالنّبوة و خصّنا بالامامة انّه لو لم یبق من الدّنیة الا یومٌ واحد لطوّل الله ذلك الیوم حتی یُخرجَ فیهِ فیملأُ الارض قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً و ان الله لیصلح امره فی لیلۃٍ كما اصلح الله امر کلیمه موسی اذ ذهب لیقیس لاهله ناراً فرجع و هو نبیّ مرسل ثم قال علیه السلام : افضل اعمال شیعتنا انتظار الفرّج؛

ای ابوالقاسم به درستی که قائم ما مهدی است که واجب است در حال غیبت انتظار ظهورش را بکشند و بعد از ظهور واجب است که اطاعتش را بنمایند و او سومین فرزندانم می باشد. سوگند به خدایی که محمد را به نبوت مبعوث فرمود و ما را به امامت اختصاص داد، این که هر آینه اگر باقی نماند از دنیا جز روزی، خداوند آن روز را چنان طولانی گرداند تا آن قائم ظهور کند و زمین را از عدل و داد پر کند، هم چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. به درستی که خدای متعال کارش را در یک شب اصلاح نماید، هم چنان که کار موسی بن عمران را اصلاح فرمود؛ زیرا (موسی) رفت که برای خانواده اش آتش بیاورد. سپس برگشت در حالی که او پیامبر مرسل بود. امام محمد تقی علیه السلام فرمود: بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج ما می باشد.

نیز کتاب کفایة الاثر از صقر بن ابی دلف نقل نموده که گفت شنیدم امام

محمد تقی علیه السلام می فرمود: امام پس از من پسر م علی (النقی) می باشد. امر او امر من و سخن او سخن من و اطاعت از او اطاعت از من است. سپس سکوت فرمود. سپس گفتم: ای پسر رسول خدا، امام بعد از علی (النقی) کیست؟ فرمود: پسرش حسن گفتم: امام بعد از حسن (عسکری) کیست؟ امام محمد تقی علیه السلام گریه شدیدی کرد و فرمود: بعد از حسن (عسکری) پسرش قائم به حق و منتظر امام است. سپس گفتم: یابن رسول الله، چرا به او قائم گفته می شود؟ فرمود: چون بعد از آن که یادش از بین مردم می رود و بیشتر کسانی که او را به امامت قبول داشتند مرتد می شوند، قیام می نماید. سپس گفتم او را چرا منتظر می گویند؟ فرمود: چون غیبت طولانی می کند. با اخلاصان انتظار ظهورش را می کشند و آن ها که شک دارند انکارش می نمایند و منکران تکذیبش می کنند و باطل سرایان در غیبت او به هلاکت می رسند و مسلمانان (مخلص) نجات می یابند.

مرا که دوستیات حاصل است مهدی جان

دلم به رحمت حق واصل است مهدی جان

اگر که نام تو از بند بند ما خیزد

نه بانگ ما است، ندای دل است مهدی جان

دمی به محفل ما جلوه کن ز پرده غیبت

اگر که دیده ما قابل است مهدی جان

مکن دریغ نگاهی که بزم ناقص ما

ز یک توجه تو کامل است مهدی جان

خوش است صبر به هر درد و غم ولی چه کنم

که درد هجر تو بس مشکل است مهدی جان

تو میر قافله‌ای و عجب که قافله‌ات
هنوز دور ز سرمنزل است مهدی جان
به یک نگاه محبت گناه ما کن عفو
که در میانه ما حائل است مهدی جان
بیا که جان «مؤید» فدای راحت باد
اگر چه هدیه ناقابل است مهدی جان

مهدی علیه السلام از فرزندان امام نقی علیه السلام می‌باشد

کتاب کفایة الاثر از صقر بن ابی دلف نقل می‌کند که گفت شنیدم که امام
علی النقی علیه السلام فرمود: الامام بعدی الحسن و بعده ابنه القائم الذی یملاء الارض
قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً،

امام بعد از من پسر من حسن (عسکری) است و بعد از او پسرش قائم است
که زمین را پر از عدل و داد می‌کند هم چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.
کتاب کشف الحق، همان اربعین خاتون آبادی است که در آن آمده است.
سعید بن جبیر گفت که برای عمار بن یاسر گفته شد که چه چیز تو را وادار
کرد براین که علی بن ابی طالب را دوست بداری؟ گفت مرا خدا و رسول خدا
وادار کرد. خداوند در قرآن در شأن علی آیات زیبایی فرستاده و رسول الله
احادیث فراوان در شأن علی فرموده است.

از عمار سؤال کردند که آیا از آن چیزهایی که رسول الله درباره علی
فرموده حدیثی برای ما نمی‌گویی؟ عمار فرمود: چرا حدیث نکنم در حالی که
من از آنانی که حق را کتمان و باطل را برملا می‌کنند بیزارم؟ سپس عمار فرمود:
همراه رسول الله صلی الله علیه و آله بودم. در بعضی از غزوات علی علیه السلام را دیدم که عده‌ای

از اصحاب پرچم‌دار قریش را که بر ضد اسلام قیام کرده بودند به قتل رساند. سپس گفتم: ای رسول الله حقیقتاً که علی در راه خدا حق جهاد را انجام داده است. سپس رسول الله فرمود: چه چیز علی را منع کرد از این که چنان جهاد نکند؟ به درستی که او از من و من از اویم و او وارث من است و اداکننده دین من و وفاکننده به وعده من است و جانشین من است بعد از من و اگر علی نمی‌بود، مؤمن در حیات من و بعد از وفات من شناخته نمی‌شد (یعنی معیار شناخت مومن علی است). جنگ با علی جنگ با من است و جنگ با من جنگ با خداست. تسلیم در برابر علی تسلیم در برابر من و تسلیم در برابر من تسلیم در برابر خداست و خداوند خارج می‌کند از صلب او دوازده امامی که ارشادکننده مردمند. بدان ای عمار، به درستی که خدای تبارک و تعالی عهد کرده است با من که دوازده جانشین عطا فرماید که از جمله آنها علی و او اول آنان است و سید و سرور آنهاست. عمار می‌گوید من گفتم دیگر چه؟

فرمود: دوم از آنان حسن بن علی بن ابی طالب است (و سوم از آنان حسین بن علی بن ابی طالب (و چهارم از آنان) علی بن الحسین زین العابدین است (و پنجم از آنان) محمد بن علی و سپس پسر او جعفر، سپس پسر او موسی، سپس پسر او علی، سپس پسر او محمد و سپس پسر او علی و سپس پسر او حسن و سپس پسر او خلیفه است؛ آن پسری که از مردم غیبت طولانی می‌کند و قیام می‌کند و دنیا را پر از عدل و داد می‌نماید، همان طوری که از ظلم و ستم پر شده باشد.

پیامبر اکرم فرمایش خود را ادامه داده فرمود: یا عمار، زود است که بعد از من فتنه برپاگردد و هنگامی که چنین شد علی و گروه علی را پیروی کن، به درستی که علی با حق است و حق با علی است و تو (ای عمار) زود است که با

ناکثین و قاسطین (لشکر عایشه و معاویه) همراه با علی جنگ خواهی کرد. تو را فرقه ستمکار می‌کشند و آخرین توشه تو از دنیا این است که شربتی از شیر بنوشی. سعید بن جبیر راوی حدیث، می‌گوید همان طوری که رسول الله خبر داده بود واقع شد.

تو که از هجر خود آخر جگرم سوخته‌ای

نه جگر بلکه ز پا تا بصرم سوخته‌ای

من به هر راه و گذر منتظر دیدن تو

غافل از آن که تو در رهگذرم سوخته‌ای

بال و پر نیست که در کوی تو پرواز کنم

تو چه کردی که چنین بال و پر سوخته‌ای

من تمنای تو می‌کردم و غافل بودم

که تو از عشق خودت بی‌خبرم سوخته‌ای

باز کن گوشه چشمی به سوی خسته دلان

کز فراق به خدا خشک و ترم سوخته‌ای

خرمن عمر مرا آتش عشق تو بسوخت

این چه عشقی است که شام و سحرم سوخته‌ای

* * *

مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

و عن کتاب کفایة الاثر عن محمد بن العثمان العمری یقول سمعتُ

ابی یقول سئل ابو محمد الحسن العسکری و انا عنده عن الخبر الذی روی عن

ابائه علیهم السلام ألا ان الارض لا تخلو من حجة الله فی خلقه الی یوم القیامة و ان من مات

و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية فقال: انّ هذا حق كما انّ النهار حق فقبل له: يا بن رسول الله فمن الحجة و الامام بعدك؟ قال: ابني محمد هو الامام و الحجة بعدى من مات و لم يعرف مات ميتة جاهلية اما انّ غيبة له يحار فيها الجاهلون و يهلك فيها المبطلون و يكذب فيها الوقّاتون يخرج فكائى انظر الى الاعلام البيض تحقق فوق رأسه بنجف الكوفة.

در کتاب کفایة الاثر، روایت شده که محمد بن عثمان عمری (یکی از نواب خاصه مهدی علیه السلام) می گوید: شنیدم از پدرم که می گفت در محضر مبارک امام حسن عسکری علیه السلام بودم که از آن امام سؤال شد از خبری که از پدران بزرگوارش روایت شده که زمین از حجت خدا بر خلقتش خالی نمی ماند تا روز قیامت و کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد همانند مردن زمان جاهلیت مرده است (یعنی کافر از دنیا رفته است). امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: این مطلب حق است، همان طوری که روز حق است. سپس از امام حسن عسکری علیه السلام پرسیده شد که پس امام و حجت بعد از شما کیست؟ فرمود: پسر محمد. او امام و حجت بعد از من است کسی که بمیرد و او را نشناسد، همانند مرگ جاهلیت مرده است، اما او را غیبتی خواهد بود که نادانان در آن دچار حیرت و باطل گرایان هلاک می شوند و وقّاتون (یعنی کسانی که وقت خروج آن بزرگوار را معین کنند) تکذیب می شوند. سپس خروج می کند. گویا می بینم پرچم های سفیدی را که بر بالای سر او در نجف کوفه به اهتزاز در آمده است.

در کتاب کفایة الاثر، موسی بن جعفر ابن وهب بغدادی می گوید شنیدم که ابی محمد، حسن عسکری علیه السلام می فرمود:

كأني بكم و قد اختلفتم بعدى فى الخلف منى ألا انّ المقرّ بالائمة بعد رسول الله المنكر لولدى كمن اقرّ بجميع الانبياء و رسله ثم انكر نبوة

رسول الله ﷺ لَانَّ طَاعَةَ آخِرِنَا كطَاعَةِ اَوَّلِنَا و الْمُنْكَرُ لآخِرِنَا كَالْمُنْكَرِ لآوَّلِنَا اَمَّا اَنْ لَوْلَدِي (المهدى) غيبه يرتاب فيها الناس الا مَنْ عَصَمَهُ اللهُ ...

موسی بن جعفر بن وهب بغدادی می گوید: شنیدم که امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: گویا می بینم که شما بعد از من درباره جانشین من اختلاف می کنید. آگاه باشید که اقرار کننده به امامان بعد از رسول خدا و انکار کننده فرزندانم (مهدی) مثل کسی است که پیامبری همه انبیا و رسولان را اقرار دارد، ولی نبوت حضرت رسول اکرم را انکار کند. چون اطاعت آخر ما مثل اطاعت اول ما (هر دو بر شما فرض است) و انکار کننده آخر ما مثل انکار کننده اول ما است؛ بدانید که برای او غیبتی است که مردم در آن شک می کنند مگر آن هاییکه خدا به لطف خودش او را از شک نجات دهد.

خواننده عزیز در این دو حدیث امام حسن عسکری علیه السلام مهدی را فرزند خود معرفی فرموده است

و آری بنده حقیر بقدر کافی در این باره احادیث و روایات چهارده معصوم علیهم السلام را درباره مهدی علیه السلام ذکر کردم و این مقدار نمونه کوچکی بود از آن همه فرمایشات درباری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام در این مورد ایراد فرموده و این کتاب کوچک بنده بیشتر از این گنجایش ندارد.

عاقل نبود هر آن که مجنون تو نیست مجنون نبود هر آن که مفتون تو نیست
مؤمن نبود کسی که نشناخت تو را شاکر نبود کسی که ممنون تو نیست

* * *

ای واسطه بنده و خلاق بیا وی روشنی دیده عشاق بیا
سر رشته دین شد بیرون از کف ما شد طاقت ما ز هجر تو طاق بیا

* * *

گرچه از اهل جهان روی نهان ساخته‌ای
روشن از پرتو خود روی جهان ساخته‌ای
دیدن طلعت تو چشم جهان بین خواهد
که جهانی بسوی خود نگران ساخته‌ای
هر کجا کوکبه عدل تو پرچم افراشت
عرصه مظلومه را مهد امان ساخته‌ای
صاحب امری و از حکم تو بیرون نرود
آنچه در دایره کون و مکان ساخته‌ای
هادی خلقی و مهدی حق و حجت عصر
وز رخ اهل جهان روی نهان ساخته‌ای
هر که شد پیرو تو پیروی از ظلم نکرد
که ز بیدادگرش دادستان ساخته‌ای
هر که شد در صف تو بر صف ناپاکان زد
کز صف پاکدلان جیش کلان ساخته‌ای

* * *

ای غایب از نظر که رخ از ما نهان کنی
خود با هزار جلوه وجودت عیان کنی
ای آفتاب پرده نشین در سحاب غیب
تأثیر نور خویش نهان کی توان کنی

در انتظار بارش رحمت نشسته‌ایم

کی پرچمت بلند چو رنگین‌کمان کنی

کی تکیه گاه خویش کنی بیت کعبه را

صرف صلاح و مصلحت بندگان کنی

ظالم جَسُور گشته و مظلوم بی‌پناه

کی عدل خویش را به جهان سایبان کنی

دنیا در انتظار قدوم شریف تو است

پس کی گذر به مجمع دل خستگان کنی

* * *

پدر و مادر بزرگوار مهدی علیه السلام

خواننده عزیز گرچه نویسندگان و مهدی دوستان هنگامی که درباره آن حجت بالغه حق و مبلغ حق کتاب نوشته‌اند و یا می‌نویسند در آغاز کتاب از ولادت با سعادت آن منجی عالم انسانیت بحث را آغاز می‌نمایند ولی بنده حقیر برخلاف این سنت روش قدیم خواستم ابتدا آیات مبارکه قرآنی و احادیث شریفه معصومین علیهم السلام را درباره وجود مهدی و قیام اصلاح طلبانه آن بزرگوار باندازه لازم یادآوری کنم تا بعد از آن که بقدر کافی دلائل و براهین قرآنی و روایی در این مورد از نظر خوانندگان گذشت وانگهی برویم بسراغ ولادت و شمائل و خصوصیات دیگر آن عزیز زهرا و حالا که در مورد ولادت آن مولود مسعود باید سخن را آغاز کنیم چنین مناسب دیدم که جلوتر از آن از والدین این مولود مختصری هم که شده باید صحبت کرد این نوزادی که دارد قدم به عالم دنیا می‌گذارد و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد کی خواهد بود؟ آیا پدر و مادر او کیست؟

و برآستی که هیچ مذهب و مسلکی در دنیای قدیم و جدید مانند مذهب

مقدس اثنی عشری امامان و پیشوایان این چنین چهره‌های شناخته شده ندارد چون رهبران شیعه اثنی عشری غیر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که فرزند ابوطالب است و این ابوطالب خود بزرگ مکه و کلیددار خانه خدا بوده است بقیه امامان تماماً نسبت به علی و زهرا می‌رساند یعنی پدر آن‌ها علی و مادرشان فاطمه زهرا می‌باشد و جدّ امجد و پدر بزرگشان خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله می‌باشد.

تاریخ نویسان علاوه بر این که پدر و مادر این عزیزان را با نام و نشان نوشته‌اند حتی همسران و نام آن‌ها و تعداد اولاد و فرزندان و محلّ تولّد و جایگاه شهادت آنان را هم ثبت و ضبط نموده‌اند.

و اینک باید گفت افتخار بر شما ای شیعیان و پیروان امامان این چنینی و هزاران درود بر روان اقدس پدران و مادران ما و شما که ما را در کانال صراط المستقیم ولایت و امامت رهنمون شدند.

پدر مهدی علیه السلام

نام پدر گرامی حضرت، حسن و لقبش عسکری و کنیه‌اش ابو محمد است. پدرش امام هادی و مادرش سوسن است. نقش خاتمش «سبحان من له مقالید السموات و الارض» بوده است. امام حسن عسکری علیه السلام به فرموده علامه مجلسی در جلاء العیون در روز هشتم ربیع الثانی سال ۲۳۲ هجری قمری، در مدینه متولّد و پس از نماز صبح جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ بوسیله زهر معتمد عباسی به شهادت رسید. قبر شریفش در سامرا می‌باشد، در همان خانه‌ای که پدرش، امام علی النقی علیه السلام را دفن کرده بود مدفون گردید.

امام حسن عسکری علیه السلام در دوره شش سال امامت خود با سه نفر از خلفای غاصب بنی عباس به نام‌های «معتز» و «مهدی» و «معتمد» هم عصر بود.

عظمت و قدرت نفوذ و معنویت و شخصیت والای امام حسن عسکری علیه السلام عرصه را بر خلفای غاصب عباسی تنگ کرده بود و از این جهت سخت امام را تحت مراقبت قرار داده بودند؛ اما عظمت روحی و معنویت و نورانیت آن بزرگوار چون خورشید تابناک می درخشید و خلیفه و عمال مزدور او را رسوا و مفتضح می کرد. محدث قمی - اعلی الله مقامه - می فرماید: از روایات ظاهر می شود که آن حضرت بیشتر اوقات در حبس و ممنوع از معاشرت و پیوسته مشغول عبادت خدا بوده است.

و اینک در مورد عظمت اخلاقی و بزرگواری و زهد و پارسایی امام حسن عسکری علیه السلام به یک روایت اکتفا می کنیم.

علامه مجلسی در جلاء العیون از ابن بابویه و دیگران روایت کرده است از مردی از اهل قم گفت: روزی از روزها در مجلس احمد بن عبیدالله ابن خاقان که از طرف خلفا در امور اوقاف و صدقات در قم ولایت داشت حاضر شدم. احمد بن عبیدالله که نسبت با خاندان طهارت و عصمت سخت عداوت و خصومت داشت، در آن روز در مجلس او از احوال سادات علوی که در سامرا زندگی می کردند، ذکری به میان آمد که آنها از نظر مذهبی و اخلاقی چگونه اند و در نزد خلیفه از چه موقعیتی برخوردارند.

احمد بن عبیدالله گفت که من در سامرا از سادات علوی ندیدم کسی را که مانند حسن بن علی عسکری باشد، در علم و دانش و زهد و ورع و وقار و مهابت و عفت و حیا و شرف و قدر و منزلت. خلفا و امرا و سایر سادات و بنی هاشم آن حضرت را مقدم می داشتند. بزرگ و کوچک او را تعظیم می نمودند و هم چنین آن شخصیت والامقام نزد وزرا و امراء و اصناف مردم از عزت و احترام خاصی برخوردار بود.

احمد بن عبیدالله می گوید: من روزی در نزد پدرم در کنار او ایستاده بودم که ناگاه دربانان و خدمتکاران دویدند و گفتند ابن الرضا، امام حسن عسکری علیه السلام، در آستانه منزل ایستاده است. پدرم (که وزیر الوزرای خلیفه بود) با صدای بلند گفت ایشان را تعارف کنید که تشریف بیاورند. ناگاه دیدم که مردی داخل شد، گندمگون و گشاده چشم و خوش قامت و نیکو روی و زیبا اندام، در اول سن جوانی. من در سیمای مبارک او مهابت و جلالت عظیمی مشاهده کردم. چون نظر پدرم بر او افتاد از جای برخاست و به استقبال او شتافت و من ندیده بودم که پدرم چنین احترامی نسبت به یک فرد از بنی هاشم یا فرماندهان و امرای دیگر به عمل آورده باشد. چون پدرم نزدیک آن بزرگوار رسید، دست در گردن او در آورد و دست‌های او را بوسید و او را در جای خودش نشاند و با احترام و رعایت کمال ادب در محضرش نشست و با او مشغول صحبت شد و از راه تعظیم او را به کُنیه یاد می کرد؛ یعنی نامش را بر زبان نمی آورد و ابومحمد می گفت و پدرم می گفت: پدر و مادرم و جانم فدایت باد و من از دیدن این منظره در تعجب فرو رفتم که این آقا کیست که این همه مورد احترام و اکرام پدرم قرار گرفته و در این فکر بودم که ناگهان دربانان گفتند خلیفه دارد می آید.

احمد بن عبیدالله می گوید: رسم این گونه بود که چون خلیفه به نزد پدرم می آمد تعداد زیادی از حاجبان و خدمتکاران خلیفه هم خلیفه را همراهی می کردند و از نزدیک پدرم تا در درگاه خلیفه به صف می ایستادند تا آن که خلیفه می آمد و بیرون می رفت می گوید پدرم با شنیدن آمدن خلیفه باز چشم از امام عسکری علیه السلام بر نمی داشت و هکذا آن آقا را به دیده احترام می نگریست و با او در مذاکره بود تا آن که سر و کله غلامان مخصوص خلیفه پیدا شد. پدرم بر امام حسن عسکری علیه السلام عرضه داشت: فدایت کردم. حالا اگر می خواهید، تشریف

ببرید. غلامان خود را امر کرد که امام بزرگوار را از پشت صف مستخدمین خلیفه ببرند که نظر آنان بر او نیفتد.

احمد بن عبیدالله می گوید: باز پدرم برخاست و او را تعظیم کرد و میان دو پیشانی او را بوسید و خداحافظی کرد و به استقبال خلیفه رفت. من از حاجبان و غلامان پدرم پرسیدم این آقا که این همه پدرم به او احترام گذاشت و در اکرام و اعزاز او مبالغه کرد، که بود؟ گفتند: او مردی است از بزرگان عرب. حسن بن علی نام دارد و معروف است به ابن الرضا.

احمد بن عبیدالله می گوید تعجب من زیادتیر شد. تمام آن روز را در فکر بودم. چون مطابق عادتی که پدرم داشت بعد از نماز مغرب و عشاء نشست و مشغول صحبت و دیدن نامه‌ها و عرایض مردم شد. من نزد پدرم نشستم. پدرم پرسید کاری داری؟ گفتم بلی، اجازه می فرمایید که بگویم چه کار دارم؟ چون به من اجازه داد، گفتم: این مردی که امروز بامداد این همه به احترام او برخاستی و در اعزاز و اکرام او مبالغه نمودی که بود؟ و می گفتم خودم و پدرم و مادرم فدایت باد! گفت: ای فرزند، اگر خلافت از دست بنی عباس بیرون برود، کسی از بنی عباس به غیر این شخص استحقاق و لیاقت آن را ندارد؛ زیرا که او سزاوار خلافت است، به سبب فضایل و مکارم اخلاقی که دارد از زهد و عبادت و علم و کمال عفت نفس و شرافت نسب و علو حسب و سایر کمالات نفسانی، اگر پدر او را می دیدی، یعنی امام علی النقی را، مردی بود در نهایت شرافت و جلالت و فضیلت و علم و فضل و کمال.

احمد بن عبیدالله می گوید: بعد از آن که این سخنان را در مورد عظمت شخصیت امام حسن عسکری از پدرم شنیدم خشم و غضب من نسبت به او بیش از پیش شد و در فکر فرو رفتم و از آن به بعد پیوسته از مردم احوال او را

جستجو کرده و نشنیدم از وزرا و فرماندهان و نویسندگان و سادات و علویان و سایر مردم جز این که ابو محمد حسن العسکری را تمجید و تعریف کرده از علم و دانش و فضل و کمال او بازگو می نمودند و او را بر بنی هاشم برتری می دادند و می گفتند که او امام رافضیان است و این بود که قدر و منزلت او در نظر من عظیم و بزرگ گشت و رفعت شأن او را دانستم؛ زیرا که از دوست و دشمن به غیر نیکی و بزرگی او چیزی نمی شنیدم.

سپس مردی از اهل قم که در آن مجلس حضور داشت از حال برادر امام حسن عسکری علیه السلام (جعفر کذاب) سؤال کرد که حال او چگونه است. احمد بن عبیدالله گفت: جعفر کیست که کسی از حال او سؤال کند یا نام او را با نام امام حسن مقرون گرداند؟ جعفر مردی فاسق و فاجر و شرابخوار و بد کردار است و مانند او کسی در رسوایی و بی عقلی و بد کرداری ندیده‌ام. سپس جعفر کذاب را مذمت بسیار کرد و بعد از آن که لختی از جعفر کذاب بدگویی کرد، دوباره به تعریف و ستایش از شخصیت امام حسن عسکری علیه السلام پرداخت و گفت: به خدا سوگند در هنگام وفات حسن بن علی حالتی بر خلیفه و دیگران عارض شد که من گمان نداشتم در وفات هیچ کس چنین چیزی به وجود بیاید.

احمد بن عبیدالله گفتار خود را ادامه داد و یادآور شد که روزی برای پدرم خبر آوردند که ابن الرضا، امام حسن عسکری علیه السلام، مریض و رنجور شده است. پدرم به سرعت نزد خلیفه رفت و ماجرا را به خلیفه گزارش داد. خلیفه پنج نفر از افراد مورد اعتماد و مخصوصان خود را با او همراه کرد که یکی از ایشان بنحریب خادم بود که از محرمان خاص خلیفه بود. خلیفه به آنها دستور داد که کاملاً مراقب اوضاع باشند و خانه امام عسکری علیه السلام را تحت نظر بگیرند و بر احوال آن حضرت اطلاع داشته باشند و طیبی را مقرر کرد که هر صبح و شام نزد آن

حضرت برود و از احوال او مطلع باشد. بعد از دو روز برای پدرم خبر آوردند که مرض آن حضرت شدت پیدا کرده و ضعف و ناتوانی بر او غلبه نموده است. پدرم نزد آن حضرت رفت و به اطبا دستور داد که از خدمت آن حضرت دور نشوند و قاضی القضاات را طلب کرد و گفت: ده نفر از علمای مشهور را حاضر گردان که پیوسته نزد آن حضرت باشند.

آری تمام این مراقبت‌ها و نظارت‌ها به سبب آن بود که مردم از زهری که توسط خلیفه غاصب، معتمد عباسی، به حضرت خورانیده بود با خبر نشوند و چنین وانمود کنند که امام عسکری علیه السلام به مرگ عادی از دنیا رفته است و کسی او را به شهادت نرسانده است.

احمد بن عبیدالله می‌گوید: چون خبر در گذشت آن حضرت در شهر سامرا انتشار یافت، قیامتی در آن شهر بر پا شد. از همه مردم صدای گریه و ناله بلند بود. معتمد ملعون علاوه بر این که آن امام معصوم را به شهادت رسانده بود، در صدد بر آمد که فرزندان حضرت را نیز به شهادت برساند؛ چون شنیده بود که فرزند آن حضرت، یعنی مهدی علیه السلام، عالم‌گیر می‌شود و همه دنیا را به قبضه خود در می‌آورد. از این رو عده‌ای از زنان را بر حرمسرای امام علیه السلام گماشت که تا اگر کسی از زنان و یا کنیزان آن حضرت باردار باشد و پسر بود، به قتل برسانند. یکی از زنانی که ماموریت تفحص حرمسرای امام را داشت، گفت: احتمال دارد که یکی از کنیزان آن حضرت حامله باشد. خلیفه بنحریر خادم را بر او موکل گردانید که صدق و کذب این سخن را پی‌گیری کند.

بعد از آن متوجه تجهیز آن جناب شدند. بازار سامراء تعطیل و مردم از هر طبقه و قشری در مراسم تشییع آن بدن طاهر و مطهر شرکت کردند.

راوی این خبر، احمد بن عبیدالله، می‌گوید: پدرم که وزیر خلیفه بود با

سایر وزراء و نویسندگان و دوستان خلیفه و بنی هاشم و علویون به تجهیز آن امام بزرگوار حاضر شدند. در آن روز سامرا مانند صحرای قیامت بود. صدای گریه و ناله از هر کوی و برزن به گوش می رسید و چون از غسل و کفن آن حضرت فارغ شدند، ابو عیسی را فرستاد که بر جنازه آن حضرت نماز بخواند. چون جنازه آن جناب را برای نماز بر زمین گذاشتند، ابو عیسی به نزدیک آن جنازه طاهر و مطهر آمد و کفن را از روی مبارک آن حضرت دور کرد و برای آن که از معتمد خلیفه رفع اتهام نماید، علویان و هاشمیان و فرماندهان و وزراء و نویسندگان و قضات و سایر اشراف و اعیان را نزدیک طلید و گفت: بیایید ببینید این حسن بن علی العسکری، نوه امام رضا علیه السلام بر فراش خود و به مرگ خود از دنیا رفته و کسی آسیبی به او نرسانیده است و در مدت بیماری او اطبا و قضات و افراد مورد اعتماد خلیفه حاضر و بر احوال او اطلاع داشته و شهادت می دهند. ابو عیسی پیش ایستاد و بر آن حضرت نماز خواند و بعد از نماز آن جناب را در کنار قبر پدر بزرگوارش دفن کردند و بعد از آن خلیفه غاصب در جستجوی فرزندش برآمد. چندان که تفحص کردند اثری از فرزند آن حضرت نیافتند و آن کنیزی که احتمال می رفت حامله باشد تا دو سال تحت مراقبت قرار دادند و اثری از حمل در او نیافتند و انگهی موافق مذهب اهل سنت میراث آن حضرت را قسمت کردند میان مادر و جعفر کذاب که برادران جناب بود.

احمد بن عبیدالله سخنان خود را ادامه داده و گفت: باز خلیفه در جستجوی فرزندان او برآمد و دست از آن کار بر نمی داشت. سپس جعفر کذاب به نزد پدر من آمد و گفت می خواهم که منصب برادرم را به من تفویض نمایی. من تقبل می کنم که هر سال دویست هزار دینار طلا بدهم. پدرم از شنیدن این سخن جعفر کذاب در خشم شد و گفت: ای احمق، منصب برادر تو منصبی

نیست که به مال و تقبل توان گرفت و سالهاست که خلفا شمشیر کشیده‌اند و مردم را می‌کشند و زجر می‌دهند که از اعتقاد به امامت پدر و برادرت برگردانند و نتوانستند. اگر تو در نزد شیعیان مرتبه امامت داری همه به سوی تو خواهند آمد و تو را احتیاج به خلیفه و غیر خلیفه نیست و اگر در نزد شیعیان از موقعیت و امامت برخوردار نیستی، خلیفه و دیگری این منصب را به تو داده نمی‌تواند و پدرم از این سخن جعفر کذاب، سبک مغزی و بی‌عقلی و بی‌دینی او را دانست و دستور داد که دیگر جعفر کذاب را به مجلس راه ندهند و بعد از آن به مجلس پدرم راه نیافت تا پدرم از دنیا رفت و تا امروز خلیفه، فرزند آن جناب را تفحص می‌نماید و هیچ‌گونه اطلاعی راجع به فرزند امام حسن عسکری عاید خلیفه نگردیده است.

ناگفته نماند که در این روایت آمده است که نماز جنازه امام حسن عسکری علیه السلام را ابو عیسی خواند. آری این یک نماز ظاهری و سیاسی بود که از طرف خلیفه اقامه شد. ولی نماز اصلی را مهدی علیه السلام بر جنازه پدر خواند که در روایت ابوالادیان بعداً خواهد آمد.

خواننده عزیز این روایت مفصل و طولانی را که مُشتمل بر فضایل و مناقب امام عسکری علیه السلام بود از زبان یکی از دشمنان اهل بیت شنیدید و برآستی که بنده را به یکی از اشعاری که گفته می‌شود عمرو عاص آن را انشاء کرده است انداخت که می‌گوید

شَهِدَ الْعَدُوُّ بِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ

یعنی دشمن دارد به فضل و عظمت و بزرگواری آل محمد شهادت می‌دهد و فضیلت هم همین است که دشمن به او شهادت بدهد.

آری خدا در وجود هر انسان فطرت پاک و سالم قرار داده که با آن به

حقانیت حق اقرار و از باطل اظهار نفرت می‌کند؛ ولی متأسفانه کدورت‌های گناه و حسادت و عداوت، آن فطرت پاک را از درخشش می‌اندازد و در زیر پرده ضخیم معاصی و شقاوت قرار می‌دهد. امامان بزرگوار ما از حقانیت و واقعیتی برخوردار بودند، هر چند که دشمنان و بدخواهان آنها تمام کوشش خود را کردند که آن واقعیت‌ها را از بین ببرند و مردم را از اعتقاد به حقانیت آنها برگردانند. آنها از هیچ آدمکشی و ظلم و جنایت و ویرانگری خودداری نکردند، اما نتوانستند به مقصود خود برسند.

مهی که مهر فلک پرتوی ز رخسارش

تمام جن و ملک محو و مات دیدارش

شهی که پرده ز رخسار اگر براندازد

هزار یوسف مصری شود خریدارش

به طور قرب الهی قدم چو بگذارد

کلیم با ید بیضا شود عصا دارش

یگانه مرشد کامل که سروران جهان

سپرده‌اند سربندگی به دربارش

ولی حق حسن عسکری که کرده خدا

به خلق اول و آخر امیر و سالارش

بدان جهت لقب عسکری به او دادند

که بود خیل ملک عسکر و مدد کارش

مگر بهشت برین صورت منور اوست

که کوثر است دهان و دو چشم انهارش

مگر قیامت کبری است قد و قامت او

مصور آمده در او بهشت و آثارش

* * *

هر چند که علم غیب را جز خدای عالم کسی نمی‌داند و قرآن مجید هم می‌فرماید: لا يعلم الغیب الا هو، اما باید گفت که خداوند عالم الغیب بالذات است؛ یعنی علم غیب و آگاهی از مکنونات و اسرار مردم را ذاتاً خدا می‌داند. اما هیچ مانعی نیست که خداوند از روی مصلحت، قسمتی از علم غیب را در اختیار پیامبر و امام قرار بدهد که این گونه نیز کرده است.

در احوالات چهارده معصوم علیهم‌السلام بارها خوانده‌ایم که آن‌ها از اسرار مردم پرده برداشته‌اند که به چند نمونه درباره امام علی النقی و امام حسن عسکری علیه‌السلام، کتاب حدیقه الشیعه از کتاب کشف الغمّه اربلی نقل کرده است اشاره می‌کنیم. ابوهاشم جعفری می‌گوید روزی که یحیی پسر امام علی النقی علیه‌السلام از دنیا رفت، به دیدن آن حضرت رفتم. چون نظرم بر ابو محمد حسن العسکری افتاد، در خاطرم گذشت که قصه یحیی و ابو محمد در این وقت عیناً مثل قصه امام موسی کاظم علیه‌السلام و اسماعیل فرزند امام صادق علیه‌السلام است که بعضی از مردم اسماعیل را امام می‌دانستند. چون او برادر بزرگش بود. آفریدگار اسماعیل را پیش از امام کاظم علیه‌السلام به رحمت خود قبض فرمود تا امامت بر موسی بن جعفر تعلق بگیرد و حالا هم که یحیی فرزند امام علی النقی از دنیا رفت تا امامت بر ابو محمد حسن عسکری تعلق بگیرد.

ابوهاشم جعفری می‌گوید: من در این فکر بودم که امام علی النقی علیه‌السلام متوجه من شد و فرمود: آری ای اباهاشم، حق تعالی در حق ابو محمد بعد از برادرش چیزی را ظاهر ساخته که دیگران به آن علم ندارند. چنان که در جدم

امام موسی کاظم علیه السلام بعد از رحلت اسماعیل ظاهر ساخته بود و این امر همان طور است که در خاطر تو می‌گذرد و اگر چه بعضی از گمراهان را خوش آیند نباشد و ابو محمد بعد از من امام و راهنما است و نزد اوست علمی که مردم بدان نیاز دارند و اسباب و نشانه‌های امامت با اوست. ابوهاشم می‌گوید: من آن حضرت را دعا کردم و امام خود را شناختم.

محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر گفت: فقر و پریشانی سخت مرا رنج می‌داد. پدرم گفت: جود و سخاوت ابی محمد، امام حسن عسکری علیه السلام، مشهور است. اگر بخدمت او برویم، گمانم این است که به ما نیز اکرام و انعام بفرماید. محمد بن علی می‌گوید: به اتفاق پدرم به قصد زیارت و دیدار امام عسکری علیه السلام رهسپار شدیم. در بین راه پدرم گفت: سخت نیازمندم که آن حضرت پانصد درهم به من لطف کند که دویست درهم آن را رخت و لباس بخرم و دویست درهم آن را برای خرید مواد غذایی و خوردنی مصرف کنم و صد درهم آن را برای نیازمندی‌های بعدی خانواده‌ام بگذارم.

محمد بن علی می‌گوید: چون پدرم این سخنان را گفت، من در خاطرم گذشت که کاش به من هم سیصد درهم بدهد که به صد درهم آن الاغی بخرم و صد درهم آن را وسایل دامادی و عروسی بخرم و به کوهستان بروم و از مردم آنجا برای خودم زنی اختیار کنم و صد درهم را در نفقه او صرف کنم. می‌گوید با همین اندیشه راه را طی کرده و چون به در منزل آن حضرت رسیدیم، غلامی بیرون آمد و گفت: علی بن ابراهیم و پسرش وارد شود. چون به پیشگاه آن امام بزرگوار مشرف شدیم، امام عسکری علیه السلام به پدرم فرمود: چه چیز تو را از دیدن ما باز داشت؟ پدرم گفت: گرفتاری و کاهلی که لازمه من است. می‌گوید ساعتی نشسته بودیم و بعد از آن بیرون آمدیم و چون به دهلیز منزل رسیدیم، غلامی آمد

و کیسه‌ای به دست پدرم داد و گفت: در این کیسه پانصد درهم است. دویست درهم از برای لباس و پوشاک و دویست درهم برای خریدن طعام و مواد غذایی و صد درهم برای مایحتاج بعدی. کیسه‌ای هم به من داد و گفت: سیصد درهم است؛ صد درهم قیمت الأغ و صد درهم برای نفقه و صد درهم به سبب دامادی؛ اما به کوهستان نرو؛ بلکه به «سورا» متوجه شو که تو را در آن جا فرجی حاصل خواهد شد.

محمد بن علی می‌گوید: من به فرموده امام عسکری علیه السلام عمل کردم و به سورا رفتم و در آن جا روزگار بر من لبخند زد و مشکلاتم از بین رفت و دارای زندگی خوبی شدم و روز به روز دارم خوب‌تر می‌شوم.

دلم که بود زآلایش طبیعت پاک	گرفته گرد کدورت از این نشیمن خاک
اگر از این تن خاکی سفر کنی از دل	نُخست گام نهی پای بر سر افلاک
بلند و پست جهان ای رفیق بسیار است	گاهی به چرخ برد، گه نشاندت بر خاک
زُیمن دوستی بندگان خسرو دین	ز دشمنی زمانه مرا نباشد باک
ولی حق، حسن بن علی، شه کونین	امام یازدهم، سبط خواجه لولاک
بزرگ آیت یزدان که درک ذاتش را	توان نمودن اگر ذات حق شود ادراک
شها وجود دو عالم طفیل هستی توست	تو اهل فیضی و ارواح عالمین فداک

* * *

در کتاب حدیقة الشیعه آمده است که ابوهاشم جعفری گفت: روزی به خدمت امام عسکری علیه السلام رفتم و در راه با خود قرار بر این گذاشتم که از آن حضرت نگینی طلب کنم و تبرکاً انگشتی بسازم و بپوشم. چون به خدمتش رسیدم و به صحبت مشغول شدم، نگین را فراموش کردم و در وقت مُرخَص شدن، انگشتی را از دست مبارک بیرون آورد و به من داد و فرمود که تو نگین

می خواستی انگشتی به تو دادیم که نُقره و مُزد زرگر فایده تو باشد. بپوش که بر تو مبارک باد.

و نیز ابوهاشم نقل می کند که روزی در خدمت امام عسکری علیه السلام بودم. برای امام خبر آوردند که مردی از یمن آمده است و اجازه می خواهد که خدمت شما سلام و عرض ارادت کند. امام اجازه فرمود و آن مرد یمنی وارد شد و پهلوی من نشست. مردی بلند قد و زیبا بود بر امام علیه السلام سلام کرد: السلام علیک یا ولی الله. امام علیه السلام جواب نیکویی به او داد. ابوهاشم می گوید: در دلم گفتم: کاشکی می دانستم که این شخص کیست و بر احوال او مطلع می شدم. امام عسکری علیه السلام متوجه من شده فرمود که من او را به تو معرفی می کنم. این مرد فرزندزاده حبابه والبیّه است که این حبابه سنگی داشت که پدران من بر آن سنگ مُهر زده بودند. او نیز آن سنگ را همراه آورده که من مهرش کنم و به آن مرد اشاره فرمود که سنگ را بیاور. آن مرد سنگ را از بغل بیرون آورده و به دست امام داد. امام علیه السلام بر آن طرف سنگ که بی مُهر بود، مهر زد. من نقش نگین را که بر سنگ نقش بسته بود خواندم و گویا اکنون در نظرم جلوه می کند.

سپس آن مرد یمنی برخاسته و گفت: رحمت و برکات خدا بر شما باد ای اهل بیت که بعضی شما از بعض دیگرید. شهادت می دهم که حقّ شما بر ما واجب است، همان طوری که حقّ امیرالمؤمنین و امامان بعد از او بر ما واجب بود.

ماجرای حبابه والبیّه

مرحوم اربلی در کتاب کشف الغمّة نقل کرده است که زنی به نام حبابه والبیّه یک روز در رحبه مسجد کوفه به خدمت امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسیده

گفت: یا امیرالمؤمنین، نشانه و علامت امامت چه چیز است؟ به من خبر بدهید که خدای شما را مستغرق دریای رحمتش گرداند. امام علی علیه السلام با دست مبارک خود به پاره سنگی رُخام که آن جا افتاده بود اشاره نمود و گفت آن را بیاور. انگشتر خود را بر آن زد و چنان نقش بست که گویا بر موم نقش می‌بندد و فرمود: ای حبابه، هر کس ادّعی امامت کند و قدرت داشته که این سنگ را همین طوری که من مهر کردم، مهر کند، بدان که او امام بر حقّ است، برای آن که امام آن است که او از هیچ اراده و کاری عاجز نباشد. حبابه آن سنگ را برداشت و رفت.

بعد از رحلت آن حضرت روزی در مسجد کوفه به خدمت امام حسن مجتبی علیه السلام مشرف شده سلام کردم و آن حضرت بعد از جواب سلام فرمود: تو حبابه نیستی؟ گفت: آری. فرمود: آن سنگ را بده. چون داد مَهری به همان طریق بر پهلوی او زد. این زن مؤمنه در ایام پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام روزی در مسجد مدینه خدمت امام حسین علیه السلام تشرّف حاصل کرده و مراسم احترام را بجا آورد. امام حسین علیه السلام به او فرمود: آمده‌ای که نشانه امامت را ببینی؟ گفت: بلی. فرمود که سنگ را بده. امام حسین علیه السلام سنگ را گرفت و مهر نمود. حبابه می‌گوید: بعد از آن که علی بن الحسین علیه السلام را دیدم، عمر من به یک صد و سیزده سال رسیده بود از زندگی مأیوس شده و از طلب نشانه امامت ناامید گشته بودم امام سجّاد علیه السلام با انگشت سَبّابه به سوی من اشاره فرمود: من جوان شدم. امام سجّاد نیز آن سنگ را مهر نمود این زن نیک سیرت می‌گوید: من تا زمان امام رضا علیه السلام ماندم. امام محمّد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام هشتم علی بن موسی الرضا همه آن عزیزان آن سنگ را مهر نمودند. بعد از آن که امام رضا علیه السلام آن سنگ را مهر نمود نُه ماه دیگر حبابه زنده بود و بعد از آن به رحمت الهی واصل شد.

مادر مهدی علیه السلام

بدون شک نجابت و طهارت مادر در فرزند مؤثر است. مادران پاک فرزندان پاک و مادران ناپاک فرزندان ناپاک به جامعه عرضه می‌دارند.

انوار امامان بزرگوار شیعه، در اصلاب شامخ و ارحام مطهر بوده‌اند. امام دوازدهم، حضرت مهدی علیه السلام، که دنیای آلوده به ظلم را پاک و با عطر عدالت و دادگری معطر می‌فرماید، از پدری مانند امام حسن عسکری و از مادری مکرمه مثل نرجس خاتون به وجود آمده است.

در این باره بهترین روایت، روایت بشیر بن سلیمان انصاری است که مرحوم مقدّس اردبیلی در کتاب *حديقة الشيعة و علامة مجلسی در جلاء العیون و بقية تاریخ نویسان از ابن بابویه و شیخ طوسی علیه السلام* آن را نقل کرده‌اند و بشیر بن سلیمان که خود از فرزندان ابویوب انصاری و از شیعیان خاصّ امام علی النقی و امام حسن عسکری علیه السلام بود و در همسایه این عزیزان در شهر سامرا زندگی می‌کرد، گفت: روزی کافور (خادم امام علی النقی علیه السلام)، نزد من آمد و مرا نزد آن امام بزرگوار فرا خواند. چون به آستان مقدّس امام علی النقی علیه السلام مشرف شدم و در محضر مبارکش نشستم، فرمود: تو از فرزندان انصاری و شما انصاریان از زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تا حال بر ولایت و حُجّت ما ثابت قدم و پیوسته مورد اعتماد ما بوده‌اید و من هم اکنون تو را از بین دیگران برمی‌گزینم و تو را به فضیلتی مشرف می‌گردانم که دیگران را آن فضیلت و برتری نیست. تو را از رازهای پنهان با خبر می‌کنم و برای خریدن کنیزی می‌فرستم.

بشیر بن سلیمان انصاری می‌گوید: سپس امام علی النقی علیه السلام نامه زیبایی به خط فرنگی و زبان فرنگی نوشتند و آن را با مهر مبارک خود مهمور نمودند و کیسه‌ای زر بیرون آورد که در آن دویست و بیست اشرفی بود. فرمود: این نامه و

کیسه را بگیر و رهسپار بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حضور بهم رسان. چون کشتی‌هایی که بار کنیزان دارد به ساحل رسید، جمعی از کنیزان را در آن کشتی‌ها خواهی دید و از جانب امرای بنی عباس نمایندگانی برای خریدن کنیز و تعداد اندکی از جوانان عرب را خواهی دید. از دور نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد و تو در تمام آن روز او را زیر نظر بگیر تا این که کنیزی که دارای چنین صفاتی است و امام علی النقی علیه السلام بدون این که آن کنیز را دیده باشد تمام صفات او را بازگو فرمودند؛ حتی از لباس که آن کنیز در بردارد، فرمود: جامه حریری در بردارد و آن کنیز از این که مشتریان به او نگاه کنند امتناع می‌ورزد و خود را در دید مشتریان قرار نمی‌دهد و از پشت پرده با زبان رومی صحبت می‌کند و بدان که او به زبان رومی گوید: وای که پرده عفتم دریده شد. سپس یکی از مشتریان خواهد گفت که من این کنیز را به سیصد اشرفی می‌خرم، برای این که عفت او مرا برای خریدن واداشت و آن کنیز به زبان عربی به آن مشتری خواهد گفت: اگر به زنی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی و آن چنان پادشاهی عالم‌گیر داشته باشی من به تو رغبت ندارم و مال خود را ضایع مکن و برای قیمت من پرداخت نکن. آن برده فروش می‌گوید که من درباره شما چه چاره بیندیشم که به هیچ مشتری راضی نمی‌شوی و باید هم تو را بفروشم و از فروختن تو چاره نیست؛ ولی آن کنیز می‌گوید. البته مشتری که من به او میل دارم و اعتقاد به وفا و دیانت او داشته باشیم بهم برسد.

و در این وقت تو قدم پیش بگذار و به نزد صاحب کنیز برو و بگو که یکی از بزرگان نامه‌ای نوشته. نامه‌ای که با خط فرنگی و لغت فرنگی آمیخته با ملاطفت و مهربانی و در خلال آن نامه کرم و سخاوت، جوانمردی و بزرگی و وفاداری خود را یادآور شده. این نامه را به آن کنیز بده. اگر به صاحب این نامه

رضا بدهد من از جانب آن بزرگوار وکالت دارم که این کنیز را برای او بخرم. بشیر بن سلیمان گفت که آنچه که حضرت فرموده بود واقع شد و آنچه گفته بود همه را به عمل آوردم. چون کنیز نگاهی به نامه کرد بنا کرد گریه کردن و به عمرو بن یزید مالک خود گفت که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگند عظیم یاد کرد که اگر چنین نکنی و مرا به صاحب این نامه نفروشی خود را هلاک می‌کنم. سپس با عمرو بن یزید در مورد قیمت کنیز گفتگوی زیاد کردم، تا آن که به همان قیمت که امام علی علیه السلام به من داده بود، راضی شد. قیمت را دادم و کنیز را تحویل گرفتم و کنیز در حالی که شادی و خوشحالی می‌کرد با من آمد در حجره‌ای که در بغداد گرفته بودم و همین که وارد حجره شد، نامه امام علیه السلام را بیرون آورد و بنا کرد بوسیدن و بر دیده‌ها مالیدن و به صورت گذاشتن و من در حالی که از این کار تعجب می‌کردم، گفتم: نامه‌ای را می‌بوسی که صاحبش را نمی‌شناسی؟ کنیز به سخن آمد و گفت: ای عاجز کم‌معرفت، به بزرگی فرزندان اوصای پیامبران گوش خود را به من بسیار و دل برای شنیدن سخن من فارغ دار تا احوال خود را برای تو شرح دهم. من ملیکه دختر پشوعای، فرزند قیصر پادشاه روم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمّون بن صفا وصی حضرت عیسی علیه السلام است. تو را از امر عجیبی با خبر سازم. بدان که جدّم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود در آورد در حالی که من در سنّ سیزده سالگی بودم و برای این کار سیصد نفر از نسل حواریون عیسی علیه السلام و از علمای نصاری و عابدان و هفتصد نفر از اعیان و اشراف و بزرگان و چهار هزار نفر از فرماندهان لشکر و سرداران ارتش و بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبایل در قصر خود دعوت کرد و دستور داد تختی را حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود او را به انواع جواهر مُرّصع گردانیده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه جاسازی کرده بودند و بُتها و چلیپاهای خود را بر

بلندی قرار دادند و دستور داد پسر برادر خود را که بر بالای تخت بنشیند، چون کشیشان انجیل‌ها بر دست گرفتند که بخوانند. بُت‌ها و چلیپاها همه سرنگون بر زمین افتادند و پسر برادر قیصر از تخت افتاد بر زمین و بیهوش شد. در آن حال کشیشان رنگشان مُتغیّر و اعضای‌شان به لرزه در آمد و بزرگ ایشان گفت: ای پادشاه ما را معاف دار از چنین اتفاقی که رُخ داد و این حادثه دلالت بر این دارد که دین مسیح به زودی منقرض می‌شود و جَدَم این امر را به فال بدی دانست و به علما و کشیشان دستور داد که بار دیگر مراسم را برگزار کنند و تخت و چلیپاها را به جای خود قرار دهند و برادر این بخت برگشته را حاضر کنید که این دختر را به او تزویج کنم تا سعادت و خوشبختی آن برادر نحوست این برادر را اگر دفع نماید و چون مراسم را برگزار کردند و برادر دیگر را بالای تخت نشانند و همین که کشیشان شروع به خواندن انجیل نمودند همان اتفاق اوّل رخ داد و نحوست این برادر از برادر اوّل بدتر بود و سرّ این کار را ندانستند.

وانگهی مردم متفرّق شدند و جَدَم قیصر، غمناک به حرمسرا بازگشت و پرده‌های خجالت در آویخت. چون شب شد، من به خواب رفتم و در عالم خواب دیدم که حضرت مسیح علیه السلام و شمعون و جمعی از حواریون در قصر جَدَم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که در بلندی و رفعت بر آسمان برتری می‌کرد و در همان موضعی که جَدَم قیصر تخت خود را گذاشته بود منبر را قرار داد. سپس حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله با وصی و دامادش علی بن ابی طالب علیه السلام و جمعی از امامان و امام زادگان قصر را به نور قدوم خویش منور ساختند. وانگهی حضرت مسیح علیه السلام با یک دنیا ادب از روی تعظیم و احترام به استقبال خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله شتافت و دست در گردن آن جناب آورد. سپس حضرت رسالت پناه فرمود: یا روح الله آمده‌ایم که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای

این فرزند سعادت‌مند خواستگاری نماییم و اشاره فرمود به ماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلام، فرزندان کسی که تو نامه‌اش را به من دادی.

سپس حضرت مسیح علیه السلام نظر نمود به سوی شمعون و فرمود: شرف دو جهان به تو روی آورده. پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمد علیهم السلام. وانگهی شمعون گفت: وصلت کردم. سپس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول خطبه‌ای ایراد فرمود و همراه با حضرت مسیح مرا به امام حسن عقد بست و حضرت رسالت با حواریون شاهد و گواه شدند.

چون از آن خواب سعادت‌مند بیدار شدم، از بیم آن که مرا نکشند آن خواب را برای جدّ و پدرم نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم؛ ولی آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز به روز در کانون سینه‌ام مشتعل می‌شد و سرمایه صبر و قرار مرا به باد فنا می‌داد تا به حدّی که از خوردن و آشامیدن ماندم و هر روز رنگ رخسارم زرد و بدنم ناتوان و آثار عشق زمانی در وجودم آشکار می‌گردید. در شهرهای روم طبیعی نماند که برای معالجه من نیاورده باشد و دوی درد مرا از آن طبیب سؤال می‌کرد و هیچ سود نمی‌داد. سپس چون از علاج درد من مایوس ماندند، روزی جدّم به من گفت: ای نور چشم من آیا در خاطرت چیزی را آرزو در دنیا هست که برای تو انجام دهم؟ گفتم: ای جدّم درهای فرج را بر روی خود بسته می‌بینم. اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمان که در زندان شما گرفتارند برداری و زنجیرها را از آنها دور کنی، و آنها را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش به من عافیت مرحمت فرماید. چون جدّم این خواسته مرا برآورده ساخت، اندک بهبودی از خود نشان دادم و مختصر طعامی خوردم. جدّم خوشحال شد و مسلمانان را بعد از آن عزیز و گرامی می‌داشت.

سپس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به دیدن من آمد و حضرت مریم با هزار کنیز از حواریون بهشت در خدمت جناب فاطمه زهرا علیها السلام بودند. سپس حضرت مریم به من گفت: این خانم بهترین زنان و مادر شوهر تو امام حسن عسکری علیه السلام است سپس دست به دامنش زدم و گریه کردم و از حضرت امام حسن عسکری به مادرش فاطمه زهرا شکایت کردم که حضرت امام حسن درباره من کم لطفی می نماید و از دیدن من امتناع می ورزد. فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: چگونه به دیدن تو بیاید در حالی که تو به خدا شرک می ورزی و بر مذهب نصرانی می باشی و اینک خواهرم مریم از دین شما بیزاری می جوید به سوی خدا. اگر میل داری که حق تعالی و مریم از تو خشنود گردند و امام حسن عسکری به دیدن تو بیاید، پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله. چون به این کلمه تلفظ کردم، حضرت زهرا علیها السلام مرا به سینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت: اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که او را به سوی تو می فرستم. سپس از خواب بیدار شدم و آن دو کلمه را بر زبان می خواندم و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت را می بُردم. چون شب آینده شد، خواب رفتم، دیدم که خورشید جمال آن حضرت طالع گردید. گفتم: ای دوست من، بعد از آن که دلم را اسیر محبت خود گردانیدی، چرا از مفارقت جمال خود بر من جفا کردی؟

فرمود: دلیل نیامدن من به نزد تو این بود که تو مشرک بودی. اکنون که مسلمان شدی، هر شب به نزد تو خواهم بود تا این که حق تعالی من و تو را در ظاهر به یکدیگر برساند و این هجران را به وصال مبدل گرداند. سپس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا به شربت وصال دوا فرموده باشد.

بشیر بن سلیمان می‌گوید: گفتم چگونه در میان اسیران افتادی؟ گفت: امام حسن عسکری علیه السلام مرا در شبی از شب‌ها خبر داد که در فلان روز جدت لشکری به جنگ مسلمانان خواهد فرستاد و خودش هم به دنبال لشکر خود خواهد رفت و تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران در حالی که با هیبتی باشی که تو را شناسند از پی جدت بیرون رو و از فلان راه باید بروی و من هم طبق دستور آن آقا عمل کردم، تا این که لشکر اسلام به ما برخوردند و ما را اسیر کردند و عاقبت کار من همان بود که دیدی و تا حال کسی به غیر از شما نمی‌داند که من دختر پادشاه روم و پیرمردی که در تقسیم غنیمت جنگی من در سهمیه او قرار گرفتم از نام من سؤال کرد، گفتم: نرجس نام دارم. گفت: این نام کنیزان است سپس گفت: جای تعجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را خوب می‌دانی. گفتم: جدم به من محبت زیادی داشت. می‌خواست که مرا به یاد گرفتن آداب حسنه مؤدب فرماید. زن مترجمی که زبان فرنگی و عربی را هر دو می‌دانست، مقرر کرده بود که صبح و شام می‌آمد و لغت عربی را به من آموزش می‌داد تا آن که زبان عربی را یاد گرفتم.

بشیر بن سلیمان می‌گوید: من آن بانو را به سامرا بردم. همین که به خدمت امام علی النقی علیه السلام مشرف شدم، امام علیه السلام خطاب به نرجس فرمود که چگونه حق تعالی عزت اسلام را به تو نشان داد و ذلت و خواری دین نصارا را و شرف و بزرگواری محمد و اولاد او را؟ گفت: چگونه توصیف کنم برای شما چیزی را که خود بهتر می‌دانی از من، یابن رسول الله؟

وانگهی امام علی النقی علیه السلام به نرجس فرمود: می‌خواهی که شما را گرامی بدارم به یکی از دو چیز بگو ببینم آیا ده‌هزار اشرفی به شما بدهم و یا شما را به شرف و بزرگواری ابدی بشارت دهم؟ نرجس گفت: بشارت به شرف ابدی را

می خواهم.

امام علی النقی علیه السلام فرمود: بشارت باد تو را به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را نیز از عدل و داد پر نماید بعد از آن که پر از ظلم و ستم شده باشد. نرجس گفت: این فرزند از کی به عمل می آید؟ فرمود: از آن کسی که حضرت رسالت پناهی تو را برای او خواستگاری کرد. سپس امام علیه السلام از نرجس پرسید که حضرت رسول و وصی او تو را به عقد چه کسی در آوردند؟ گفت: به عقد فرزند تو امام حسن علیه السلام. حضرت فرمود: آیا او را می شناسی؟ گفت: مگر از آن شبی که به دست بهترین زنان عالم مسلمان شده ام، شبی گذشته باشد که او به دیدن من نیامده باشد؟

سپس امام علی النقی علیه السلام کافور خادم را طلب فرمود. برو خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن. چون حکیمه به خدمت امام وارد شد امام به او فرمود: این است آن کنیزی که می گفتم. حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد. سپس حضرت فرمود: ای دختر رسول خدا، او را ببر به خانه خود. واجبات و مستحبات را به او بیاموز و او زن حسن عسکری و مادر صاحب الامر است.

امشبم دل در فغان آید همی	دیدگانم خون فشان آید همی
هر دم از افلاکیان بر خاکیان	مژده می آید که جان آید همی
بانگ جاء الحق به آواز فصیح	از ورای کاروان آید همی
قاتل دجال و هم سفیانیان	مهدی صاحب زمان آید همی
قدرت الله حجة بن العسکری	حکمران انس و جان آید همی
مظهر آیات حی دادگر	مخزن سر نهان آید همی
حامی اسلام و یار مسلمین	ملک دین را پاسبان آید همی

شرح	الله مُمُّ نوره	معنی مدها مَتان آید همی
چشمه جوشان مهر و فضل و علم		بحر جود بی‌کران آید همی
چشم بر ره، گوش بر در، مانده‌ایم		تا که آن صاحب قران آید همی
پرچم نصر من الله بر کفش		ذوالفقارش در میان آید همی
همچو اصحاب رقیم و قوم کهف		عیسی‌اش جزو عوان آید همی
گر بخواهم شرح هجران سربه سر		هر کلامی داستان آید همی
شادی آل محمد آمده		گر مؤید شادمان آید همی

* * *

معروف در بین علمای امامیه - رضوان الله تعالی علیهم - چنین است که امام دوازدهم شیعیان حُجَّة بن الحسن المهدی - عجل الله فرجه الشریف - در آخرین ساعت شب نیمه ماه مبارک شعبان المعظم که آن شب جمعه هم بوده از مادر متولد شد.

آری، ماه شعبان یکی از ماه‌های متبرکه می‌باشد و شب نیمه این ماه قبل از ولادت با سعادت این مولود مبارک هم از فضیلت و شرافت مخصوصی برخوردار بود و با تولد مهدی علیه السلام در این شب، فضیلت و بزرگواری آن شب بیشتر شد.

از طرف دیگر همان طوری که روز جمعه سید روزها است، شب جمعه هم سید شبها است و بهترین ساعات این شب بزرگ، آخرین ساعت آن است که اغلب شب‌زنده‌داران و سحر خیزان در آن ساعت از نماز شب فراغت جُسته، دست مناجات به درگاه قاضی الحاجات برمی‌دارند و با خدای بی‌نیاز به راز و نیاز مشغول می‌شوند. مهدی علیه السلام آن آخرین امام از سلسله ائمه اثنی عشر در چنین شبی و در چنین ماهی و در چنین ساعتی از آن چنان پدر و مادری قدم به عالم

دنیا گذاشت.

اجازه بدهید که در این جا روایت مفصّلی که همه مهدی دوستان آن را نوشته‌اند و زیاد بازگو شده است بنده هم ذکر کنم.

مرحوم علامه مجلسی - اعلی الله مقامه الشریف - این زبان گویای اهل بیت علیهم السلام در کتاب جلاء العیون از مرحوم کلینی و ابن بابویه و شیخ الطائفة الشیعه - جناب شیخ طوسی - و سید مرتضی و دیگر بزرگواران - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - به سندهای معتبر روایت کرده‌اند از جناب حکیمه خاتون علیها السلام که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به خانه من تشریف آوردند و نگاه تندی به نرجس خاتون کردند. سپس عرض کردم: اگر شما را خواهش آن است به خدمت شما بفرستم!

فرمود: ای عمّه، این نگاه تعجب‌آمیز برای آن بود که به این زودی حق تعالی از او فرزند بزرگواری به دنیا بیاورد که عالم را پر از عدالت کند، بعد از آن که پر از ظلم و ستم شده باشد. گفتم که پس بفرستم او را نزد شما؟ فرمود که از پدر بزرگواریم اجازه بگیر.

حکیمه خاتون می‌گوید که جامه‌های خود را پوشیدم و به خانه برادرم امام علی التقی علیهم السلام رفتم. چون سلام کردم و نشستم، بدون آن که من سخنی بگویم، حضرت سخن آغاز کرده فرمود که ای حکیمه، نرجس را بفرست برای فرزندم. گفتم: ای سید من، برای همین مطلب به خدمت مشرف شدم که در این مورد اجازه بگیرم. فرمود: خدا می‌خواهد که تو را در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیم از خیر و سعادت به تو کرامت فرماید که تو را واسطه چنین امری کرده.

حکیمه گفت: به زودی به خانه برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و سعادت

را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن داماد خوش بخت و عروس سرافراز را به خانه پدر بزرگوارش بردم.

اما متأسفانه به همان زودی‌ها، امام علی النقی علیه السلام بر اثر زهر جفا مسموم و در نتیجه به شهادت رسید و عالم دنیا را و داع فرمود و امام حسن عسکری علیه السلام در جای پدر به امامت نشست، ولی من پیوسته به عادت همیشگی به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام مشرف می‌شدم تا آن که روزی از روزها نرجس خاتون آمد و گفت: ای خاتون، پا را دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم. گفتم: تویی خاتون و صاحب من هرگز نخواهم گذاشت که تو از پای من کفش بیرون کنی و مرا خدمت کنی؛ بلکه من تو را خدمت می‌کنم و در این کار منت هم می‌کشم. امام حسن علیه السلام این سخن را از من شنید. گفت: خدا تو را جزای خیر دهد ای عمّه؛ سپس در خدمت آن جناب نشستم تا وقت غروب آفتاب، پس صدا زدم به کنیز که بیاور جامه‌های مرا تا بروم. حضرت فرمود ای عمّه، امشب تشریف داشته باش که در این شب متولد می‌شود فرزند گرامی که حق تعالی به او زنده می‌گرداند زمین را به علم و ایمان، بعد از آن که مرده باشد به شیوع کفر و ضلالت. گفتم از کی متولد می‌شود ای سید من؟ من که در نرجس هیچ نشانه از بارداری نمی‌بینم! فرمود: از نرجس به هم می‌رسد نه از دیگری.

نسیم گلشن دین مُرده احیا می‌کند امشب

تعالی الله نسیمی کار عیسی می‌کند امشب

بگو با آن که می‌گوید ز یک گل کی بهار آید

گل نرگس جهانی را مصفا می‌کند امشب

زمان لیلةُ القدر است امشب و ز همه بهتر
حکیمه درک این اسرار و معنی می‌کند امشب
زمان بگشوده چشم و در سرای عسکری هر دم
جمال صاحب خود را تماشا می‌کند امشب
بیالد از شعف مریم چو اندر دامن نرجس
نظر بر صورت فرزند زهرا می‌کند امشب
بکن ای مدعی فکر خلافت را ز سر بیرون
که نور مهدی قائم تجلی می‌کند امشب
ز بعد عسکری راز امامت بُد معمایی
طلوع نور او حلّ مُعَمّا می‌کند امشب
به پاس احترام حجة بن العسکری جبریل
زمین و آسمان را وه چه زیبا می‌کند امشب
بساط عرش و بزم قُرب و افواج ملائک را
برای میهمان‌داری مهیا می‌کند امشب
به یک ساعت ره صد ساله پیمودن عجب ناید
بین او را سفر تا عرش اعلا می‌کند امشب
اگر آدم ببیند گندم خالش در این عالم
به جنّت بار دیگر ترک اولی می‌کند امشب
نفس در سینه ساکت می‌شود یک لحظه هستی را
چو این کودک پی تکبیر لب وا می‌کند امشب
چو هست از اولین ساعت ظهور و غیبتش توام
ظهور خویش را از حقّ تمنّا می‌کند امشب

به یمن نور جاء الحق که باطل محو می‌گردد

مسیر زندگی تغییر پیدا می‌کند امشب

* * *

حکیمه خاتون می‌گوید: من برخاستم پشت و شکم نرجس را ملاحظه کردم هیچ‌گونه نشانه‌ای از حمل و بارداری نیافتم. وانگهی برگشتم خدمت فرزند برادرم امام حسن علیه السلام و مشاهدات خود را عرض کردم. حضرت تبسم نموده و فرمود: چون صبح می‌شود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و یک نفر هم بر حال او اطلاع نیافت؛ زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می‌شکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه به حضرت موسی است.

حکیمه خاتون می‌گوید که به نزد نرجس رفتم و این موضوع را به او گفتم. گفت: ای خاتون هیچ اثر حملی در خود مشاهده نمی‌کنم. حکیمه خاتون می‌گوید: شب را در آن‌جا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت از او خبر می‌گرفتم و او به طور عادی خوابیده بود و هر ساعت در حیرت فرو می‌رفتم و در این شب زودتر از شب‌های دیگر به تهجد برخاستم و نماز شب را به جای آوردم و چون به نماز وتر رسیدم، نرجس از خواب برخاست، وضو ساخت و نماز شب را بجا آورد. چون نظر کردم دیدم صبح کاذب طلوع کرده بود. پس نزدیک شد که شکی در دلم پدید آید از وعده‌ای که حضرت فرموده بود. ناگاه حضرت امام عسکری علیه السلام از حُجره خود صدا زدند که شک مکن که وقتش نزدیک رسیده است.

حکیمه خاتون می‌گوید: در این وقت در نرجس اضطرابی مشاهده کردم.

سپس او را در برگرفتم و نام مبارک الهی را بر او خواندم. باز حضرت صدا زدند: **سوره انا انزلناه فی الیلة القدر** را بر او بخوان. سپس از او پرسیدم که چه حال داری؟ گفت: ظاهر شده است اثر آنچه مولایم خبر داده.

حکیمه خاتون می گوید: چون من شروع کردم به خواندن **انا انزلناه فی لیلۃ القدر** شنیدم که آنجا طفل در شکم مادر با من همراهی می کند در خواندن و بر من سلام کرد و من ترسیدم. امام حسن عسکری علیه السلام صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی اطفال ما را به حکمت گویا می گرداند و ما را در بزرگی، حجت خود ساخته است در زمین. حکیمه خاتون می گوید: چون کلام امام عسکری علیه السلام تمام شد، نرجس از دیده من غایب شد. گویا پرده ای میان من و او حایل گردید. سپس فریاد کنان دویدم به سوی امام عسکری علیه السلام. فرمود: برگرد ای عمّه که او را در جای خود خواهی دید. چون برگشتم پرده برداشته شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده مرا خیره کرده و حضرت صاحب را دیدم که رو به قبله به سجده افتاده و انگشتان سبابه را به آسمان بلند کرده می گوید: **اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان جدی رسول الله و ان امیر المؤمنین وصی رسول الله**. وانگهی یک یک امامان را شمرد تا بخودش رسید. عرض کرد: **اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و شبت و طائی و املاء الارض بی عدلاً و قسطاً** خداوندا وعده نصرت که به من داده ای وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را به سبب من از عدل و داد.

و در روایت دیگر آمده است که چون صاحب الامر متولد شد، نوری از او ساطع شد که به آفاق آسمان پهن شد و مرغان سفیدی دیدم که از آسمان به زیر آمدند و بالهای خود را بر سر و روی و بدن آن حضرت می مالیدند و پرواز

می کردند. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرا صدا زد که ای عمّه، فرزند مرا بگیر و به نزد من بیاور.

چون برداشتم، او را ختنه کرده و ناف بُریده، پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که **جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً**، حق آمد و باطل نابود شد، به درستی که باطل بقا ندارد.

حکیمه خاتون می گوید: چون آن فرزند سعادت مند را به نزد پدر بزرگوارش بردم، همین که نظرش بر پدر افتاد، سلام کرد. سپس حضرت او را گرفت و زبان مبارک را بر دو دیده و دهان و گوش هایش گردانید و آن فرزند عزیز را بر کف دست نشاند و دست بر سر او مالید و گفت: ای فرزند سخن بگو به قدرت الهی.

صاحب الامر گفت **اعوذُ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و نريدُ أن نمنّ على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم أئمةً و نجعلهم الوارثين و نرى فرعونَ و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون**؛

می خواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و ایشان را پیشوایان دین و میراث خواران زمین قرار دهیم و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنماییم فرعون و هامان و لشکرهای ایشان را از آن امامان آنچه را که حذر می کردند.

حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بر حضرت رسالت و حضرت امیرالمؤمنین و جمیع امامان درود فرستاد و در این حال مرغان زیاد نزدیک سر مبارک آن حضرت جمع شدند. سپس به یکی از آن مرغان فرمود که این طفل را بردار و نیکو محافظت کن و هر چهل روز یک مرتبه به نزد ما بیاور. مرغ آن حضرت را با خود بُرد.

باد صبا مژده ده درد به پایان رسید	به آسمان وجود نیز تابان رسید
بُلبُل شوریده را فراق پایان رسید	به بوستان وجود بین سر و سامان رسید
خسرو ملک وجود شهنشه مه جبین	مظهر انوار حق حافظ حبل المتین
خلیفه مصطفی کافه مسلمین	از افق لامکان چو ماه تابان رسید
ای که بود با تو آن سیطره احمدی	با تو بود قدرت هیمنه حیدری
در کف تو استوار معجزه عیسوی	خدا نمودت عطا منظره یوسفی
صاحب کوثر تویی خازن رضوان تویی	خضر پیمبر تویی چشمه حیوان تویی
مهر سپهر هدی بر همه سلطان تویی	بقیه الله را بر اهل ایمان تویی

* * *

مولودیه یوسف زهرا یا مهدی صاحب الزمان

دلا برخیز از خواب گران شد نیمه شعبان
بود میلاد مسعود یگانه حجت یزدان
فلک اکنون به خود نازد از این مولود یزدانی
زمین یک سر شده روشن ز انوار مه تابان
زن و مرد و جوان و پیر هر یک غرق در شادی
همه هستند در رقص و طرب با این چنین مهمان
امام عصر ما باشد ز بطن حضرت نرجس
کنون غیبت نموده او به امر قادر منان
خوشا در نیمه شعبان دنیا آمد از مادر
تمام انس و جان اندر زمین و آسمان خندان

چو شد او پنج ساله حضرتش غایب شد از مردم
بشر گردیده زین دستور یزدان تا ابد حیران
الا ای قائم دوران الا ای حجت یزدان
چه خوش ظاهر شوی هستیم هر دم گوش بر فرمان
خداوندا رسان تو حجت خود را که این گیتی
بود در انتظارش تا دهد ما را سر و سامان
خوشا اکنون شدم مدهوش مولود دلارائی
که بُرده این دل ما را هماره دلبر جانان
* * *

آن گلی آمد که عالم را گلستان می‌کند

آن گلی آمد که عالم را گلستان می‌کند
از جمال خود جهان را همچو رضوان می‌کند
از شبستان نبی شمعی فروزان گشته است
کو جهان را از وجودش نور باران می‌کند
آمد آن یحیی دمی امشب بعالم کز دمش
جسم بی جان جهان را صاحب جان می‌کند
ای که می‌گفتی تو با یک گل نمی‌گردد بهار
بنگر این گل را که دنیا را گلستان می‌کند
ای خدا دیگر سر آمد صبر ما از انتظار
چهره کی از پرده غیبت نمایان می‌کند

غم مخور ای دل که می‌گردد شب هجران سحر
روی از مشرق عیان آن شمس تابان می‌کند
می‌رسد آخر طیب دردمندان از وفا
دردهای دوستان را جمله درمان می‌کند
برگند از ریشه بنیاد ستم را در جهان
در عوض کاخی ز عدل و داد بنیان می‌کند

* * *

مؤید می‌سراید

می‌دهم از خبر خوش خبرت یا زهرا
که بود مرهم زخم جگرت یا زهرا
شد شب نیمه شعبان که کند جلوه‌گری
بجهان طلعت آخر قمرت یا زهرا
بهر خونخواهی خون تو و هم محسن تو
می‌رسد مهدی قائم پسرت یا زهرا
مقدم مهدی موعود مبارک باشد
بر تو و همسر و آل پدرت یا زهرا
مژدگانی من این است که خواهم همه وقت
بر نگیری ز مؤید نظرت یا زهرا

* * *

دیگری می‌گوید

پیا که رایت منصور دین پناه رسید

نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید

جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت

کمال عدل بفریاد داد خواه رسید

سپهر دور خوش اکنون کند که ماه آمد

جهان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

عزیز مصر بر غم برادران غیور

ز قعر چاه بر آمد باوج ماه رسید

کجا است صوفی دجال فعل ملحد شکل

بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

* * *

شمایل حضرت مهدی علیه السلام

در روایات و احادیث آمده است که امام غایب رنگش رنگ عربی و جسمش جسم اسرائیلی است. مراد از اسرائیلی، فرزندان جناب یعقوب علیه السلام است که افراد زیبا و تنومند بودند.

ابروهایش به هم پیوسته و دارای بینی کشیده و صورتش چنان سفید و نورانی است که بر سیاهی محاسن و موی سرش برتری دارد. صورت مبارکش همانند دینار (سکه نقره) و بر گونه راستش خال هاشمی، دندانهایش چنان منظم است که مثل دندانهای شانه مساوی و براق می باشد. زلفهای مبارکش بر دو بازویش ریخته است. سینه اش گشاده و بین دو بازویش پهن و آزاد می باشد. دارای محاسن انبوه است. چشمهایش درشت و سرمه کشیده و شمشیرش همانند آتش سوزاننده و صورتش همانند کوكب دُرّی (ستاره درخشان) است. پیراهنهایی از نور در بر دارد. قامت مبارکش معتدل است.

ابو داود از علمای مشهور اهل سنت، در صحیح خود از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **المهدی منی اجلی الجبته اقی**

الانف یملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.

اجلی الجبهة به کسی می‌گویند که پیشانی او بلند و دو طرف آن در میان موهای سرش پیش رفته باشد. اقی الانف هم به کسی می‌گویند که وسط بینی او کمی برآمدگی دارد.

آسمان گرز گریبان قمر آورده برون

از گریبان تو خورشید سر آورده برون

به تماشای خط و خال و رخ چون قمرت

دلم از روزنه دیده سر آورده برون

از بنا گوش خط سبز تو بس در عجبم

که کجا برگ گلی مشک‌تر آورده برون

کوری منکر شق القمر ختم رسل

ابرویت معجز شق القمر آورده برون

سروقد، سیب زنخندان تو دیدم گفتم

چشم بد دور که سروی ثمر آورده برون

گندم خال تو ای حور بهشتی طلعت

به خدا از همه عالم پدر آورده برون

تا زبانش نمکی شهد لبش کی دانی

که چه شیرین ز نمک نیشکر آورده برون

تیره کرده است صبوحی رخ آفاق چو شب

بسکه در هجر تو آه از جگر آورده برون

* * *

این اشعار عربی را در مورد شمائل وجودی و زیبایی بدن مهدی علیه السلام سروده‌اند:

شبیهِک بدر اللیل بل انت انور و خدُّک وَردٌ بل من الورد ازهرٌ
و نصفک یاقوت و ثلثُک جوهر و خمُسک من مسک و سدسُک عنبر
فما ولدت حواء من صلب آدم و لا فی جنان الخلد مثلكَ آخر
فیا زینة الدنیا و یا غایة المُنی فمن ذا الذی عن حُسن وجهک یصبرُ

* * *

صورتت مانند ماه شب چهارده، بلکه نورانی‌تر از آنی و رخسارت گل است و بلکه از گل شکوفاتر و با طراوات‌تر.

و نصف تو از یاقوت است و یک سوّم تو جوهر و یک پنجمت مشک و یک ششمت عنبر است.

پس نه حواء از نسل آدم مثل تو زاییده و نه در بهشت مانند دیگر داری. پس ای زینت دنیا و ای آخرین آرزو پس کیست که از زیبایی رخسارت صبر نماید.

شکر طعمی ز گفتارش	قمر رنگی ز رخسارش
نهان چون روح در اعضا	بشرّ را مهر دیدارش
لبش یاقوت ارزنده	رُخش مهری فروزنده
از آن نطقش سخن گویا	از آن جان فروزنده
محیط از جود او جویی	بهشت از خُلق او بویی
گدایان گنبد مینا	به جنت حشمتش گویی
ز رویش پرتویی انجم	ز جودش قطره‌ای قُلزم
رواقش کعبه دل‌ها	جنابش قبله مردم

ستاره گوی میدانش	هلال عید چوگانش
ز نعل سُمّ یک رانش	غباری توده غبرا
زمین آثاری از حَزمش	فلک معثاری از عزمش
اجل در پهنه رزمش	ندارد دم زدن یارا
خرد طفل دبستانش	قمر شمع شبستانش
به مهر چهر رخشانش	فلک حیران‌تر از حربا
نظام عالم اکبر	قوام شرع پیغمبر

* * *

از جناب سعدی علیه الرحمه

بشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست؟

یا شب و روز بجز فکر توام کاری هست؟

به کمند سر زلفت نه من افتادم و بس

که بهر حلقه مویت گرفتاری هست

گر بگویم که مرا با تو سر و کاری نیست

در و دیوار گواهی بدهد کاری هست

هر که عیب کند از عشق و ملالت گوید

تا ندیدست ترا بر منش انکاری هست

نه من خام طمع عشق تو می‌ورزم و بس

که چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست

من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود

جان و سر را نتوان گفت که مقداری هست

همه را هست همین داغ محبت که مراست
که نه من هستم و در دور تو هشیاری هست
عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند
داستانی است که بر هر سر بازاری هست

* * *

باز هم از جناب سعدی:

نگویم آب و گل است آن وجود روحانی
بدین کمال نباشد وجود انسانی
اگر تو آب و گلی هم چنان که سایر خلق
گل بهشت مخمر باب حیوانی
بهر چه خوبتر اندر جهان نظر کردم
که گویمش بتو ماند، تو خوبتر ز آنی
گرت در آینه سیمای خویش دل ببرد
چو من شوی و بدرمان خویش درمانی
دلی که با سر زلفت تعلق دارد
چگونه جمع شود با چنان پریشانی
مرا که پیش تو اقرار بندگی کردم
رواست گر بنوازی و گر برنجانی
ولی خلاف بزرگان که گفته‌اند مکن
بکن هر آنچه بشاید نه هر چه بتوانی

طمع مدار که از دامت بدارم دست
به آستین ملالی که بر من آفشانی
فدای جان تو گر من فدا شوم چه شود
برای عید بود گوسفند قربانی
روان روشن سعدی که شمع مجلس تو است
بهیچ کار نیاید گرش بسوزانی

* * *

ویژگی‌های حضرت مهدی علیه السلام

برای مهدی علیه السلام که آخرین حجت الهی است، سلسله ویژگی‌هایی است که برای دیگران نیست.

نخستین ویژگی او این است که سایه و شبح او در عالم سایه‌ها با دیگران فرق دارد

دومین ویژگی او این است که از نظر پدر و مادر و شرافت نسبی به شریف‌ترین خانواده دنیا می‌رسد.

سومین ویژگی او این است که بعد از تولدش بالاترین درجات عرش الهی را سیر کرد.

چهارمین ویژگی او این است که در خانه‌ای که تولد یافت، از روز تولدش تا روز خروجش چراغ روشن است.

پنجمین ویژگی او این است که غیر از او حق ندارد کسی با رسول الله هم نام و هم کنیه باشد، یعنی هم نامش محمد باشد و هم کنیه‌اش ابوالقاسم. بعد از رسول خدا، تنها کسی که این امتیاز را دارد، حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد و این کار برای دیگران حرام است.

ششمین ویژگی او این است که یاد کردن نام شریفش حرام است. اگر کسی آن حضرت را قبل از ظهورش یاد کند، یا به القابش یاد کند یا به «م - ح - م - د» ذکر کند.

هفتمین ویژگی او این است که او خاتم الاوصیاست.

هشتمین ویژگی او این است که او را پدر بزرگوارش در روز تولد به ودیعه، به روح القدس سپرد و تربیت او در عالم نور صورت پذیرفت. نهمین ویژگی او این است که از کفار و منافقین به دور است؛ چون شاید او را به شهادت برسانند.

دهمین ویژگی او این است که از دیده‌ها غایب است تا از یک کسی بر او بیعتی نباشد.

ای غایب از نظر

گر تاج می‌فروشی و گر تیغ می‌زنی	آسوده خاطر منی که تو در خاطر منی
چون مرغ شب که هیچ نیبند به روشنی	ای چشم خیره مانده در اوصاف روی تو
باری نگه کن ای که خداوند خرمنی	ما خوشه چین خرمن اصحاب دولتم
ما پاک دیده‌ایم و تو پاکیزه دامنی	این عشق را زوال نباشد به حکم آنک
ور متفق شوند جهانی به دشمنی	از من گمان مبر که بیاید خلاف دوست
محتاج نیست پنجه‌ای با ما در افکنی	با مدعی بگوی که ما خود شکسته‌ایم

* * *

القاب و کنیه‌های حضرت مهدی علیه السلام

حضرت مهدی علیه السلام اگرچه همانام و هم کنیه با رسول خداست، در زمان غیبت او را با نام صدا کردن حرام است و کسی که او را با نام یاد کند ملعون است. در زمان غیبت آن حضرت را با القاب و کنیه‌هایش ذکر کنیم؛ مثلاً صاحب الامر، قائم، مهدی، خلف صالح، اباصالح.

اما این که آن حضرت را قائم می‌گویند به سبب قیام نمودن به حق است. در کتاب *عِلَلُ الشَّرَائِعِ* ابو حمزه ثمالی می‌گوید: سؤال کردم از حضرت باقر علیه السلام که یابن رسول الله، آیا شما قائم نیستید؟ یعنی قیام کننده به حق؟ فرمود: آری. عرض کردم: پس چرا دوازدهمین امام را قائم نامیدند؟

امام باقر علیه السلام فرمود: چون جدم *سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ* شهید گردید، ملائکه بگریه آمدند و ضجّه نمودند به درگاه الهی و عرض کردند خدایا، آیا می‌بینی به برگزیده و پسر بهترین برگزیده‌های از مخلوقات چه کردند؟

خداوند عزوجل وحی فرستاد به سوی ملائکه که آرام بگیرید ای ملائکه، قسم به عزّت و جلال خودم هر آینه انتقام می‌کشم از قاتلان این مظلوم، اگرچه بعد از مدّتی باشد. سپس خداوند حجاب را از پیش چشم ملائکه برداشت.

ملائکه امامان از فرزندان امام حسین علیه السلام را دیدند. ملائکه خوشحال شدند و دیدند یک نفر از آن امامان ایستاده و نماز می‌خواند. پروردگار فرمود: **بذلك القائم انتقم منهم**؛ بوسیله این قائم از آن قاتلان انتقام می‌کشم.

و در کتاب **معانی الاخبار** آمده است که آن حضرت را قائم می‌گویند؛ چون بعد از آن که یادش از بین می‌رود، قیام می‌کند. اما مشهورترین لقب آن حضرت، مهدی است. در کتاب **الغیبه** شیخ طوسی رحمته الله آمده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند: **لأی شیء سمی مهدی؟ قال علیه السلام: لآنه مهدی الی کل امر خفی**؛ به چه جهت آن حضرت را مهدی نام شد؟ فرمود: چون او به سوی هر امر پنهانی هدایت می‌کند.

و در کتاب **عقد الدرر** از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که جابر رضی الله عنه گفت: مردی بر امام باقر علیه السلام وارد گردید و گفت: این پانصد درهم را بگیرد که زکات مال من است. امام علیه السلام فرمود: آنها را بگیر، در بین همسایگان از مسلمانان و مساکین قسمت کن. سپس فرمود: زمانی که مهدی ما اهل بیت قیام کند، زکات و بیت‌المال را مساوی قسمت می‌کند و در بین رعیت عدالت به کار می‌برد. پس کسی که او را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و کسی که او را نافرمانی کند خدا را نافرمانی کرده است. بعد امام باقر علیه السلام فرمود: و این که مهدی، مهدی نامیده شده برای این است که به سوی امر پنهان هدایت می‌کند و تورات و انجیل (دست نخورده) را از سرزمینی بیرون می‌آورد که به او زمین انطاکیه گفته می‌شود.

و در بعضی از روایات مهدی، مهدی نام شده برای این که او به سوی تورات هدایت می‌کند و تورات را از کوه‌های شام بیرون می‌آورد و یهود را به آن دعوت می‌کند. جماعت زیادی از مردم یهود، اسلام اختیار می‌کند (چون

حقانیت اسلام از خود آیات تورات برای مردم یهود اثبات می‌شود.)

ای مهدی زهرا بیا ای محرم دل‌ها بیا

تنها توی مشکل گشا ای رهبر والا بیا

چشم و چراغ عالمی ای از تو نور و خرمی

در پرتو سرّ اعظمی ای آیت عظمای بیا

ای دردمندان را طیب ای آیت فتح قریب

دیگر به پایان شد شکیب ای منجی دنیا بیا

ای یادگار مصطفی، ای مظهر لطف خدا

ای رحمت حق در خفا ای همدم دل‌ها بیا

ای بی پناهان را پناه، افتادگان را تکیه گاه

ای سایه لطف خدا، ای یار ناپیدا بیا

دنیا ز طوفان ستم، پر شد ز امواج الم

دل غرقه در دریای غم، ای نوح این دریا بیا

ای عدل تو حیدر نما، صبر تو صبر مجتبی

ای داد خواه کربلا، ای زاده زهرا بیا

معشوق هر پیغمبری، بر فرق نرگس افسری

یا حُجّت بن العسکری، ای یار روح افزا بیا

* * *

امامت در چهار سالگی

بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام بلافاصله امامت به مهدی علیه السلام انتقال یافت. مشهور است بین علمای امامیه که در حین رحلت امام عسکری علیه السلام سن مبارک مهدی علیه السلام چهار سال و پنج ماه و هفت روز بوده است.

و در این جا پرسشی مطرح می شود که آیا کودک چهار و پنج ساله می تواند امامت کند؟ و البته این سؤال را آنانی می کنند که منصب امامت و نبوت را همانند منصب های دنیایی و مادی می دانند و فکر می کنند که پیشوا و رهبر باید بسیار آدم با تجربه و کار کشته باشد و عمری از او گذشته و گرم و سرد روزگار را چشیده باشد تا بتواند با رهبری و زمامداری، جامعه را به پیش برد.

در حالی که امامت و نبوت یک منصب روحانی است، خداست که شخصی را به نبوت یا امامت مبعوث می فرماید و لیاقت و کفایت این کار را هم به او مرحمت می فرماید. قرآن مجید درباره دو پسر خاله که در کودکی به امامت و پیامبری رسیدند سخن گفته است. این دو پسر خاله، یکی عیسی علیه السلام و دیگر یحیی بن زکریا علیه السلام است. قرآن داستان این دو پیشوای بزرگوار و دو پیامبر را در سوره مریم بیان فرموده است.

داستان جناب عیسیٰ علیه السلام را در آیه ۳۱ این سوره ذکر فرموده است. وقتی که قوم مریم دیدند که مریم شوهر نکرده و کودکی را در آغوش دارد، دهانشان از تعجب باز ماند. آن‌ها که سابقه پاکدامنی مریم را می‌دانستند و آوازه تقوا و قداست او را شنیده بودند سخت نگران شدند.

﴿ قالوا یا مریم لقد جئتِ شیئاً فریاً ﴾ ای مریم تو مسلم کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی. ﴿ یا أخت هارون ما کان ابوک امرأ سوء و ما کانت أمک بغیاً ﴾ ای خواهر هارون، پدر تو آدم بدی نبود و مادرت هرگز آلودگی نداشت. با وجود چنین پدر و مادر پاک، این چه وضعی است که در تو می‌بینم؟ در این هنگام مریم علیه السلام بدون این که خودش جواب بگوید: ﴿ فإشارت الیه، قالوا کیف نُکَلِّمُ من کان فی المهد صبیا ﴾ اشاره به نوزاد کرد که از خودش سؤال کنید. گفتند: چگونه سخن بگوییم با کودکی که در میان گهواره است؟ ولی این تعجب بسیار طول نکشید. آن نوزاد خود به سخن آمد.

﴿ قال إتی عبدُ الله اتانی الکتاب و جعلنی نبیاً و جعلنی مبارکاً این ما کنتُ و اوصانی بالصلوة و الزکاة ما دمتُ حیاً و برأ بوالدتی ﴾

من بنده خدایم. او کتاب آسمانی به من مرحمت فرموده و مرا پیامبر قرار داده و خداوند مرا وجودی پر برکت، در هر جا که باشم قرار داده و مرا تا زنده‌ام توصیه به نماز و زکات کرده است. نیز مرا نیکوکار و قدردان و خیرخواه مادرم قرار داده است.

درباره جناب یحیی بن زکریا نیز در همین سوره، در آیه دوازدهم می‌فرماید: ﴿ یا یحیی خذ الکتاب بقوة و اتیناهُ الحکم صبیا ﴾ ای یحیی، کتاب (خدا را) با قوت بگیر و ما فرمان نبوت را در کودکی به او دادیم. مراد از این کتاب به عقیده اکثر مفسرین کتاب تورات بوده است؛ زیرا یحیی از خود کتاب مستقلی

نداشت و اگر هم داشته کتابی مانند زبور داؤد علیه السلام کتاب دُعا و نیایش بوده نه کتاب احکام.

حالا باید گفت درست است که دوران شکوفایی عقل انسان حدّ و مرز خاصّ دارد؛ ولی می‌دانیم که همیشه در بین انسان افراد استثنایی وجود داشته‌اند. چه مانعی دارد که خداوند این دوران را برای بعضی از بندگان در سال‌های کمتر از سنّ جوانی به کسی ارزانی فرماید؟ همان‌گونه که برای سخن گفتن معمولاً گذشتن یک دو سال از تولّد لازم است. در حالی که می‌دانیم حضرت مسیح علیه السلام در همان روزهای نخستین زبان به سخن گشود و اقرار کرد که من بنده خدا و پیامبر خدا و دارای کتابم.

و درباره امام محمدتقی علیه السلام که در سنّ کودکی به امامت رسید و مأمون دخترش امّ الفضل را می‌خواست به ازدواج او در بیاورد، بنی عبّاس همین ایراد را بر مأمون گرفتند که او کودک است. چیزی بلد نیست. بگذار چند صباحی درس بخواند؛ ولی مأمون می‌دانست که او از چه علمی برخوردار است، تا این که در جلسه علمی که بنا شد قاضی القضاات بغداد، یحیی بن اکثم از امام محمدتقی علیه السلام سئوالاتی کند که عبّاسیون فکر می‌کردند، نمی‌تواند جواب دهد؛ ولی بعد از تشکیل جلسه و سئوال یحیی بن اکثم و آن بیانات دشمن شکن امام جواد در سنّ کودکی، صدای احسنت احسنت از هر طرف بلند گردید. این جا بود که واقعیت قضیه معلوم شد. آری، امامت یک منصب الهی است. خداوند به هر کس که این منصب را لطف فرمود، لیاقت و شایستگی آن را می‌دهد؛ خواه کوچک باشد و خواه بزرگ.

روایت ابوالادیان درباره امامت مهدی علیه السلام

علامه مجلسی^(۱) از ابن بابویه و او به سند معتبر از ابوالادیان روایت کرده است که ابوالادیان گفت من خدمت امام حسن عسکری علیه السلام می کردم و نامه های آن حضرت را به شهرها بردم. روزی آن حضرت در حالی که مریض بود و در همان مرضی هم از دنیا رفت. مرا طلب کرد و چندین نامه نوشتند، برای مردم مدائن و فرمودند: که بعد از پانزده روز به سامراء برخواهی گشت و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت دارند غسل می دهند.

ابوالادیان گفت: ای سید من، هر گاه این حادثه اسفبار رخ دهد، امر امامت به چه کسی تعلق می گیرد؟ فرمود: هر که جواب نامه های مرا از تو طلب کند، او امام است. بعد من گفتم: علامت دیگری بفرمایید. فرمود: هر که بر من نماز کند او جانشین من است. گفتم علامت دیگر بفرما. فرمود: هر که بگوید در همیان چه چیز است او امام شما است.

ابوالادیان گفت که مهابت امام مانع شد که بپرسم کدام همیان. سپس از محضر مبارک امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمدم و نامه ها را به اهل مدائن رساندم و جواب ها را گرفتم برگشتم به سامراء همان طوری که امام علیه السلام پیش از این به من فرموده بود. درست در روز پانزدهم وارد سامراء شدم در حالی که صدای نوحه و شیون از منزل آن امام بزرگوار بلند بود. چون به در منزل امام آمدم دیدم که جعفر کذاب برادر امام بر در خانه نشسته و شیعیان اطرافش را گرفته اند، او را تعزیت و تسلیت می گویند و ضمناً او را به امامت تهنیت و مبارک باد می گویند.

ابوالادیان می گوید: من با خود گفتم که اگر این مرد امام است پس امامت از

مسیر خود انحراف یافته؛ چون این فاسق اهلّیت و لیاقت امامت را ندارد؛ زیرا که سابقه او را می دانستم که او شراب خوار است و قمار باز و طنبور نواز اما مانند دیگران در عین حال او را در فوت امام علیه السلام تسلیت و در مسئله امامت او را مبارک باد گفتم؛ ولی هیچ سئوالی از من نکرد که جواب های نامه ها را با خود آورده ای یا خیر. در این حال عقید خادم بیرون آمد و به جعفر گفت که برادرت را کفن کرده اند بیا و بر او نماز بخوان جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند که بروند بر جنازه امام عسکری علیه السلام نماز بخوانند. چون به صحن منزل رسیدیم دیدم که جنازه امام عسکری علیه السلام را کفن کرده اند و بر روی نعش گذارده و آماده برای نماز خواندن نموده اند. جعفر کذاب جلو ایستاد که بر آن بدن طاهر و مطهر نماز بخواند. همین که خواست تکبیر بگوید دیدم طفل گندم گون، پیچیده موی، گشاده دندان هایی مانند پاره ماه، بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت:

ای عمو برو عقب که من سزاوارترم که بر جنازه پدرم نماز بخوانم. جعفر عقب رفت و رنگش متغیّر شد. آن طفل زیبا رخسار جلو ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز خواند و سپس آن بدن پاک را در جوار پدر بزرگوارش امام علی علیه السلام دفن کرد. به من توجّه کرد و فرمود: ای بصری جواب نامه ها را که با تو است بده. ابوالادیان می گوید جواب نامه ها را تسلیم حضرتش کردم و با خود گفتم که دو نشانه از آن نشانه ها که امام عسکری علیه السلام فرموده بود بر من ظاهر شد: یکی این که بر جنازه پدر نماز خواند و دیگر این که جواب نامه ها را از من مطالبه فرمود.

ولی یک علامت و نشانی باقی مانده است و آن این که پرسد که در داخل همیان چه چیز می باشد.

ابوالادیان گفت: من بیرون آمدم سپس حاجز و شاء برای این که حجت را

بر جعفر تمام کند و به او بفهماند که تو امام نیستی. گفت این طفل که بود؟ جعفر گفت: والله من او را هرگز ندیده بودم و نمی‌شناختم سپس در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال امام حسن عسکری علیه السلام چون دانستند که آن امام بزرگوار به شهادت رسیده و از دنیا رخت بر بسته پرسیدند که حالا امامت به چه کسی تعلق گرفته است؟ مردم به سوی جعفر کذاب اشاره کردند. قمی‌ها رفتند و جعفر را تعزیت و تهنیت گفتند و گفتند: همراه ما چندین نامه و مالی هست که بفرمایید نامه‌ها از چه کسانی می‌باشد و مال‌ها چه مقدار است تا تسلیم نماییم. جعفر برخاست و گفت: مردم از ما علم غیب می‌خواهند.

ابوالادیان می‌گوید: در آن حال خادم امام عسکری علیه السلام از جناب صاحب‌الامر علیه السلام بیرون آمد و گفت: نامه‌های فلان اشخاص با شما است و همیانی در نزد شما است که در آن هزار اشرفی هست و در بین آن هزار اشرفی ده اشرفی وجود دارد که روکش طلا دارد. قمی‌ها نامه‌ها و مال‌ها را تسلیم کردند و گفتند هر که تو را فرستاده است که این نامه‌ها و مالها را بگیری او امام زمان ما است و مقصود امام عسکری علیه السلام همین همیان بوده است.

جعفر کذاب بعد از آن که در این‌جا کاملاً رسوا شد، رفت به نزد معتمد خلیفه غاصب عباسی و این ماجرا را نقل کرد که من می‌خواستم بر جنازه برادرم نماز بخوانم. طفل آن چنانی آمد و مرا عقب زد و نماز جنازه را او خواند.

معتمد عباسی که کاملاً مراقب بود که اگر از امام عسکری علیه السلام پسری بیابد، او را به قتل برساند فوراً خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل، کنیز امام عسکری علیه السلام را گرفتند که آن طفل را نشان ما بده؛ ولی صیقل انکار کرد و برای آن که بدگمانی آن‌ها را از بین ببرد گفت من از امام عسکری بار دارم و بدین جهت

او را به نزد بن ابی الشّوراب قاضی سپردند که چون کنیز فرزندی بدنیا بیاورد او را بکشند؛ ولی خدایی که این جهان را پاینده نگه داشته می‌تواند حجّتی را زنده دارد. در این بین عبدالله بن یحیی وزیر معتصم مرد و صاحب الزّنج در بصره بر ضدّ معتمد قیام کرد. عبّاسیان به حال خود در ماندند و صیقل کنیز از خانه قاضی به خانه خود رفت و جان سالم به در برد.

غیبت مهدی علیه السلام

از اخبار معتبره استفاده می‌شود که صاحب الامر علیه السلام را دو غیبت می‌باشد: یکی غیبت صغری و دیگر غیبت کبری. غیبت صغری در اصطلاح شیعه به این می‌گویند که آن امام بزرگوار بعد از ولادت از دیده‌ها غایب بود، ولی چهار نفر به نوبت از جانب حضرتش سفارت و نیابت خاصه داشتند و بسیاری از افراد خیر به واسطه نواب خاصه به خدمت آن حضرت مشرف می‌شدند و تا این که آخرین نایب خاص ایشان جناب علی بن محمد سمري در سال ۲۲۹ هجری قمری از دنیا رحلت کرد و تا این زمان را غیبت صغری می‌نامند که جمعا هفتاد و چهار سال طول کشید و بعد از آن غیبت کبری آغاز می‌شود تا زمانی که به امر خدای عالم ظهور پیدا کند و عالم را پر از عدل و داد کند. در کتاب الغیبه شیخ طوسی رحمته الله حدیث اول، حدیث ۱۲۰، احمد بن ادریس از علی بن محمد تا برسد به مفضل بن عمر نقل می‌کند که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ أَحَدُهُمَا تَطَوُّلٌ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ قَتَلَ وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ ذَهَبَ حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَيَّ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نُقْرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَيَّ مَوْضِعُهُ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي بَلِيَ أَمْرَهُ، لِصَاحِبِ

الامر دو غیبت است که یک از آن دو غیبت به اندازه‌ای طول می‌کشد تا این که برخی می‌گویند مُرده و بعضی می‌گویند کشته شده و گروهی می‌گویند رفته است، تا این که از اصحابش بر عقیده به آن حضرت باقی نمی‌ماند، مگر تعداد اندکی، بر جایگاه صاحب الامر احدی اطلاع ندارد، حتی فرزندان آن حضرت و نه غیر آنها مگر مولایی که امر او را سرپرستی می‌فرماید (شاید مراد از این مولا پروردگار عالم باشد که فقط جایگاهش را می‌داند و بس).

در حدیث ۱۲۱ همان کتاب به همان سند از فضل بن شاذان نیشابوری از ابی بصر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: **لَا بُدَّ لَصَاحِبِ الْأَمْرِ مِنْ غُرْبَةٍ وَ لَا بُدَّ فِي غُرْبَتِهِ مِنْ قُوَّةٍ وَ مَا بَثْلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ؛**

صاحب الامر را چاره‌ای نیست از این که از مردم عزلت اختیار کند و در غیبت به سر ببرد و در عین حالی که در عزلت و غیبت به سر می‌برد از قدرت کافی برخوردار است و از این که همواره سی نفر (از ابدال) در خدمت ایشان است ایشان را وحشتی نیست.

حدیث سوم در این باره از کتاب *حديقة الشيعة* است که او از کشف الغمة مرحوم اربلی نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود نقل کرده که امام حسین علیه السلام فرمود:

در نهم از فرزندان من که مراد حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد از چند پیامبر سنت و نشانه خواهد بود؛ اما از نوح نبی طول عمر او و از ابراهیم مخفی بودن ولادت او و تنها و گوشه‌گیری از خلق و از موسی ترس از دشمنان و غایب بودن و از عیسی اختلاف مردم. چنان که بعضی گفته‌اند از مادر متولد نشده است. طایفه‌ای برآنند که فوت شده و جمعی را عقیده این است که به دار کشیده شده و از ایوب نبی فرج بعد از شدت و گشایشی بعد از گرفتاری و از یونس

رجوع و بازگشت بعد از غیبت و جوان شدن بعد از پیری و امّا از یوسف غیبتش از یاران و خویشان و پنهان بودن از برادران و معلوم نبودن احوالش بر پدرش یعقوب با وجود نزدیکی مسافت و امّا سنت جدّش خروجش به شمشیر و کشتن دشمنان خدا و رسول و برانداختن جبّاران و طاغیان و این که او را حقّ تعالی یاری می‌دهد به وسیله نصر بالرّعب یعنی ترس انداختن در دل دشمنانش و منصور بودنش به سبب شمشیر.

افسوس که عمری پی اغیار دویدیم	از یار بماندیم و به مقصد نرسیدیم
بس سعی نمودیم که ببینیم رُخ دوست	جان‌ها به لب آمد رُخ دلدار ندیدیم
ای حجت حق پرده ز رخسار برفکن	کز هجر تو ما پیرهن صبر دریدیم
ای دست خدا دست برآور که زدشمن	بس ظلم بدیدیم و بسی طعنه شنیدیم
شمشیر کجبت راست کند قامت دین را	هم قامت ما را که ز هجر تو خمیدیم
شاهها ز فقیران درت روی مگردان	بر درگهت افتاده به صد گونه امیدیم

* * *

طول عمر حضرت مهدی علیه السلام سنتی از نوح نبی علیه السلام

همان گونه که از فرمایش امام حسین علیه السلام آشکار شد، وجود مهدی علیه السلام تبلور سنت‌ها و روش‌های چندین پیامبر بزرگوار می‌باشد. پیامبرانی که تمام مسلمانان آن‌ها را قبول دارند و این سنت‌ها را در وجود آن‌ها تاریخ ثبت و ضبط نموده است.

اولین سنتی که در آن وجود پربرکت وجود دارد سنتی از نوح نبی - علی نبینا و آله و علیه السلام - است که همان طول عمر است در مورد طول عمر نوح نبی در کتاب البرهان جلد دوم ص ۸۴ هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن امام بزرگوار فرمود: نوح دوهزار و پانصد سال زندگی کرد. از این مدت هشتصد و پنجاه سال قبل از آنی بود که به رسالت مبعوث شود و نهصد و پنجاه سال در زمان رسالت و مشغول دعوت به راه خدا بود و دویست سال مشغول ساختن کشتی بود و پانصد سال بعد از آن که از کشتی نزول کرد و آب‌ها فرو نشست. شهرها آباد کرد و فرزندان خود را در آن‌ها ساکن گردانید.

ابن بابویه در کتاب الثبوة ذکر فرموده است که نوح علیه السلام دو هزار و پانصد سال زندگی کرد ملک الموت علیه السلام برایش گفت: یا شیخ الانبیاء دنیا را چگونه

یافتی؟ فرمود: دنیا را مانند خانه‌ای که دارای دو در باشد، یافتم از یکی وارد و از دیگری خارج شدم.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام روایت شده فرمود: نوح در سنّ دو هزار و پانصد سالگی بود. در آفتاب خوابیده بود. عزرائیل آمد که او را قبض روح کند. گفت: آن قدر به من فرصت بده که به سایه بروم. آنگاه برخاست که به سایه برود. گفت: تمام عمر من مانند آمدن اکنون از آفتاب به سایه است، ملک الموت او را قبض روح کرد و در نجف دفن نمود و وصایای خود را با آثار نبوت به فرزندش سام بخشید.

آری جناب نوح اولین رسولی بود که خداوند او را برای هدایت مردم فرستاد و نوح علم و صنعت و هنر را به مردم یاد داد و در حدود ده قرن مردم را به فضیلت و کمال دعوت نمود و برای نافرمانی بندگان خدا نوحه و زاری می‌کرد و به همین جهت او را نوح گفتند.

نوح چون پدر سالخورده علاقه‌مند به ملّیت و نوع دوستی بود که بالای سر حوض بایستد و بخواهد ماهیان را از آب متعفن گندیده نجات بخشد و به خود رنج و زحمت بدهد و آن زبان بسته‌ها از روی جهل و ضلالت از دست او فرار نماید.

حضرت نوح بالای دریای اجتماع بشری ۹۵۰ سال در دستگیری و هدایت مردم رنج برد و گریه و زاری نمود و صبر و شکیبایی نمود و تحمل و بردباری در مقابل ناسزاهای جاهلانه قوم نشان داد و باز هم آنها را دعوت به حقّ و یگانگی خداوند آفریننده عالم نمود باز هم نشیندند.

۹۵۰ سال کم نیست. کسی که در مدّت پنجاه سال با صبر و شکیبائی مردم را تبلیغ کند تمام قدرت و نیروی خود را در مبارزات اجتماعی از دست می‌دهد؛

اما جناب نوح ۹۵۰ سال با کفر و شکر و رذالت مبارزه کرد و مردم را به راستی و درستی و فضیلت و کمال دعوت کرد؛ ولی امت او نسل در نسل او را تکذیب کردند و نتیجه آن همه بدی طوفان و هلاک نصیب آنان شد.

از جمله افرادی که دارای عمری طولانی می باشند که هنوز هم زنده است، جناب خضر پیامبر است. علامه مجلسی در بحار الانوار از **عِلَلُ الشَّرَايِعِ** نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: خضر پیامبر مرسلی بود که خداوند او را مبعوث فرمود به سوی قومش. سپس او قومش را به سوی توحید و یگانه پرستی و اقرار به انبیا و رسولان و اقرار به کتاب هایش دعوت فرمود و نشانه (و معجزه او) آن بود که بر هیچ چوب خشک و زمین خشک نمی نشست، مگر آن که آن چوب و آن زمین سبز می شد و این که او را خضر نام شده به خاطر همین است و اسمش تالیا بن ملک کان بود.

و جناب شیخ طوسی در کتاب الغیبه از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود جای انکار نیست که خدای عزوجل برای صاحب الامر این قدر عمر طولانی مرحمت فرموده، همانطوری که برای نوح علیه السلام عمر طولانی مرحمت فرمود.

دومین پیامبر دراز عمر عالم که هنوز زنده است حضرت عیسی علیه السلام می باشد که در خلال آیه های ۱۵۸ و ۱۵۹ سوره نساء ماجرای بقتل نرسیدن و بالا بردن او را به سوی خودش چنین می فرماید:

﴿ **وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ بْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلْبَوْهُ وَلَكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا** * بل رفعه الله اليه ﴾ و هم از این رو که به دروغ گفتند ما مسیح بن مریم عیسی رسول خدا را کشتیم در صورتی که نه او را کشتند و نه به دار

کشیدند. لکن امر بر آن‌ها مشتبه شد و همانا آنانکه درباره او عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شک و تردید سخن گفتند و عالم به آن نبودند به طور یقین و شما مؤمنان بدانید که مسیح را نکشتند؛ بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد.

باری این آیات شهادت می‌دهد که عیسی علیه السلام کشته نشده و بالا برده شده است. روایات و احادیث بسیاری، دلیل بر زنده بودن عیسی علیه السلام و فرود آمدن از آسمان در عهد مهدی علیه السلام و نماز خواندن پشت آن بزرگوار است.

و مسلم در صحیح خود از زهیر بن حرب به اسناد خودش از نواس بن سمعان در ضمن حدیث طولانی در خلال قصه دجال می‌گوید: سپس عیسی بن مریم فرود می‌آید در نزدیکی مناره سفید در جانب شرقی شهر دمشق، در حالی که دو کف دست خود را بالای بال‌های دو ملک گذارده است.

البته این روایت صحیح مسلم، فقط در مورد فرود آمدن و زنده بودن عیسی علیه السلام آمده است و اما در مورد این که او پشت سر مهدی علیه السلام نماز می‌خواند روایات بسیاری است که از جمله آن‌ها این است که عالم بزرگوار علی بن عیسی اربلی در کتاب *کشف الغمّه فی معرفه الائمه* از ابوهریره روایت کرده که گفت پیامبر فرمود: **کیف انتم اذا انزل بن مریم فیکم و امامکم منکم**؛ چگونه خواهید بود زمانی که عیسی بن مریم فرود بیاید و حال آن که امام و پیشوای شما از خود شما باشد. گفته شده که این حدیث صحیح است و مورد اتفاق.

و در همان کتاب حدیث دیگری که جابر بن عبدالله انصاری گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود: **مدام طائفه‌ای از امت من برای حق می‌جنگد. سپس فرمود عیسی بن مریم فرود می‌آید، امیر آن‌ها (یعنی مهدی علیه السلام) می‌فرماید، بفرمایید با ما نماز بخوانید (یعنی برای ما امامت کند). عیسی می‌فرماید شما برخی بر برخی امیرید. این به سبب آن است که خدای عالم این امت را گرامی**

داشته و این حدیث با صراحت می‌رساند که عیسی علیه السلام حضرت مهدی را بر خود مقدم می‌دارد؛ یعنی پشت سرش نماز می‌خواند و این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده است.

در حدیث دیگر که مرحوم اربلی در کتاب **کشف الغمّه** جلد سوم از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: قائم از ما منصور خواهد بود به رعب برای او زمین درنور دیده شود و گنج‌های زمین برای او ظاهر شود و سلطنت او مشرق و مغرب را فرا بگیرد و حق تعالی دین خود را (در زمان او) بر همه دین‌ها غالب گرداند، اگر چه مشرکان نخواهند در زمین خرابی نباشد، مگر آن که آبادان شود تا این که در آخر این حدیث فرمود: **و ينزلُ روحُ الله عیسی بن مریم فیصلی خلفه؛** عیسی بن مریم فرود بیاید و پشت سرش نماز بخواند.

و در حدیث که علامه مجلسی در **بحار الانوار** از ابن عباس نقل می‌کند که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود: اوصیای من و حجّت‌های خداوند بر آفریدگان پس از من دوازده نفرند که اوّل ایشان برادرم و آخرین ایشان فرزندم می‌باشد و در آخر، همین حدیث دارد که فرمود او (یعنی مهدی) متوجه می‌شود که عیسی فرود آمده، مانند آن که آب از موی او می‌چکد. پس مهدی گوید جلو بایست و با مردم نماز بخوان. عیسی می‌گوید جز این نیست که این نماز برای تو بر پا شده. آن‌گاه او عقب سر فرزند من نماز می‌خواند. در دنباله این حدیث آمده است که مسیح علیه السلام نزدیکی سفیدی که بر در شرقی بیت المقدس است از آسمان فرود می‌آید یهودیان نزد او می‌آیند و می‌گویند: ماییم یاوران تو. او می‌گوید دروغ می‌گویید. سپس نصارا نزد او می‌آیند و می‌گویند ماییم یاوران تو او می‌گوید دروغ می‌گویید. یاوران ما آناند که هجرت کردند. یعنی اصحاب مهدی علیه السلام که از وطن‌های خود به سمت مهدی علیه السلام هجرت کردند. آن‌گاه به طرف

مجمع مسلمانان می‌رود و در آن‌جا که ایشان را می‌یابد. می‌بیند خلیفه ایشان با ایشان نماز جماعت می‌خوانند. وقتی که مسیح را می‌بیند عقب می‌ایستد. او می‌گوید ای مسیح خدا، با ما نماز بخوان. او می‌گوید بلکه تو جلو بایست و با یاران خود نماز بخوان که هر آینه خداوند از تو خوشنود می‌باشد و جز این نیست که من به سمت وزارت برانگیخته شدم نه برای امارت. سپس خلیفه مهاجرین با ایشان نماز می‌خواند.

و در مورد دراز عمرها، در بعضی از روایات آمده است که سلمان رضی الله عنه عیسی بن مریم را ملاقات کرده بود و در محضر مبارک پیامبر اسلام ایمان آورده و تا عهد علی رضی الله عنه هم زنده بود. و در روایت دارد که لقمان حکیم دراز عمرترین مرد عالم بود که می‌گوید سه هزار و پانصد سال در دنیا عمر کرد.

آری، این چند نمونه از دراز عمرها از آنانی که از خوبانند. اما از بدترین‌ها که عمر طولانی دارد یکی دجال و دیگری ابلیس است که هر دو زنده‌اند. یکی از علائم و نشانه‌های ظهور مهدی رضی الله عنه خروج دجال است که قصه‌اش در علائم ظهور مهدی خواهد آمد.

ولادت پنهانی حضرت مهدی علیه السلام سنتی از ابراهیم خلیل علیه السلام

در مورد ولادت جناب ابراهیم علیه السلام دارد که آذر عموی ابراهیم منجم نمرود بن کنعان بود. روزی به نمرود خبر داد که من از طریق نجوم کشف کرده‌ام که در این زمان مردی روی کار می‌آید که این دین را نسخ می‌کند و مردم را به دین دیگری دعوت می‌کند. نمرود گفت در چه شهری آن شخص ظهور می‌کند گفت در همین شهر (و منزل نمرود در کوشا بود). نمرود گفت: آیا آن مردی که می‌گویی هنوز از مادر متولد شده یا خیر؟ آذر پاسخ داد خیر، هنوز متولد نشده. نمرود گفت پس سزاوار است که بین زنها و مردها جدایی انداخته شود (تا نطفه آن مرد منعقد نشود)

دستور داد که ما بین مردان و زنان جدایی باشد.

تاریخ، پدر ابراهیم، خود از افسرانی بود که مأمور مردها بود که نگذارد به زنها نزدیک شود، ولی خواسته خداوند عمل شدنی و قدرت و حيله جباران در برابر اراده خداوند کاری نخواهد بود.

تا این که مادر ابراهیم که نامش ورقه و یا نونی دختر لاجج از تاریخ حامله و نطفه پاک و مطهر جناب ابراهیم علیه السلام منعقد گردید و این حمل به قدرت کامل

خدا مخفی بود و کسی نمی دانست که آن مکرّمه باردار است؛ مثل جناب نرجس که به مهدی علیه السلام حامله بود و حتی حکیمه خاتون هم نمی دانست.

مدّت حمل به سر آمد. ورقه از مردم و حتی از شوهر عزلت گزید و به غاری رفت و در آن جا جناب ابراهیم متولّد شد. مادر مهربان پسرش را در قماش پیچید و در داخل غار گذاشت و در غار را با سنگ بست و به خانه بازگشت. پروردگار در یک انگشت او شیر آفرید و در انگشت دیگر او عسل و جبرئیل علیه السلام انگشتان او را در دهنش نهاد و از آن تغذیه می کرد و مادر هم با همه عواطف مادری هر هفته یک بار بالای سر نوزاد خود می آمد و چون بیرون می رفت؛ سنگی در آن غار را می بست که هیچ چرنده و پرنده و انسانی نمی دانست این جا غاری است و مسکن یکی از برگزیدگان خدا می باشد. در اثر آن غذای خدادادی ابراهیم چنان رشد می کرد که در یک ماه مطابق یک سال پسران دیگر.

کتاب مواهب علیّه در این باره می نویسد: چون به سنّ پانزده ماهگی رسید همانند یک جوان برومند پانزده ساله بود، ورقه به ابراهیم گفت: به یاد داری که برایت گفته بودم دختری مرده آوردم و دفن کردم. آن دختر مرده نبود. پسری بود که الآن از رشد کافی برخوردار است. گفت پس آن را بیاور به نزد منم. ابراهیمی که در داخل غار متولّد شده بیرون غار و مخلوقات بیرون را ندیده بود. وقتی که به اتفاق مادر از غار بیرون آمد، چشمش به گله گوسفند افتاد که در صحرا مشغول چرا بود. گفت حتماً این ها را خدایی است. حتماً من هم خدایی دارم تا این که به دربار منم آمد و ابراهیم دید که منم روی تخت جلوس کرده و در یک طرف تخت، غلامان ماه رخسار و در طرف دیگر کنیزان زیبا صورت؛ اما خود منم بسیار زشت. ابراهیم روی به مادر کرد و گفت مادر این

کیست که مرا به دیدن او آورده‌ای؟ مادر (از روی تقیه گفت) این خدای همه است و این‌ها که می‌بینی مخلوقات این خداست. ابراهیم خنده مسخره‌آمیزی کرد و گفت: مادر اگر این خداست چرا خود را از همه زیباتر خلق نکرده معلوم است که این خدا نیست.

در کتاب تاریخ انبیا تا خاتم می‌نویسد که حضرت ابراهیم خلیل الله دوست خدا بود. او بزرگ جوانمردان بوده پیامبر خاتم فرمود: ابراهیم سید الفتیان (سردار جوانمردان) بود. به پیامبر اکرم عرض کردند: یا سید البشر. فرمود این مقام، مقام ابراهیم است. او سید البشر است و او ابوالضیفان یعنی پدر مهمان بود و مهمانداری که بدون مهمان هیچ غذا نمی‌خورد و گاهی دو میل راه می‌پیمود تا مهمانی پیدا کنند و با او غذا بخورد و یک روز آن قدر رفت تا به درختی رسید که آن را شجره مبارکه گفته‌اند که در قرآن مجید هم آمده است: **یوقد من شجرة مباركة.**

آری از خصایص ابراهیم این شد که خداوند نبوت را در نسل او قرار داد هفت هزار پیامبر از صلب او به وجود آمد. ابراهیم دعا کرد و عرض کرد: **واجعل لی لسان صدق فی الآخِرین**؛ خدایا برای من زبان صدق در آخرین قرار بده. در تفسیر این آیه دارد که مراد از لسان صدق همان ذکر خیر و نام نیک او بعد از هزاران سال است که از فوت او می‌گذرد. تمام ملت‌ها او را دوست دارند و او را به ذکر خیر یاد می‌کنند. او به رحمت خدا رفته اما ذکر خیر او زنده است و می‌بینیم که این دعای ابراهیم مستجاب گردید و چون ابراهیم علیه السلام مبتلا به بلا می‌شد به نام‌های محمد و آل او توسل می‌جست.

آمده است که جمال ابراهیم مانند جمال حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود. در همان کتاب آمده است که رسول خدا فرمود: هر کس می‌خواهد ابراهیم را ببیند در من

نظر کند. او سینه‌اش پهن و پیشانی‌ش بلند بود و در این که آن پیامبر خدا را خلیل می‌گویند چون بسیار سجده می‌کرد و بسیار صلوات بر محمد و آل محمد فرستاد و بسیار مهمان نواز بود و بسیار نماز می‌گذارد آن هم در نیمه شب‌ها. بنا به فرموده امام حسین علیه السلام همان طوری که ابراهیم مخفیانه متولد شد مهدی علیه السلام هم مخفیانه متولد شد. غیر از پدر و مادرش و غیر از جناب حکیمه، احدی خبردار نبود؛ چون بنی عباس شنیده بودند که امام دوازدهم شیعیان کسی است که سلطنت او عالم‌گیر می‌شود و جبّاران و ظالمان را از بین می‌برد و کاملاً در صدد این بود که این فرزندی که از مادر متولد شود او را به قتل برسانند؛ اما همان طوری که خدای مهربان ابراهیم را نجات داد و همان طوری که ابراهیم بر خلاف مردم عادی رشد می‌کرد، مهدی علیه السلام هم بر خلاف مردم عادی رشد کرد. همان طوری که ابراهیم هزاران سال است از دنیا رفته، اما ذکر خیرش در بین مردم زنده است، همان طور مهدی علیه السلام خودش غایب است اما نامش زنده است.

غایب بودن مهدی علیه السلام سنتی از موسی کلیم الله علیه السلام

از آیات سوره قصص استفاده می‌شود که موسی علیه السلام دید مردی از قبطیان مصر با یکی از دوستان و پیروان موسی در نبرد است (و آن مرد قبطی قصد کشتن دوست موسی را دارد) و قبطیان چنین عادت داشتند که آب و هیزم و مایحتاج دیگر خود را بر دوش بنی اسرائیل حمل می‌کردند و این مرد قبطی که با یکی از دوستان موسی درگیر بود، طبّاخ و آشپز فرعون بود که هیزم زیادی بر دوش آن اسرائیلی بار می‌کرد تا آن هیزم‌ها را به منزل او ببرد، ولی آن مؤمن بنی اسرائیل تحمل آن بار گران را نداشت. آن مرد قبطی ظالم او را زد و آزار داد. موسی علیه السلام سر رسید. تا چشم مؤمن اسرائیلی به موسی افتاد، صدای مدد خواهی او بلند شد و از موسی یاری طلبید تا او را از چنگال آن ظالم قبطی نجات بدهد. موسی علیه السلام مشتی بر طبّاخ فرعون وارد کرد که با آن یک مُشت کار او را ساخت و او به درک واصل شد.

خبر کشته شدن طبّاخ فرعون در شهر پیچید تا به گوش فرعون رسید و به غیر از فرعون کسی هم نمی‌دانست که قاتل طبّاخ فرعون کیست. فرعون می‌دانست که یکی از علائم ظهور و قیام موسی همین است که طبّاخی از او را

بکشد.

فرعون مامورین خود را برای دستگیری موسی گسیل داشت تا در هر جای که دستگیر کنند او را نزد فرعون بیاورند. فردای آن روز یا چند روز بعد، موسی علیه السلام دید همان کسی که روز گذشته از موسی طلب یاری می کرد، باز صدای ناله اش بلند است و از موسی طلب یاری می نماید تا او را از دست مرد دیگری که آن هم از قبطیان بود نجات دهد. از آیه ۱۹ سوره قصص برداشت می شود که باز هم موسی می خواست به یاری آن مرد بنی اسرائیل برخیزد، ولی آن مرد قبطی که هم دشمن موسی بود و هم دشمن آن مرد بنی اسرائیل، فریاد زد و گفت: ای موسی آیا می خواهی مرا به قتل برسانی همان طوری که روز گذشته دیگری را کشتی و تو نمی خواهی که اصلاح گر باشی؟ موسی علیه السلام غضبناک به سمت آن ها رفت. آن دو نفر هر دو ترسیدند. قبطی خیال کرد که موسی به قصد کشتن او می آید و اسرائیلی هم ترسیده بود که موسی برای تأدیب او می آید؛ چون موسی به او گفته بود که تو مرد گمراهی هستی.

از سخن آن مرد اسرائیلی مردم فهمیدند که قاتل مرد قبطی روز گذشته موسی بوده است؛ ولی فرعون می دانست که قاتل کیست. تصمیم گرفت که موسی را به قتل برساند خداوند. در آیه ۲۰ سوره قصص خبر داده است که موسی دید که مردی از دورترین نقطه شهر آمد. این مرد همان مؤمن آل فرعون بود و گفت: ای موسی قبطیان انجمن کردند که تو را به قتل برسانند. شما از این شهر بیرون بروید که من خیرخواه شمایم و این بود که موسی علیه السلام شهر مصر را با یک دنیا خوف و ترس پشت سر گذاشت که در آیه ۲۱ سوره قصص می فرماید: **﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾** موسی با شنیدن سخنان خیرخواهانه مؤمن آل فرعون در ترس و هراس از شهر مصر بیرون شد.

در حالی که با خود گفت: فرعون به من می‌رسد و مرا دستگیر می‌کند. شروع به دعا خواندن کرد و گفت: خدایا از شرّ ستمکاران، نجات مرحمت فرما.

موسی علیه السلام از آن شهر رفت و برای مدت نامعلومی از بنی اسرائیل و از قبطیان غیبت نمود، تا این که بعد از سال‌ها به مصر بازگشت و در حین بازگشتن از جانب خدا، مبعوث به پیامبری گردید. یوسف زهرا، مهدی صاحب الزمان علیه السلام هم به دستور پدرش امام حسن علیه السلام دور از چشم مردم زندگی می‌نماید و در حال غیبت به سر می‌برد تا آن که زمینه قیام آماده بشود و مانند موسی با مسئولیت امامت و رهبری جامعه اسلامی حاضر شود. همانطوری که موسی علیه السلام فرعون متکبر و فرعونیان را از بین برد و مستضعفان بنی اسرائیل را از چنگ ظالمانه فرعون نجات داد، مهدی علیه السلام نیز مظلومین و مستضعفین عالم را از شرّ متکبرین نجات خواهد داد و جهانی پر از عدل و داد به وجود خواهد آورد. و به فرموده امام حسین علیه السلام در مهدی ترس از دشمن و غیبت از مردم سنتی است از موسی کلیم.

ناگفته نماند که یک چیز دیگری نیز از موسی در نزد مهدی علیه السلام است و آن عصای موسی است. آن عصایی که ازدها می‌شد و به آن معجزه الهی بر فرعون پیروز گردید. این عصا هم داستان شنیدنی دارد و آن از این قرار است که بعد از آن که بنا شد موسی علیه السلام برای جناب شعیب پیامبر چوپانی کند تا در قبال آن یکی از دختران خود را به ازدواج موسی در بیاورد و این پیمان میان شعیب و موسی منعقد گردید، موسی برای چوپانی گوسفندان شعیب به صحرا رفت و کار آب که در آن سرزمین مانند سایر جاهای عربستان مشکل بود، به وسیله بازوان توانمند موسی آسان گردید و این مشکل حلّ شد. روزی شعیب علیه السلام که هفتاد عصا از پیامبران و انبیا به او به ارث رسیده بود و در یک حجره پنهان کرده بود، به موسی

گفت: برو در آن حجره و یک عصا از آن عصاها بردار که با آن گوسفندان را شبانی کنی. حضرت موسی داخل انبار عصاها شد و یک عصا انتخاب کرد و آن را برای چوپانی به دست گرفت و به نزد شعیب برگشت.

شعیب دید آن عصای آدم صفی الله است که از بهشت همراه آورده بود. به موسی گفت: این عصا را بگذار و عصای دیگری بردار. موسی آن را در محل خود گذاشت و باز دست برد همان عصا به دستش آمد. شعیب دانست که این ودیعه باید به دست موسی بیفتد.

علامه مجلسی در بحار الانوار به نقل از بصائر الدرجات از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: عصای موسی علیه السلام نخست مال حضرت آدم بود. سپس به شعیب و از او به موسی بن عمران رسید و فعلاً نزد ما است. راوی حدیث، محمد بن فیض، می گوید: آن عصا را دیدم. مثل روزی که آن را از درخت بریدند سبز بود و هر گاه با آن سخن بگویند صحبت می کند و این عصا فعلاً در نزد مهدی علیه السلام است.

تولد حضرت مهدی علیه السلام سنتی از عیسی علیه السلام

در حدیث، امام حسین علیه السلام فرمود: در نهمین از فرزندان من (که مراد حضرت مهدی علیه السلام می باشد) از چند پیامبر سنت و نشانه خواهد بود و از عیسی اختلاف مردم که گروهی برآنند که فوت شده و جمعی برآنند که بدار کشیده شده است.

در حدیث مفصلی، سدید در کتاب الغیبه شیخ طوسی رحمته الله از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: یهود و نصارا اتفاق دارند بر این که عیسی به قتل رسیده ولی خدای عزوجل آنها را تکذیب نموده که فرمود: **و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شُبّه لهم** نه عیسی را بقتل رساندند و نه بدار کشیدند و لکن امر بر مردم مشتبه شد.

هم چنین در مورد قائم که چون غیبتش به درازا می کشد، برخی می گویند: او اصلاً متولد نشده و برخی دیگر می گویند که متولد شده ولی مُرده و گروهی می گویند که یازدهم ما (یعنی امام عسکری علیه السلام) عقیم بوده و دسته ای می گویند که روح قائم در هیکل دیگری سخن می گوید.

به راستی یکی از آیات قدرت خدای بزرگ تولد عیسی علیه السلام است که بدون

پدر از مادری پاک، چون مریم علیها السلام متولد شد و در همان اوایل تولدش او را به پیامبری مبعوث فرمود و کتابی به نام انجیل برای او نازل فرمود. این عیسی خودش از آمدن مهدی خبر داده و یکی از یاران مهدی علیه السلام خواهد بود.

آقای عمادرزاده در کتاب تاریخ انبیا از آدم تا خاتم می نویسد:

چون جناب عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - بزرگ شد او را مادرش به مُعَلِّمی سپرد و با او شرط کرد بسیار به او بیاموزد و کم بزند (گویا در آن زمان کتک زدن به اطفال رایج بود). معلم گفت: بگو ابجد. عیسی فرمود: معنی ابجد چه باشد؟ معلّم که شاید خود نمی دانست باز گفت: بگو ابجد عیسی فرمود: تا معنای ابجد را ندانم نمی گویم. او را تهدید کرد و ارباب نمود تا این که مادرش مریم رسید. عیسی گفت: ای مادر این معلّم هیچ به سفارش تو توجه نکرد و پرسید: چه طور؟ گفت: تو گفته بودی او را بسیار چیز بیاموز و اندکی بزن. او مرا بسیار می زند و اندکی نمی آموزد. آنگاه عیسی رو به معلّم کرد و گفت می دانی معنی ابجد یعنی چه؟ معلّم گفت نه تو بگو عیسی علیه السلام فرمود: الف ابجد الله است. و ب بقای حقّ است و ج جمال وی است و دال دلالت و راهنمایی وی. معلّم که این سخن را از کودک شنید گفت: ای مریم او را بپر که مردم بروند از او چیزی یاد بگیرند. عیسی علیه السلام بعد از مدتی رسماً مردم را دعوت به تبتوت خود نمود و در بین قبیله بنی اسرائیل آمد و فرمود: ای مردم من از جانب خداوند به سوی شما رسول و پیامبرم. سخن مرا بپذیرید و اطاعت امر خدا کنید و در حقّ من بد مگویید که خداوند مرا با معجزات بسیار برای هدایت شما فرستاده است. گفتند: چه معجزه و آیاتی آورده؟ فرمود: از گل صورت مرغی درست می کنم و در آن بدمم. به اذن خدا پرواز می کند. گفتند: چگونه؟ فوراً از گل مرغی ساخت و در آن دمیده. فوراً پرواز کرد گفتند: دیگر چه داری؟ فرمود نابینای مادرزاد را بینا می کنم

و کسی که مبتلا به مرض برص و پیسی باشد علاج می‌کنم و این‌ها علامت پیامبری من است. گروهی به او ایمان آوردند و عده‌ای گفتند: کارهای سحر است. حضرت عیسی علیه السلام هر روز مردم را به دین حق دعوت می‌کرد و آیات انجیل را بر آن‌ها می‌خواند تا به آسمان عروج کرد.

باز هم در احوالات این پیامبر بزرگوار آمده است که زمانی که عیسی در اراضی اردن بود روزی خطاب شد: ای عیسی من تو را حفظ می‌کنم و مقامت را بلند می‌نمایم و تو را به سوی خود بالا می‌برم و تو را از لوث کفر و پلیدی کفار پاک و منزّه می‌دارم؛ چون این کلمات را شنید، به حواریون خود گفت: عزم دارم که به طرف بیت المقدس بروم و این سخن را گفت و از اراضی اردن به سمت بیت المقدس هجرت فرمود و بسیاری از پیروان او به دنبال او روان شدند تا در بین راه هر مرد کور و پیس که می‌آمد او را به امر خدا شفا می‌داد.

چون به نزدیک اورشلیم رسید عیسی به حواریون گفت: بروید به سمت آن قریه که پیش روی شماست. و در آن‌جا خر ماده با کُرّه‌اش را خواهید دید. آن‌ها را به نزد من بیاورید.

حضرت عیسی علیه السلام تا آن روز سوار چهارپا نشده بود. حواریون آن حیوان را نزد رهبر خود آوردند. حضرت عیسی علیه السلام جامه‌های خود را بالای آن حیوان گسترد و سوار شد. با گروهی دیگر به بیت المقدس آمدند. چون خبر ورود عیسی به اورشلیم رسید، مریضان و کوران خدمتش رسیدند و شفایافتند.

تاریخ انبیا از آدم تا خاتم می‌نویسد: در آن‌جا برخی پرسیدند: یا رسول الله، ما را خبر ده که سرانجام عالم کی و چگونه خواهد بود. حضرت عیسی فرمود: شما را خبر دهم که پس از من پیامبری خواهد آمد که نام او احمد است و یکی از فرزندان او حجت خدا بر خلق خواهد بود و او روزی قیام می‌کند که

زمین پر از ظلم و ستم است و او بساط عدل و داد می‌گستراند و من در زمان او از آسمان فرود خواهم آمد و ظهور من علامت قیامت باشد. بدانید که بسیاری به نام من ظهور کنند. اگر بگویند مسیح در صحرا و یا رواق یا جای دیگر است باور نکنید.

مردی از عیسی سؤال کرد دشوارترین چیزها چیست

گفت عیسی را یکی هشیار سر	چیست در هستی ز جمله صعب‌تر
گفتش ای جان صعب‌تر خشم خداست	که از او دوزخ همی لرزد چو ماه
گفت از این خشم، خدا چی بود امان	گفت ترک خشم خویش را اندر زمان
کظم غیض است ای پسر خطّ امان	خشم حق بار آورد در کش امان

* * *

فرج بعد از شدت مهدی علیه السلام سنتی از ایوب نبی علیه السلام

ایوب علیه السلام نَسَبش به عیص بن اسحاق می‌رسد. خداوند او را به نبوت برگزید اموال و اولاد زیادی خداوند به او مرحمت فرمود. شغل او گوسفندداری و پرورش مواشی بود و لذا از جهت این کار خداوند برکتی برای او مرحمت فرمود. گفته می‌شود که این پیامبر بزرگوار هزاران گله گوسفند و شتر و گاو داشت و پانصد الاغ برای حمل محصولات. هر چه بیشتر خداوند به او می‌داد، او شکر و سپاس در مقابل نعمت کرده در عبادت و بندگی خدای عالم بی‌قرار بود.

طبق روایتی که در کتاب *علل الشرایع* از امام صادق علیه السلام نقل شده: ابلیس در آن زمان به آسمان‌ها راه داشت. وقتی که دید عمل ایوب را بالا می‌برد، بر ایوب حسد برد و عرض کرد: خداوندا اگر ایوب شکرگزاری و عبادت تو را می‌کند، برای این همه نعمت است که در اختیار او قرار داده‌ای و اگر این نعمت‌ها را از او بگیری دیگر تو را عبادت نخواهد کرد. سپس مرا بر دنیای او مسلط گردان. خطاب رسید تو را بر دنیای او مسلط گردانیدم. ابلیس

هم برای ایوب چیزی از دارایی اش را باقی نگذاشت و حتی فرزندان ایوب را نیز از بین برد.

در تاریخ آمده است که چهارشنبه آخر ماه محرم یکی از غلامان ایوب آمد و گفت: جماعتی از اشرار غلامان شما را کشتند و گاوهایی را که به آنها سپرده بودید به غارت بردند. هنوز سخن او تمام نشده بود که غلام دیگری آمد و گفت: ای ایوب، آتش عظیمی از آسمان فرود آمد و همان دم همه چوپانان و گوسفندان شما را بسوخت. در این گفتگو بود که غلام سومی آمد. گفت: گروهی از سواران کلدانی و سرداران پادشاه بابل آمدند. ساریانان را کشتند و شترانت را به غارت بردند و در این اثنا مردی گریبان چاک زده، خاک بر سر ریخته، شتابان و هراسان وارد شد و گفت: ای آقای من، امروز فرزندانانت به خوردن غذا مشغول بودند که ناگهان سقف بر سر آنها فرود آمد و همه مُردند.

باری حضرت ایوب علیه السلام تمام این اخبار را شنید و صبر نمود و بردباری پیشه کرد. سر بر سجده حق تعالی نهاده عرض کرد: ای آفریننده شب و روز، برهنه به دنیا آمدم و برهنه به سوی تو می آیم. پروردگارا، تو به من عطا فرمودی و تو باز پس گرفتی. بهر چه کنی خشنودم.

تو را خواهم، نخواهم نعمتت گر امتحان خواهی

در رحمت به رویم بند و درهای بلا بگشا

* * *

شیطان که دید ایوب در برابر از دست آن همه مال و اولاد بی صبری نمی کند و شکر هم می نماید، گفت: پروردگارا، ایوب مال و اولاد را برای خود می خواست و اگر برابر جان او مسلط کنی تا با بلایی چند رنجورش سازم، دیگر دامن صبر و شکیبایی و شکر از دستش می رود. خطاب شد: ای شیطان، غیر از

چشم که آیات ما را به ببیند و گوش که ندای حق را بشنود و زبان که شکر ما را بگوید و دلش که یاد ما را داشته باشد، تو را بر همه اعضایش مسلط کردم، تا بدانی که ایوب زبان به ناسپاسی نگشاید.

ایوب علیه السلام از این جهت نیز مورد امتحان الهی قرار گرفت. چنان دچار تب گردید که گوشت بدن او از شدت حرارت سوخت و او صبر می کرد و آخر صبر هم پیروزی است.

صبر درختی بود از تلخ و تیز	میوه شیرین دهد آن قند ریز
صبر یکان لعل و گهر پرورد	بر به صدف لؤلؤ تر پرورد
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند	که بر اثر صبر نوبت ظفر آید

* * *

و در تاریخ، صبر ایوب، مثل شد.

بعد از آن که ایوب علیه السلام در امتحان الهی پیروز شد، پروردگار تمام نعمت‌ها و دارایی‌ها و حتی فرزندان او را که از او گرفته بود، به او برگردانید تا آن که ملکی را به نزد او فرستاد و دستور داد که پایش را بر زمین بزند. چون پایش را بر زمین زد، چشمه آبی از زیر پایش جوشیدن گرفت. پس ملک ایوب را در آن آب شستو داد. بدن او سلامت خود را باز یافت و بلکه سالم‌تر گردید.

در احوالات این پیامبر صبور آمده است که در خلال تمام این بلاها پیوسته شاکر و سپاس‌گزار درگاه حق بود و سخنی که برخلاف بردباری و سپاسگزاری او باشد از دهانش خارج نشد و حرفی که گله و شکایتی در آن باشد از وی شنیده نشد. خدای تعالی نیز در عوض و چنان که در قرآن کریم فرموده، گذشته از نعمتهای بزرگ و جاویدان آخرت، در دنیا نیز اموال و اولاد او را باز گردانید.

در بعضی از روایات آمده است که در اثر بیماری بدن او متعفن شد. مردم از او اظهار تنفر می‌کردند و حتی از عبدالله بن عمر نقل شده که گفت: ایوب دو برادر داشت و آن دو به دیدن او آمدند و از دور به تماشای او ایستادند؛ چون از شدت تعفن بدن آن حضرت، قدرت نزدیک شدن به او را نداشتند. در این وقت یکی از آن دو برادر به دیگری گفت: اگر ایوب را خدایش دوست می‌داشت به این بلا دچارش نمی‌کرد. باید گفت که واقعیت این است که بلا و گرفتاری برای پیامبران و اولیای خدا مسلم است؛ اما این که خداوند پیامبران خود را تا این اندازه گرفتار کند که مورد نفرت قرار بگیرند؛ قابل قبول نیست.

مرحوم صدوق - رضوان الله تعالی علیه - روایتی را در کتاب خصال از امام باقر علیه السلام نقل کرده که امام باقر علیه السلام فرمود:

همانا ایوب هفت سال بدون گناهی دچار بلا شد. پیامبران الهی گناه نمی‌کنند؛ زیرا آن‌ها معصومند و پاکیزه و مرتکب گناه صغیره و کبیره نمی‌شوند. سپس فرمود: ایوب در تمام این بلاها که بدان مبتلا گردید، هیچ‌گاه بدنش متعفن نگردید و قیافه‌اش زشت نشد و خون از بدنش خارج نشد و مورد تنفر بینندگان واقع نشد. کرم به بدنش نیفتاد. خدا با همه پیامبران و اولیای گرامی خود در بلا و گرفتاری آن‌ها این گونه رفتار نمی‌کند و این که مردم از آن حضرت کناره می‌گرفتند، به سبب فقیری و ناتوانی حال او بود، زیرا مردم از مقامی که وی نزد خدا داشت و فرج و گشایشی که به دنبال داشت بی‌خبر بودند.

بنا به فرموده امام حسین علیه السلام، در مهدی فرج بعد از شدت، سنتی است از ایوب نبی. مهدی علیه السلام تمام این ظلم‌ها و ناهنجاری‌ها و ظلم‌ها و مظلوم‌کشی‌ها را می‌بیند؛ مخصوصاً مصیبت‌هایی که بر پدران بزرگوارش وارد شد. چون از جانب

پرودگار اجازه قیام ندارد، سخت برایش طاقت فرسا است؛ اما جز صبر چاره ندارد. باید صبوری را پیشه کرد که تا فرجی حاصل شود که حاصل شدنی است؛ ولی مردم از فضائل و مقام مهدی علیه السلام در نزد خداوند چیزی نمی دانند. و از فرج و گشایشی که به دنبال این غیبت طولانی برای او و شیعیانش نصیب خواهد شد خبر ندارند.

بازگشت بعد از غیبت حضرت مهدی علیه السلام سنتی از یونس علیه السلام

از جمله پیامبرانی که در قرآن مجید از او یاد شده، جناب یونس بن متی است که در سوره انبیا درباره او می‌فرماید: ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذُهِبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

* فاستجبنا له و نجیناه من الغم و كذلك نجی المؤمنین *

ذَا النُّونِ لقب جناب یونس است و نون اسم آن ماهی است که در شکم او زندانی گردید. در این آیه می‌فرماید: ذَا النُّونِ رفت، در حالی که غضبناک بود (یعنی غضبناک بر قومش بود که چرا ایمان نیاوردند) او یقین داشت که بر او رزقش را و یا درباره او قضا و قدر خود را جاری نمی‌سازیم یا درباره او اعمال قدرت نمی‌نماییم. سپس در ظلمات و تاریکی‌ها ندا نمود که نیست خدایی غیر از تو و تو از هر عیب و نقص منزّه و مبرّایی؛ لکن من از ستمکاران بر نفس خود می‌باشم. سپس ما دعایش را مستجاب کردیم و از غم نجاتش دادیم و هم چنین نجات می‌دهیم مؤمنین را از غمها در صورتی که دعا کند و مرا بخواند.

در احوالات حضرت یونس علیه السلام آمده است: وقتی که یونس در کشتی نشست و کشتی به راه افتاد، هنگامی که در وسط دریا رسید، خداوند ماهی

عظیمی را فرستاد تا راه بر کشتی و کشتی نشینان بگیرد؛ چون چشم یونس بر آن ماهی افتاد، جای خود را عوض کرد. در عقب کشتی قرار گرفت. ماهی هم دوری زد. آمد برابر یونس قرار گرفت، در حالی که دهان باز کرده و سر از آب بیرون نموده بود. سرنشینان کشتی چون آن حالت را دیدند، گفتند: در بین ما گناهکاری هست. باید آن گناهکار را پیدا نموده و به دریا افکنیم، تا دیگران از هلاک نجات یابند و این بود که برای شناختن گناهکار متوسل به قرعه شدند و قرعه به نام یونس افتاد. او را گرفتند و در میان دریا انداختند. ماهی هم او را بلعید و از سر راه کشتی به کناری رفت. بنابر روایتی سه بار قرعه کشیدند و هر سه بار به نام یونس اصابت کرد.

وقتی که یونس در شکم ماهی قرار گرفت به ماهی خطاب شد که یونس را هضم نکن که ما او را طمعہ تو قرار ندادیم و بلکه شکم تو را زندان او ساختیم و بنابراین ما شکم تو را معبد بندهام یونس قرار دادیم، همانطوری که قرآن مجید می فرماید: **فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت**؛ یونس در آن ظلمات لا اله الا انت گفت.

آری ماهی یونس را در تاریکی های دریا فرو می برد و می گردانید. خدا می داند که در این مدت بر یونس چه گذشت. چه پناه دهنده ای جز پناه بی پناهان می توانست یونس را پناه دهد؟ یونس علیه السلام که خود معلّم مکتب توحید بود و مرشد مردم به سوی درگاه خدای یکتا، روی نیاز به درگاه خالق بی نیاز برده و از روی تضرّع عرض کرد: ای خدای سبحان، معبودی جز تو نیست و من از ستمکاران به نفس خود هستم. خدای تعالی نیز دعای او را مستجاب کرد و از گرداب اندوه و غم نجاتش داد و ماهی را مأمور کرد تا او را که به حال بیماری افتاده بود، به ساحل دریا بگذارد.

در تفاسیر آمده وقتی که ماهی یونس را به ساحل افکند، همانند جوجه بی‌بال و پری بود که قدرت و رمقی در بدن او نمانده بود. خدای تعالی درخت کدو را برای او رویانید تا یونس از سایه آن استفاده نماید و بزی کوهی را مأمور کرد که به نزد وی برود تا یونس از شیر او استفاده نماید و بنوشد. چندی نگذشت که آن درخت کدو خشکید. یونس برای آن گریست. خدای تعالی بدو وحی کرد: تو برای خشک شدن درختی گریه می‌کنی؛ ولی برای صد هزار مردم یا بیشتر که درخواست هلاکت کردی نمی‌گریی.

بعد از آن که قوای جسمانی خود را باز یافت، دوباره از جانب خداوند مأموریت یافت تا به نزد قوم بازگردد و در نزدیکی شهر به چوپانی رسید که نشسته بود. از او شیر خواست. چوپان گفت به حق خدای یگانه که، تا یونس از میان ما رفته است برکت از سرزمین ما رفته و این حیوانات خارهای خشک می‌خورند و شیر ندارند. یونس پرسید: شما قسم خوردید. معلوم می‌شود که موحد و یگانه پرست می‌باشید. چوپان گفت: پس از عذاب (که دفع شد) همه ما به خدای یگانه عقیده داریم و در جستجوی یونس هستیم. یونس گفت: یکی از این گوسفندان را نزدیک بیار. چوپان گوسفندی را نزدیک یونس آورد. یونس دست بر پشت گوسفند کشید. پستانش پر از شیر شد. چوپان گفت: حتماً تو یونس هستی. همان لحظه دوان دوان خود را به شهر رسانید و مژده داد که حضرت یونس را یافتیم. مردم از او استقبال کردند، در حالی که یونس شاداب و با نشاط و جودش از قبل معلوم می‌شد.

و آری بازگشت امام زمان مهدی علیه السلام بعد از غیبت طولانی و مورد استقبال گرفتن سنتی است از یونس علیه السلام آن طوری که امام حسین علیه السلام فرمود.
در بحار الانوار از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: قائم ما کسی است که

وقتی ظهور کند به سنّ پیرمردان و به صورت جوانان است و بدن نیرومند دارد؛ به طوری که اگر دست به طرف بزرگ‌ترین درختان زمین ببرد، قادر است که آن را از بیخ برکند و چنانچه در کوه‌ها بانگ زند، سنگ‌های سخت و باصلابت از هیبت صدای رعد آسایش خرد شود. عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست. او چهارمین از فرزندان من است. خداوند زمانی که مصلحت می‌داند او را از نظرها غایب می‌گرداند. سپس او را آشکار ساخته به وسیله وی زمین را پر از عدل و داد می‌کند. پس از آن که پر از ظلم و ستم شده باشد.

پنهان بودن حضرت مهدی علیه السلام سنتی از یوسف صدیق علیه السلام

یوسف علیه السلام چهل سال از پدر و خانواده خود غایب بود. با آن همه نزدیکی کنعان و مصر، یعقوب علیه السلام و برادران از احوال یوسف اطلاع نداشتند. بعد از چهل سال که به وصال هم رسید چهل سال دیگر زندگی خوبی با هم داشتند. از حدیث^(۱) امام حسین علیه السلام استفاده نمودیم که غیبت و دوری از مردم و پنهان بودن و مخفی بودن فقط اختصاص به مهدی علیه السلام ندارد؛ بلکه برخی پیامبران قبل نیز مدتی از قوم خود غایب بودند.

کجایی ای سر و جانم فدایت باد مهدی جان

به قربان تو جان عالم ایجاد مهدی جان

چه کم کرده ز لطفت خسرو اگر با ولای خود

دل ویرانه ما را کنی آباد مهدی جان

به هر جا بنگرم بینم پریشان خاطری از غم

کشد از دل به صد ماتم همه فریاد مهدی جان

۱- در این فراز از حدیث امام حسین علیه السلام زیاد اطاله کلام نمی‌دهم و شما را سفارش می‌کنم که کتاب «سرگذشت یوسف صدیق یا صدیق یوسفها» اولین تألیف بنده را مطالعه فرمائید که در آن جا کاملاً مطلب را شرح داده‌ام

که‌ای داد آفرین دیگر بیرون آی از حجاب غیب

که خون شد قلب ما از کثرت بیداد مهدی جان

بیا که مادرت زهرا شده آزرده دل ز اعدا

به غمخواری بیا او را نما امداد مهدی جان

به فصل نوجوانی مادرت را از جفا کشتند

به زیر خاک غم شد با دل ناشاد مهدی جان

* * *

قیام با شمشیر و کشتن دشمنان توسط مهدی علیه السلام

سنتی از پیامبر خاتم صلوات الله علیه

در این که مهدی علیه السلام همانند جدّ بزرگوارش مسلحانه در برابر دشمنان اسلام قیام می‌کند و آنها را از بین می‌برد شکی نیست. ولی باید یک نکته را از یاد نبریم و آن این که کشتن با شمشیر و نابود کردن آنان بعد از آن است که به وسیله تبلیغ و دعوت برادرانه و منصفانه به راه راست هدایت نشوند. در هیچ جا علی علیه السلام به دستور پیامبر در آغاز کافران را نکشت. بلکه نخست خود وجود پیامبر با آن رفتار کریمانه مردم را به اسلام دعوت کرد و اگر از هیچ راهی هدایت آنها ممکن نبود شمشیر علی علیه السلام به سراغشان می‌رفت.

بعضی از قلم به دستان مزدور و دشمنان اسلام و قرآن می‌نویسند: **الاسلام تحت السیف** اسلام در زیر شمشیر نشو و نما نموده است. این یک افترای محض می‌باشد.

رسول گرامی اسلام صلوات الله علیه سیزده سال در مکه با بیانات دل‌نشین و رفتار خوب مشرکین و سرداران کفر را به اسلام دعوت فرمود؛ ولی آن‌ها اسلام را که نپذیرفتند و از هیچ‌گونه اذیت و آزار مسلمانان خودداری نکردند. در تمام غزوات و جنگ‌ها آتش جنگ ابتدا از طرف کفار شعله‌ور می‌شد و تمام همت آنان این بود که پیامبر اسلام را از بین ببرند و اسلام را ریشه‌کن نمایند.

مهدی علیه السلام مطابق فرموده امام حسین علیه السلام، مانند جدش با شمشیر دشمنان را از بین می‌برد. این بعد از آن است که آن‌ها از هیچ قانون و منطق متابعت نمی‌کنند. در روایاتی که قبلاً ذکر شد آمده است که مهدی علیه السلام از سرزمین انطاکیه، تورات و انجیل دست نخورده را خارج می‌کند و برای یهود و نصارا نشان می‌دهد. آن‌ها اقرار می‌کنند که این همان تورات و انجیل واقعی است و از آن طریق حقیقت اسلام را ثابت می‌نماید. عده زیادی ایمان می‌آورند و مسلمان می‌شوند.

مهدی علیه السلام با آن‌ها هیچ‌گونه جنگ نخواهد داشت؛ ولی آن‌هایی که اسلام را نپذیرند و دست از ظلم و تعدی بر ندارند با شمشیر مهدی علیه السلام و یاران جان برکف او کشته می‌شوند. در این که مهدی علیه السلام مانند جدش با شمشیر قیام می‌کند، علامه مجلسی رحمته الله علیه در بحار الانوار می‌نویسد که احمد بن فارسی ادیب می‌گوید: طائفه‌ای در قبیله همدان به نام بنی راشد سکونت داشتند. همه شیعه اثنی عشری بودند و پیرو مذهب جعفری. من از آن‌ها سؤال کردم: علت این که در قبیله همدان فقط آن‌ها شیعه می‌باشند چیست؟ (در حالی که تمام آن قبیله اهل سنت بودند) یکی از پیرمردان آن‌ها که او را مرد صالح و خیر اندیش دیدم. گفت علت آن این است که جد ما راشد که طائفه ما به او منسوب است سالی به زیارت بیت الله الحرام رفت. بعد از مراجعت نقل کرد که هنگام بازگشت از حج چند منزل را که در بیابان پیمودیم تمایل پیدا کردم که از شتر فرود بیایم و قدری

پناه راه بروم آنگاه پائین آمدم و چندان پیاده راه رفتم که خسته شدم. ناچار گفتم اندکی می‌خوابم و هنگامی که دنباله کاروان رسید برمی‌خیزم؛ ولی آن قدر خوابیدم که حرارت آفتاب بیدارم کرد. چون برخاستم کسی را ندیدم و از این جهت به وحشت افتادم نه راه را می‌شناختم و نه اثری از کاروان نمایان بود. این جا است که باید توکلّی به خدا کرد و از صدق دل خود را به خدا سپرد و خداوند هم می‌فرماید: **و من یتوکل علی الله فهو حسبه؛** هر کسی توکل بر خدا کند خداوند او را کفایت می‌کند.

ناچار توکلّ بر خدا نمودم و گفتم به هر جا که خدا بخواهد می‌روم. می‌گویند هنوز چندان نرفته بودم که خود را در سرزمین سبز و خرم دیدم. مثل این که به تازگی باران باریده بود و زمین آن خوش‌بوترین زمین‌ها بود. در وسط این سرزمین قصری دیدم که مانند برق شمشیر می‌درخشید. گفتم ای کاش می‌دانستم که این قصر از کیست که تاکنون آن را ندیده و وصف آن را نشنیده‌ام. پس به طرف قصر رفتم. وقتی که به در قصر رسیدم دیدم دو نفر پیش خدمت سفیدپوست ایستاده‌اند. سلام کردم. به بهترین وجه جواب دادند و گفتند بنشین که خیری به تو روزی نموده است. سپس یکی از آن‌ها برخاست و به درون قصر رفت و اندکی توقف کرد. آنگاه بیرون آمد و به من گفت برخیز و به درون قصر بیا. وقتی که وارد قصر شدم دیدم قصری است که بهتر و روشن‌تر از آن ندیده‌ام. پیش خدمت رفت به طرف پرده اطاقی و آن را بالا زد و به من گفت به اندرون بیا. من هم به اندرون رفتم. دیدم جوانی در وسط اطاق نشسته و شمشیر بلندی که نزدیک سر وی بود بالای سرش آویخته‌اند. جوان مانند ماه شب چهارده بود که در تاریکی بدرخشید. من سلام کردم و او نیز با لطیف‌ترین کلام و بهترین بیان جواب داد و سپس فرمود: می‌دانی من کیستم؟

گفتم: نه به خدا قسم. فرمود: من قائم آل محمد هستم. من همان کسی هستم که در آخر الزمان با این شمشیر قیام می‌کنم و زمین را پر از عدل و داد می‌کنم. هم چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد. سپس من افتادم و صورت به خاک مالیدم. فرمود: این کار را مکن و سر بردار. تو فلان از اهل همدان نیستی؟ گفتم: آری ای آقای من. فرمود: میل داری به سوی کسان خود برگردی؟ گفتم: ای آقا میل دارم آن‌ها را ببینم و آنچه خدا به من موهبت فرموده به آن‌ها مژده دهم. در این هنگام با دست مبارک اشاره به پیش خدمت کرد و او هم دست مرا گرفت و کیسه‌ای به من داد و بیرون آمدیم. چند قدمی که رفتیم چشمم به سایه‌ها و درخت‌ها و مناره مسجدی افتاد. پیش خدمت به من گفت: آیا این شهر را می‌شناسی؟ گفتم: نزدیک شهر ما شهری است به نام استاباد که این شهر شبیه آن است. گفت: این همان استاباد است. برو که به منزل می‌رسی. وقتی که به اطراف خود نگاه کردم او را ندیدم. سپس وارد شدم و کیسه را باز کردم. دیدم چهل یا پنجاه دینار در آن است. سپس به همدان آمدم و کسان خود را جمع کردم و آنچه دیده بودم برای آن‌ها نقل کردم و تا موقعی که دینارها را داشتیم همواره خیر و برکت به ما روی می‌آورد.

حسن تو می‌برد دل از زاهد زمانه

زیرا که هست حسنت از حسن حق نشانه

ناهید از خجالت سر بُرده در گریبان

از ترس ماه گردون بیرون شود شبانه

تا چند انتظارت مشکل کشند یاران

بیرون بیا ز پرده ای دلبر یگانه

جاری نما به گیتی تو سیل عدل و احسان

از بیخ و بُن تو برکن بنیان ظالمانه

کاخ ستمگران را با خاک کن تو یکسان

بر پای کن به جایش آن خرگه شهانه

* * *

صالح می‌سراید

ای خسرو کون و مکان جان‌ها به قربانت بیا

یا حضرت صاحب زمان جان‌ها به قربانت بیا

ای نور چشم مرتضی ای یادگار مصطفی

ای زاده خیرالنساء جان‌ها به قربانت بیا

ما سر بفرمان توایم بالله پریشان توایم

ریزه‌خور خوان توایم جان‌ها به قربانت بیا

ای نور چشم فاطمه در اضطراب و واهمه

بنگر محبانت همه جان‌ها به قربانت بیا

صبح محبان شام شد هنگام ننگ و نام شد

خار از جفا اسلام شد جان‌ها به قربانت بیا

ای کاروان سالار ما ای قافله سردار ما

آخر تویی دلدار ما جان‌ها به قربانت بیا

دست من و دامان تو چشم من و احسان تو

صالح شود قربان تو جان‌ها به قربانت بیا

* * *

ای امام زمان

روز ازل سرشته از عشق تو گل ما
ز آنرو بیرون نخواهد شد مهرت از دل ما
ما جز به مهر رویت میلی به کس نداریم
هر چند نیستی تو یک ذره مایل ما
ای مهر عالم آرا از گوشه بیرون آی
تا پرتوی بیفتد بر تیره محفل ما
یا آن که خاک ما را بر باد نسیتی ده
یا خود بریز آبی بر آتش دل ما

ای حجت بن الحسن العسکری

تا یکی ای مظهر حیّ قدیم	باشی اندر پرده غیبت مقیم
عاشقانت تا یکی در انتظار	جلوه کن ای نور پاک کردگار
انتظارت قلب ما را آب کرد	فرقت تو منع خورد و خواب کرد
چون توئی روح و امام و خلق جسم	جسمها بی روح مانده در طلسم
تا یکی باشی چو خور زیر سحاب	جلوه‌ای کن سر برآر ای افتاب
گر تو از دین پرده رُخ سازی عیان	این جهان پیر می‌گردد جوان

* * *

نَوَاب اربعه

حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت صغری چهار نفر نایب خاص داشتند که از جانب حضرتش منسوب می شدند. این بزرگواران بدون واسطه به محضر مبارکش مشرف می شدند و رابط بین امام و شیعیان بود و به همین وسیله بعضی از بزرگان دیگر نیز می توانستند خدمت امام زمان علیه السلام مشرف بشوند و بعد از درگذشت چهارمین نفر توقیع حضرتش به نام دیگری شرف صدور نیافت؛ یعنی نیابت خاصه قطع شد و از آن تاریخ به بعد غیبت کبری آغاز و نیابت عامه آغاز گردید.

نخستین نایب مهدی علیه السلام

اولین فرد، از چهار نفر عثمانُ العمری است. نام این بزرگوار عثمان و نام پدرش سعید و کنیه اش ابو عمر است. چون خداوند او را پسری مرحمت فرمود، او را عمرو نام گذاشت و به او می گفتند: ابو عمرو؛ یعنی پدر عمرو. گفته می شود که امام حسن عسکری علیه السلام به او فرمود. نمی شود که یک نفر نامش عثمان و کنیه اش ابو عمرو باشد. او کنیه اش را تغییر داده و به او عمری می گفتند.

او را عسکری می‌گفتند، چون با امام حسن عسکری علیه السلام در سامرا در یک پادگان نظامی زندانی بودند. به او سمان هم می‌گفتند چون روغن فروش بود و به او زیات هم می‌گفتند، چون روغن زیتون می‌فروخت و تجارت زیت داشت. این شغل را برای آن برگزیده بود که بدان وسیله و تحت پوشش روغن فروشی واسطه میان مردم و امام عسکری علیه السلام باشد و هنگامی که شیعیان وجوهات خود را به او می‌دادند، او آنها را در داخل ظرف‌های روغن جامی داد و به خدمت امام عسکری علیه السلام می‌رساند.

عثمان العمری شیخ جلیل القدری بود. در بزرگواری او همین بس که سه نفر از امامان شیعه را خدمت کرده و آن امامان بزرگوار علیهم السلام این مرد بزرگوار را نایب خاص و واسطه بین خود و شیعیان قرار داده بودند. این مرد از آغاز زندگی‌اش در خدمت امام هادی علیه السلام یازده سال خدمتگزار بود. بعد از امام هادی در خدمت امام عسکری علیه السلام بود، تا زمانی که امام عسکری علیه السلام به شهادت رسید. حضرت مهدی علیه السلام او را به نیابت خود برگزید.

عثمان بن سعید العمری از قبیله بنی اسد بود و امام هادی علیه السلام نص بر عدالت و امانت او فرموده بود و به علاوه نایب خاص مهدی علیه السلام بود از جانب امام هادی و امام عسکری علیهم السلام نیز وکالت داشت و قبر شریفش در جانب غربی بغداد در کوچه‌ای است نزدیک سرایه و دارالحکومه.

علامه مجلسی رحمته الله در بحار الانوار به نقل از کتاب الغیبه شیخ طوسی در مورد سُفرا و نوابی که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام مورد مدح و تمجید قرار گرفته می‌فرماید: اول آنان عثمان بن سعید العمری است که امام هادی و امام عسکری علیهم السلام او را به نیابت از خود منصوب فرموده بود. از حضرت هادی علیه السلام در مورد او روایت شده که فرمود: هر سخنی که او از برای شما بگوید از جانب من

گفته و هر چه او برای شما ادا کند از جانب من ادا نموده و از امام حسن عسکری علیه السلام در مورد او روایت شده که فرمود: این شخص مورد وثوق و اعتماد من است، هم در ایام زندگی ام و هم بعد از مرگم و هر چه که او برای شما (شیعیان) بگوید از جانب من گفته و هر چه که او به سوی شما ادا کند از جانب من ادا نموده است.

هنگامی که امام عسکری علیه السلام به شهادت رسید، عثمان بن سعید العمری در غسل دادن و مراسم تکفین و تدفین آن حضرت حاضر بود و توقیعاتی که از ناحیه امام زمان علیه السلام خارج می شد، به وسیله این مرد و پسرش محمد بن عثمان به سوی شیعیانش می رسید.

به گفته مرحوم ملا محمد هاشم خراسانی در *مُتَخَبُ التَّوَارِيخِ* این مرد کتاب‌هایی در علم فقه طبق آنچه که از امامان بزرگوار شنیده بود، تالیف کرده است. بعد از ارتحال این مرد بزرگوار به نقل مرحوم کلینی توقیعی از ناحیه مقدسه حضرت حجت علیه السلام برای پسرش ابی جعفر محمد بن عثمان در مورد تعزیت و تسلیت گفتن پدرش بدین صورت خارج گردید:

أَنَا اللَّهُ وَ آتَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ وَ رِضًا بِقَضَائِهِ عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا وَ مَاتَ حَمِيدًا فَرَحِمَهُ اللَّهُ وَ الْحَقَّةُ بِأَوْلِيَائِهِ فَلَمْ يَزَلْ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِهِ سَاعِيًا فِيمَا يَقْرِبُهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم. در برابر امرش تسلیم و در برابر قضایش راضی می باشیم. پدرت سعادت‌مندانه زندگی کرد و خداپسندانه مُرد. خدایش رحمت کند و به اولیا و موالیش ملحق فرماید. او کاملاً در کارش جدیت می کرد و در چیزی که او را به خدا نزدیک کند کوشا بود.

در بخش دیگری از توقیعی می فرماید: خداوند برای تو در برابر این مصیبت اجر جزیل و پاداش نیکو مرحمت فرماید. مصیبت‌دار شدی و ما هم

مصیبت دار شدیم. مفارقت او (پدرت) تو را به وحشت و اضطراب انداخت و ما را هم به وحشت انداخت. خداوند او را در آن جایی که منتقل شده مسرور سازد. از خوشبختی او این بود که خداوند فرزندی مانند تو به او روزی فرمود که بعد از او جانشین او باشی و در کارش قائم مقام او.

دومین نایب

دومین نایب خاص مهدی علیه السلام مرد بزرگواری بود که نامش محمد کنیه اش ابو جعفر و لقبش عمری اسدی فرزند برومند نایب اول حضرت حجت علیه السلام بود. او را هم مثل پدرش، عسکری و هم زیات می گفتند. در ایام زندگی پدرش عثمان بن سعید در محضر مبارک امام عسکری علیه السلام کسب فیض می کرد. بعد از گذشت حدود نیم قرن، نایب منحصر به فرد حضرت حجت علیه السلام بود و از طریق این مرد بزرگوار معجزات زیادی از حضرت حجت علیه السلام ظاهر گردید. همان طوری که بوسیله او توقیعات زیادی از آن امام غایب خارج گردید. این مرد متواضع در خانه کوچکی بدون خادم و حاجب زندگی می کرد. برایش گفته شد آیا صاحب الامر را دیده ای؟ فرمود: آری و آخرین بار او را در کنار خانه کعبه دیدم که دعا می کرد و عرض می کرد: انجزلی ما وعدتني؛ خدایا چیزی را که به من وعده فرموده ای وفا فرما. و قال رأيتُه صلواتُ الله عليه متعلقاً باستارِ الكعبة في المتسجار و هو يقول اللهم انتقم بي من اعدائك

محمد بن عثمان عمروی گفت: صاحب الامر علیه السلام را دیدم در حالی که در باب مستجاز آویخته بود (یعنی در آن نقطه ای که دیوار خانه کعبه برای ورود فاطمه بنت اسد به داخل خانه کعبه شکافته شد) و عرض کرد: پرودگارا، به وسیله من از دشمنانت انتقام بگیر. محمد بن عثمان گفت: صاحب الامر در هر

سال بدان موسم (گویا موسم حج در صحرای عرفات مرادش باشد) در بین مردم حاضر می‌شود او مردم را می‌بیند و می‌شناسد و مردم او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.

علی بن احمد دلال قمی می‌گوید: وارد شدم بر ابی جعفر محمد بن عثمان دیدم جلو رویش تخته گذاشته و نقاشی آیات قرآنی را بر او نقش می‌کند و در اطراف آن نام‌های ائمه اطهار علیهم‌السلام را نقش می‌کند. گفتم: یا سیدی، این تخته چه چیز است؟ گفت این مال قبر من است که بر او تکیه نمایم. من همه روزه داخل قبر می‌شوم و یک جزء از قرآن در آن تلاوت می‌کنم. سپس دست مرا گرفته و قبرش را به من نشان داد و گفت: چون فلان روز از فلان ماه و فلان سال بیاید، من از دنیا می‌روم و در این قبر دفن می‌شوم و این تخته هم با من خواهد بود.

علی بن احمد دلال می‌گوید: من تاریخش را نوشتم. منتظر بودم ببینم در آن روز این امر واقع خواهد شد یا نه. سپس در همان روز ابو جعفر محمد بن عثمان العمری دوّمین نایب خاصّ حضرت حجّت علیه‌السلام از دنیا رحلت فرمود. درود خدا بر او باد.

سوّمین نایب

سوّمین نایب خاصّ حضرت مهدی علیه‌السلام حسین بن روح است. نام مبارکش حسین کنیه‌اش ابوالقاسم بن روح بن ابی بحر و لقبش نوبختی است که منسوب به نوبخت از عواملی فارس می‌باشد. ابتدای کارش با ابی جعفر محمد بن عثمان العمری نایب دوّم امام بود که ناظر بر املاک محمد بن عثمان و اسرار او را برای بزرگان شیعه می‌رسانید و جناب ابو جعفر محمد بن عثمان قبل از وفاتش بر نیابت خاصّه او از جانب صاحب الامر علیه‌السلام تصریح کرده بود و به وسیله این مرد

توقیع‌های زیادی شرف صدور یافته بود.

جماعتی از ابی محمد هارون بن موسی روایت نموده که گفت: خبر داد مرا ابو علی محمد بن همام از این که ابو جعفر محمد بن عثمان العمروی قبل از وفاتش ما را جمع کرد و ما بزرگان شیعه و افراد سرشناس شیعه بودیم. سپس برای ما فرمود: اگر برای من حادثه و مرگ پیش آمد کار (نیابت خاصه صاحب الامر علیه السلام) مربوط به ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است. من (از جانب صاحب الامر علیه السلام) مأمور شدم که او را بعد از خودم در جای خودم قرار دهم. سپس شما به او مراجعه کنید و کارهای خود را به او واگذارید.

در روایت دیگری، هنگامی که مرض ابو جعفر محمد بن عثمان العمروی شدت گرفت، بزرگان شیعه در نزد او اجتماع کردند و برایش گفتند: اگر حادثه رخ داد کدام شخص در جای شما خواهد بود. او برای ما گفت: این ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی قائم مقام من است و سفیری بین شما و صاحب الامر علیه السلام می‌باشد و وکیل و ثقه و امین است. در کارهای خود به او مراجعه کنید و در امور خود به او اعتماد کنید. من به این کار مأمور شدم و این مأموریتم را ابلاغ کردم. حسین بن روح آدم فاضل و مورد اعتماد بود و دو نفر از موثقین یافت نمی‌شد که درباره او اختلاف داشته باشد. این مرد به اندازه‌ای مورد اعتماد بود که ابوسهل نوبختی می‌گوید: اگر حُجّت خدا در زیر دامن او باشد و حسین بن روح را با مقراض‌ها مقراض کنند دامنش را بر نخواهد داشت.

بحار الانوار از کتاب الغیبه شیخ طوسی نقل کرده که مشایخ و بزرگان شیعه شک نداشتند که اگر حادثه از برای جناب محمد بن عثمان عمروی پیش بیاید و او از دنیا برود قائم مقام او جعفر بن احمد بن مقبل خواهد بود یا پدرش از بسیاری خصوصیتش که با جناب محمد بن عثمان داشتند؛ حتی آن که در آخر

عمرش طعامی نمی خورد مگر آنچه در منزل جعفر بن احمد یا پدرش بپزند و جناب جعفر بن احمد فرمود: در وقت رحلت محمد بن عثمان حاضر بودم و نزد سرش نشسته بودم و با او صحبت می کردم و ابوالقاسم حسین بن روح در نزد پاهای او نشسته بود. جناب محمد بن عثمان در آن حالت به من توجه کرد و فرمود که من مأمور شدم که وصیت کنم با ابی القاسم حسین بن روح و او را خلیفه خود نمایم. سپس من از نزد سر محمد بن عثمان برخاستم و دست جناب حسین بن روح را گرفتم و او را بالای سر جناب محمد بن عثمان نشاندم و خود سمت پاهایش نشستم. این مرد بزرگوار، یعنی حسین بن روح، ۲۱ سال نیابت خاصه امام زمان علیه السلام را به عهده داشت و در سال ۳۲۶ در ماه شعبان از دنیا رحلت کرد و قبر شریفش در بغداد در آخر کوچه، در وسط بازار عطاران قرار دارد.

گفته می شود که حسین بن روح عاقل ترین مردم نزد شیعه و سنی بود. اهل تسنن هم او را تعظیم می کردند و او خیلی تقیه می کرد؛ حتی آن که به ایشان گفتند: غلام دربان تو معاویه را دشنام داد. آن غلام را از خدمت خود عزل کرد و بیرونش نمود.

چهارمین نایب

چهارمین نایب خاص حضرت مهدی علیه السلام نامش علی و لقبش سمری و کنیه اش ابوالحسن بود. هر چند که درباره این مرد بزرگوار نص خاص از امامان معصوم علیهم السلام نداریم ولی به چند دلیل می توانیم بگوئیم که او نایب خاص امام زمان علیه السلام می باشد.

دلیل اول اتفاق کلمه شیعه بر این که ایشان نایب خاص است. از زمان قدیم تا حال تمام علمای شیعه بر این که علی سمری چهارمین نایب خاص امام

زمان علیه السلام می باشد، اتفاق دارند.

دلیل دوم این که بر دست او توقیعات زیادی از ناحیه مقدسه خارج شده است که آن‌ها دلالت بر سفارت و نیابت خاصه ایشان می کند.

دلیل سوم این که حسین بن روح سومین نایب خاص، در مورد او توصیه کرد و حسین بن روح مقامش بالاتر از آن است که چنین کار بزرگی را بدون دستور صاحب الامر علیه السلام انجام دهد.

دلیل چهارم این که خروج توقیع از ناحیه مقدسه که دلالت بر این می کرد که با وفات او دوره غیبت صغری به پایان می رسد و دوره غیبت کبری شروع می شود. این توقیع دلالت بر این دارد که او مانند سه نفر دیگر نایب خاص و سفیر مخصوص مهدی علیه السلام می باشد.

مدت سفارت و نیابت او از سال ۲۲۶ یعنی سال وفات حسین بن روح تا سال ۳۲۹ است که در همین سال در نیمه شعبان به رحمت الهی واصل گردید. متن این توقیع را مرحوم اربلی در جلد سوم کتاب کشف الغمّه ذکر کرده است. شش روز قبل از وفات او از ناحیه مقدسه توقیعی بر دست شریف او خارج گردید که دلالت بر آن می کرد که دوره غیبت صغری به پایان می رسد و این که به احدی در مورد نیابت خاصه وصیت نکند و این که او از آن روز تا شش روز دیگر می میرد. همین طور هم شد. روز ششم در آستانه ارتحال قرار گرفت. به او گفته شد که وصی شما کیست؟ گفت: **لِلَّهِ امْرٌهُو بِالْغَه**، و از دنیا رحلت کرد و قبر شریفش در بغداد مزار معروف دوستان است.

وکلاى حضرت مهدى علیه السلام

آری این چهار نفر نَوَاب خاصه امام زمان علیه السلام را که در زمان غیبت صغری

نیابت خاصه داشتند همه می‌شناسند این بزرگواران عنوان سفارت داشتند یعنی اینان کسانی بودند که بدون واسطه با امام زمان علیه السلام ملاقات می‌کردند و امانتهای مردم را به امام علیه السلام می‌رساندند و سئوالهای مردم را بخدمت امام تقدیم و جواب را از شخص امام می‌گرفتند و اینان شخص امام را دیدند.

وکلائی امام زمان علیه السلام آنانی بودند که شخصاً به حضور امام نمی‌رسیدند. با سفیر و نایب امام ملاقات می‌کردند. آنها با یک واسطه به محضر مبارک امام می‌رسیدند.

معلوم است که وجود این وکلا برای تسهیل کار مردم خیلی خوب بود. چون همه مردم نمی‌توانستند به دیدار نواب خاصه و سفیران امام برسند. مشکلات و سئوالها یا امانتهای خود را به نزدیک‌ترین وکیل امام می‌رسانیدند و آن وکیل امانتها را به خدمت نایب خاص امام تقدیم می‌کردند. به علاوه این وکلا برای مردم خوب و برای خود نواب خاصه کار را آسان می‌کردند؛ چون یک نفر سفیر و نایب خاص نمی‌تواند از شرق تا غرب عالم به مشکلات مردم برسد سفیران امام تا حدودی از مردم پوشیده بودند و نمی‌خواستند که شناخته شوند تا از شرّ خلفای جور در امان باشند.

عالم بزرگوار شهید سید حسن شیرازی در کتاب کلمة الامام المهدی

۲۳ نفر از وکلائی امام زمان علیه السلام را نام می‌برد:

۱ - حاجز بن یزید که ملقب به وشاء می‌باشد

مرحوم کلینی به سند خود از محمد بن الحسن کاتب محروزی روایت می‌کند که محروزی گفت: من دویست دینار همراه نامه به وسیله حاجز به خدمت امام زمان علیه السلام فرستادم و رسید آن پول برایم رسید.

محروزی می‌گوید: نزد من هزار دینار بود و من دویست دینار را به نزد

حاجز فرستادم. توقیع از ناحیه مقدسه خارج شد که این جمله مبارکه در آن نوشته بود: **ان اردت ان تُعاملَ احداً فعليك بابي الحسن الاسدي بالرّي**؛ اگر خواسته باشی با کسی معامله کنی، یعنی به وسیله او امانتی برای ما بفرستی، بر تو باد که به ابی الحسن اسدی که در ری سکونت دارد مراجعه کنی.

آری جناب جاجز از وکلای ناحیه مقدسه بود؛ چون از قبال ناحیه مقدسه توثیق شده بود و وسیله رسیدن امانات مردم بود. او تا آخر عمر شریف خود بر وکالت ناحیه مقدسه ثابت قدم ماند و انحراف پیدا نکرد.

۲- ابی الحسن الاسدی

دومین نفر از وکلای امام مهدی علیه السلام است. در توقیعیش آمده است: **ان**

اردت ان تُعاملَ احداً فعليك بابي الحسن الاسدي بالرّي

۳- محمد بن ابراهیم مهزیار اهوازی

سومین نفر از وکلای امام مهدی علیه السلام محمد بن ابراهیم مهزیار اهوازی است که ابن طاووس او را از وکلای امام مهدی علیه السلام شمرده است. در توقیع رفیع آمده است: **قد اقمناك مقام ابيك فاحمدالله**؛ تو را در جای پدرت برپا داشتم. سپس خدای را سپاس گزاری کن.

ناگفته نماند که مهزیاری‌های اهواز در ارادت به امام مهدی علیه السلام مشهورند، مانند مردم یمن که در زمان حیات امیرالمؤمنین علیه السلام به محبت و ولایت امیرالمؤمنین و شیعه آن امام مشهورند.

۴- احمد بن اسحاق قمی

چهارمین نفر از وکلای امام زمان علیه السلام احمد بن اسحاق قمی است که از اصحاب خاص امام حسن عسکری علیه السلام بود و امام عسکری علیه السلام او را به ولادت مهدی مژده داد.

۵- قاسم بن علاء آذربایجانی

پنجمین نفر از وکلای امام مهدی علیه السلام قاسم بن علاء از اهل آذربایجان است. شیخ صدوق و ابن طاووس رحمتهما این مرد بزرگوار را از وکلای ناحیه مقدسه می دانستند. این مرد بزرگوار یک صد و هفت سال عمر کرد. او امام هادی و امام عسکری علیهما السلام را ملاقات کرده بود. توقیعات مهدی علیه السلام لاینقطع به وسیله ابوجعفر عثمان عمروی و بعد از آن به وسیله ابوالقاسم حسین بن روح رحمتهما برایش می رسید.

مرحوم شیخ طوسی در کتاب الغیبه و مرحوم راوندی در کتاب خرایج حدیث طولانی در جلالت قدر و منزلت این مرد شریف ذکر نموده اند که از جمله امام مهدی علیه السلام قبل از ارتحال این مرد، برایش هفت پارچه برای کفن فرستاد و او را خبر داده بود که چهل روز بعد از رسیدن کفن از دنیا رحلت می نماید. روز چهلم از دنیا رحلت کرد.

این که امام زمان علیه السلام برای او هفت پارچه برای کفن فرستاده بود دلیل بر عظمت او می باشد؛ چه این که غالباً بر سه پارچه کفن اکتفا می شود و از جمله فضائل او این که بعد از ارتحال او مهدی علیه السلام به فرزندش تسلیت گفت و در توقیعی فرمود: **قد جعلنا اباك اماماً و فعاله لك مثلاً؛** پدرت را برای تو پیشوا قرار دادم و رفتار او را برای تو الگو.

انتظار ظهور مهدی علیه السلام

یکی از عبادات پر ثواب انتظار ظهور مهدی علیه السلام است. انتظار ظهور مهدی یعنی انتظار پیروزی آل محمد صلی الله علیه و آله؛ یعنی انتظار برقراری حکومتی بر پایه عدل و قسط و بر چیده شدن ظلم و بیدادگری.

و حالا که در نظر دارم در این مورد با شما منتظرین مقدم مبارک مهدی علیه السلام صحبت کنم چنان مناسب دیدم که ابتداءً مقداری از روایاتی که در فضیلت انتظار ظهور آن حضرت از زبان مبارک پیامبر و سایر ائمه معصومین علیهم السلام ذکر شده است را ذکر کنم و بعداً ببینم انتظار چه معنی دارد و بعد از آن اثرات سازنده و نتایج انتظار چه خواهد بود و این که منتظرین ظهورش در زمان انتظار چه وظیفه دارند و چه باید بکنند.

و اما در مورد احادیث و روایاتی که در این موضوع زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر امامان بزرگوار ما شرف صدور یافته در اصول کافی از پیامبر اکرم نقل شده که فرمود: **افضل اعمال امتی انتظار الفرج**؛ بالاترین اعمال امت من انتظار فرج است. و در همان کتاب می فرماید: **افضل العبادة انتظار الفرج**.

کتاب الزام الناصب به نقل از بحار الانوار از امام سجاد علیه السلام روایت نموده که

فرمود: من ثبت علی ولایتنا فی غیبة قائمنا اعطاهُ الله عزوجل أجر الف شهید من شهداء بدر و أحد؛ کسی که در زمان غیبت قائم ما بر ولایت ما ثابت قدم بماند، خدای عزوجل برای او عطا می کند پاداش هزار شهید از شهدای بدر و احد را. باز هم در کتاب بحار الانوار از امام سجّاد علیه السلام روایت شده که امام سجّاد علیه السلام فرمود: تمتد الغیبة بولی الله الثانی عشر من اوصیاء رسول الله یا ابا خالد إنّ اهل زمان غیبتهم القائلین بامامته المنتظرین لظهوره افضل اهل کلّ زمان لانّ الله اعطاهم من العقول و الأفهام و المعرفة ما صارت به الغیبة عندهم بمنزلة المشاهدة و جعلهم فی ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بین یدی رسول الله بالسيف اولئك المخلصون حقاً و شیعتنا صدقاً و الدعاة الی دین الله سرّاً و قال: انتظر الفرج من اعظم العباده؛

غیبت، به دوازدهمین وصی از اوصیای رسول الله ادامه پیدا می کند. ای اباخالد، به درستی که مردم زمان غیبت او، آنهایی که قائل به امامت او و منتظرین ظهور آن وجود مبارک باشند، بهترین اهل زمان اند؛ چون خداوند به آنان از خرد و فهم و معرفت به اندازه ای بخشیده است که قائم در نزد آنان در حال غیبت همانند حضور می باشد. (یعنی عقیده آنان به حضرت قائم در حال غیبت با عقیده ایشان در حال حضور قائم فرق ندارد.)

و خدای عالم آنها را در آن زمان به منزله پیکارگران و جهاد کنندگان در پیشگاه پیامبر عظیم الشان اسلام با شمشیر قرار داده است. آنان حقیقتاً که رستگاران و به راستی که شیعه مایند و دعوت کنندگان به سوی دین خداوند در پنهان و آشکار. در پایان فرمود: انتظر فرج از بزرگترین عبادات است.

در بحار الانوار ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: طوبی لمن یتمسک بامرنا فی غیبة قائمنا فلم یزغ قلبه بعد الهدایة فقلت له: جعلک فداک

و ما طوبیٰ؟ قال: شجرةٌ فی الجنة اصلها فی دار علی بن ابی طالب و لیس من مؤمنٍ
إلا فی داره غصّ من اغصانها و ذلك قولُ الله عزّوجلّ طوبیٰ لهم و حسن مآب

خوشا به حال کسی که چنگ بزند به امر ما در زمان غیبت قائم ما. بعد از آن
که هدایت یافت دلش را چرکین نکند. ابو بصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم:
طوبیٰ چیست؟ فرمود: درختی است در بهشت که بیخ و ریشه آن در خانه علی
بن ابی طالب است و هیچ خانه مؤمنی نیست، مگر این که شاخه‌ای از شاخه‌های
آن درخت در آن خانه باشد. این است قول خدای عزّوجلّ که فرمود طوبیٰ لهم و
حسن مآب که مژده‌ای است برای بهشتیان.

در کتاب کمال الدین، باب ۳۲، حدیث ۵۴، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند
که امام صادق علیه السلام فرمود: طوبیٰ لشیعۀ قائمنا المنتظرین لظهوره فی غیبه و
المطیعین له فی ظهوره اولئک اولیاء الله لاخوف علیهم و لا هم یحزنون؛

خوشا به حال شیعه قائم ما، آن‌هایی که انتظار ظهورش را می‌کشند و بعد
از ظهورش فرمانش را اطاعت می‌کنند. آنان اولیای خدایند که نه بر آنان خوف و
ترس است و نه آنان محزون می‌شوند.

در بحار الانوار نقل نموده که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کاش برادرانم
را ملاقات می‌کردم. ابوبکر و عمر گفتند: آیا ما برادران شما نیستیم که به شما
ایمان آورده‌ایم و همراه شما هجرت کردیم؟ رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود شما ایمان
آوردید و هجرت کردید. دو مرتبه آن دو نفر سخن خود را تکرار کردند که ما
برادران شما نیستیم؟ فرمود: شما اصحاب منید و لکن برادران من بعد از شما
می‌آیند. به من ایمان می‌آورند و مرا نصرت و یاری می‌دهند و مرا تصدیق
می‌نمایند، در حالی که مرا ندیده‌اند. ای کاش برادرانم را ملاقات می‌کردم.

و همانند این حدیث باز هم در بحار الانوار آمده است که رسول اکرم

فرمود: **يا علي وَاَعْلَمُ اَنَّ اعْظَمَ النَّاسِ يَقِينًا قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لِمَ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ وَحُجِبَ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةُ فَأَمَنُوا بِسِوَايِ عَلِيٍّ بِيَاضٍ؛**

ای علی، بزرگ‌ترین مردم در یقین، قومی است که در آخر الزمان می‌باشند. پیامبر خود را ندیده و حجت‌های خداوند از آنان غیبت نموده‌اند. به وسیله نوشته ایمان آورده‌اند.

و به راستی که شیعیان این زمان که هم از دیدار جمال مبارک رسول خدا محروم ماندند و هم حجت بالغه خدا در این زمان از دیدشان غایب است بوسیله همین آیات مبارکه قرآنی و احادیث پیشوایان دین به مقدسات دینی ایمان آورده‌اند.

در این روایات، کلمه انتظار به چشم نمی‌خورد ولی به دلالت التزامی مطلب را ثابت می‌نماید.

ابن طاووس در کتاب **ارزشمند الطرائف** نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:
طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ طُوبَى لِلْمُقِيمِينَ عَلَيَّ مَحَبَّتَهُمْ اُولَئِكَ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللهُ فِي كِتَابِهِ وَ قَالَ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ. ثُمَّ قَالَ اللهُ تَعَالَى: اُولَئِكَ حِزْبُ اللهِ اِلا اِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ؛

مرحوم سید بن طاووس در شأن نزول این حدیث شریف می‌فرماید:
حافظ و خواجه کلان در **ینایع المودة** از مناقب خوارزمی از جابر بن عبد الله انصاری نقل می‌کند که مردی از یهود (به نام جندل بن جنادة بن جبیر) خدمت رسول خدا مشرف شد. بعد از آن که آن یهودی از مسائلی راجع به توحید و یگانه پرستی سؤال کرد و جواب‌هایی شنید، شهادتین گفت و مسلمان شد. آن گاه عرض کرد: شب گذشته در عالم خواب، خدمت موسی بن عمران رسیدم. به من فرمود: **اسلم علی ید محمد خاتم الانبیاء و استمسک اوصیائه؛** بر دین محمد

خاتم پیامبران اسلام بیاور و به اوصیای بعد از او تمسک جوی. جُندل گفت: خدا را شکر می‌کنم که مرا به دین اسلام مشرف فرمود. اینک بفرما اوصیای شما چه کسانی هستند که به آنها تمسک بجویم؟ حضرت فرمود: اوصیای من دوازده نفرند. جُندل گفت: درست است من هم در تورات چنین یافته‌ام. ممکن است نام‌های آنها را برای من بیان فرمایید؟ پیامبر بزرگوار اسلام فرمود: **اولهم سید الاولیاء و ابو الأئمة علی ثم ابناه الحسن و الحسین؛** اول آنها سردار اولیا و پدر امامان، علی و سپس دو پسر او حسن و حسین‌اند و تو این سه نفر را ملاقات می‌کنی. آن گاه عمرت به آخر می‌رسد، در وقتی که زین العابدین متولد می‌گردد و آخرین زاد و توشه تو از دنیا شیر خواهد بود. سپس به آنها تمسک کن. مبادا جهالت و نادانی تو را مغرور نماید. (جندل) عرض کرد: من در تورات و کتاب‌های انبیا اسم علی و حسن و حسین را به نام ایلیا و شبر و شبیر دیده‌ام. تمنا دارم اسامی بقیه را هم بیان فرمایید. پیامبر اکرم، پس از آن که نام‌های نه تن از امامان بعد از حسین را با لقب‌های آنها بیان نمود، فرمود: **نهمین آنها محمد مهدی، قائم و حجت غایب می‌شود.** پس از آن ظهور می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، هم چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد. سپس فرمود:

طوبی للصّابرين فی غیبتہ طوبی للمُقیمین علی محبتهم اولئک الذّین و صفهم الله فی کتابه و قال هدی للمتّقین الذّین یؤمنون بالغیب ثمّ قال الله تعالی:
اولئک حزبُ الله الا انّ حزب الله هم الغالبون؛

خوشا به حال آنانی که در زمان غیبت مهدی، صبر می‌کنند. خوشا به حال آنانی که باقی ماندگان در حجت آنها است آنها هستند که خداوند در قرآن مجید توصیف فرموده که اهل تقوی کسانی هستند که ایمان به غیب می‌آورند (مراد غیبت آن حضرت است) آنها **حزب الله** و بدانید که **حزب خدا** غالب

است.

مرحوم علامه سید بن طاووس در پایان این قسمت می‌فرماید: کتابی دیدم به روایت نصر بن علی جهضمی به نام تاریخ اهل البیت من آل رسول الله و این کتاب درباره اسامی امامان دوازده گانه از آل محمد علیهم السلام بود.

ناگفته نماند که این آقای نصر بن علی جهضمی از علمای بزرگ اهل سنت و استاد بخاری و مسلم است که پیشوای محدثین سنیان بوده است. خطیب در تاریخ بغداد از وی مدح بلیغ نموده. کتاب تاریخ موالید تألیف اوست. او از اهل بصره بوده و در روزگار متوکل ملعون صدمات زیادی دیده است. روزی از علی بن جعفر که وی از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام روایت نموده او از پدرش همین طور از امیرالمؤمنین روایت کرده که پیامبر دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: **من أحببني و أحب هذين و أبهما و أمهما كان معي في درجتي يوم القيامة؛** هر کس من و این دو فرزندم و پدر و مادر آنها را دوست بدارد روز قیامت در درجه من در بهشت خواهد بود.

مفهوم و معنی انتظار چیست؟

آرمان هر ملت و جمعیتی نمایانگر تاریخ آینده آنان است. هر جمعیت را می‌توان از آرمان و آرزوی آنها آینده‌نگری کرد.

مسلم است که هر فرد یا جمعیتی اگر به امید رسیدن به یک مقصد عالی نباشد، قدمی برنداشته است. جامعه بیدار جامعه‌ای است که امید به آینده دارد و برای رسیدن به آن هدف تلاش می‌کند. چون خواستن توانستن است.

باغبانی که رنج بُرده باغی را سرپرستی می‌کند و درختان آن را آبیاری می‌نماید و علف‌های هرزه را از بین می‌برد و شب و روز از انجام وظیفه غفلت

نمی‌کند در آرزوی این است که روزی از ثمره و میوه آن بهره‌مند شود. دانش پژوهی که سال‌ها زحمت تحصیل و دوری از آغوش گرم خانواده را تحمل می‌کند، روزی به آروزش می‌رسد و با باری از علم و دانش سرافرازانه به کانون گرم خانواده باز می‌گردد.

آرزو و امید عنصر اصلی حیات و پدید آورنده تاریخ است. بدون سرمایه امید، اثری از حیات و تحرک وجود نخواهد داشت.

مردم مایوس و ناامید قبل از مرگ مرده‌اند. علی علیه السلام فرمود: آنچه قبل از مرگ انسان را می‌کشد یأس و ناامیدی است.

آیات قرآن مجید مردم را از یأس و ناامیدی برحذر می‌دارد و یأس و ناامیدی از رحمت حق را گناه کبیره می‌داند. در سوره یوسف، آیه ۸۷ می‌فرماید: **﴿ اِنَّهٗ لَا یَیْـَٔسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْکٰفِرُوْنَ ﴾** از رحمت خدا ناامید نمی‌شود جز قوم کافران. در سوره حجر آیه ۵۶ می‌فرماید: **﴿ و مِنْ یَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِلَّا الضّٰلُّوْنَ ﴾** جز گمراهان کیست که از رحمت خدا ناامید شود؟

آری فرد ناامید و مایوس از رحمت حق از حرکت باز ایستاده و خود را لایق حرکت در این مسیر نمی‌بیند. همه نیرویش از مسیر کمال و پیشرفت به سوی حق تعالی منحرف شده در جهت خلاف حق مصرف می‌گردد. از مرحله انسانی به مرحله حیوانی می‌رسد.

آری انسان همواره نگران بوده، از این که به سرنوشت تلخ و ناگواری دچار شود اندیشناک زیسته است. مکتب‌های مختلف دنیا ناچار در این باره به پاسخ‌گویی پرداخته‌اند. دسته‌ای فرجام کار انسان را تاریک و مرگ بار دیده و با بدبینی و ناامیدی از آن یاد می‌کنند. مثلاً مادّیون مرگ را فنا و نابودی می‌دانند که انسان همانند علف وقتی که خشکید و از بین رفت بار دیگر به وجود آمدنی

نیست.

اما گروهی دیگر با خوش بینی به آینده بشر نگریسته، نوید پیروزی و نیکبختی داده‌اند. اسلام عزیز از این دسته است. قرآن مجید می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ میراث خواران زمین در آینده بنده گان شایسته خدایند.

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْخَلَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخَلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ خدا به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کار شایسته و نیک پیشه ساخته‌اند، وعده می‌دهد که آنان را در زمین فرمانروا گرداند. همان گونه که مردم پیشین را حکمران ساخت.

جامعه اثنی عشری با الهام گرفتن از این آیات و دهها حدیث از فرمایش‌های پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام آینده جهان را از آن صالحان می‌داند و امید روزی را دارد که در آن حکومت عدل صالحان، زمین را فرا خواهد گرفت. انتظار ظهور مهدی علیه‌السلام در فرهنگ شیعه، صرف چشم به راهی نیست؛ بلکه انتظار برآورده شدن آرزو و امید، انتظار پیروزی بر ظالمان و زورگویان و انتظار روزی که بشر غیر از الله معبود دیگری را نپرستند است.

وظیفه شیعیان در زمان انتظار

آری منتظر ظهور مهدی علیه‌السلام در زمان انتظار وظیفه بس سنگینی به دوش دارد که بدون انجام وظیفه، پاداشی نخواهد داشت.

امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: **إِنَّ لَنَا دَوْلَةً يَجِيءُ اللَّهُ بِهَا إِذَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ سَرَّةٍ** ان يكون من اصحاب القائم فلينتظر و ليعمل بالورع و محاسن الاخلاق و هو منتظر فان من مات و قام القائم بعده كان له من الاجر مثل اجر من ادركه؛

همانا ما را دولتی است که خدای آن را وقتی که بخواهد می آورد. هر که او را در شمار یاران قائم بودن خوشحال می کند باید انتظار بکشد و با ورع و پرهیزکاری و خوی نیک عمل کند در عین حالی که منتظر است. پس (چنین شخصی) اگر بمیرد و پس از (مرگ) او قائم قیام کند او را پاداشی مانند پاداش آن که قیام او را درک کرده است می باشد.

در این حدیث، اولین وظیفه انتظار است. دومین وظیفه پرهیزکاری است. یعنی تهذیب نفس و خودسازی است معلوم است کسی که از وضع موجود دولتهای غاصب و زورگو ناراضی است و انتظار یک دولت عدالت گستر را دارد و چشم به راه آمدن یک انسان مصلح و صلح طلب می باشد و می خواهد که جزو یاران آن مصلح حقیقی باشد باید انسان با ورع و ساخته شده باشد زیرا او می خواهد که با هدایت و رهبری آن مصلح بزرگوار جامعه خداپرست، مؤمن و متقی بسازد و اگر خودش را نساخته باشد چه جور می تواند دیگران را بسازد.

من اگر ظالم و ستمگرم چگونه ممکن است در انتظار کسی باشم که طعمه شمشیرش خون ستمگران است من اگر آلوده و ناپاکم چگونه ممکن است منتظر انقلابی باشم که شعله اولش دامن آلودگان را می گیرد.

آری انتظار وقتی فضیلت و ارزش دارد که ثمره آن خودسازی و آمادگی باشد؛ آمادگی برای شرکت در اصلاح جهانی حضرت مهدی علیه السلام.

کسی از امام صادق علیه السلام پرسید: چه می فرمایید درباره کسی که دارای ولایت پیشوایان است و انتظار ظهور حکومت حق را می کشد و در این حال از دنیا می رود؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: او همانند کسی است که با قائم در خیمه او (ستاد

ارتش او) بوده باشد. سپس کمی سکوت کرد و فرمود: مانند کسی است که با پیامبر اسلام در مبارزاتش همراه بوده است. و در بعضی از روایات دارد **بمنزلة الضارب بسيفه في سبيل الله** او همانند شمشیر زنی در راه خدا است و در بعضی از روایات دارد **کمن قارع مع رسول الله بسيفه** او همانند کسی است که در خدمت پیامبر با شمشیر بر مغز دشمن بکوبد و در بعضی از روایات دارد **بمنزله من كان قاعداً تحت لواء القائم** همانند کسی است که زیر پرچم قائم بوده باشد و در بعضی از روایات دارد که **بمنزله من استشهد مع رسول الله** همانند کسی است که با پیامبر شهید شود.

این تشبیهات هفتگانه که در این شش روایت به چشم می‌خورد تماماً حالت آماده باشی را در ذهن انسان تداعی می‌کند مثلاً کسی که در زیر لواء و پرچم مهدی علیه السلام و یا همانند شمشیر زنی است که در راه خدا شمشیر می‌زند ولی مثل کسی است که با رسول الله با شمشیرش بر مغز دشمن می‌کوبد این‌ها تماماً می‌رساند که منتظران ظهور مهدی علیه السلام در هر آن آماده برای قیام و جهاد می‌باشد.

مرحوم شیخ رجبعلی خیاط عارف وارسته و از ارادت مندان اهل بیت علیهم السلام بود. یکی از ویژگی‌های بارز آن مرحوم ارادت ویژه به حضرت ولی عصر (عج) بود. در کتاب کیمیای سعادت از آن مرد خدا نقل نموده است که او می‌فرمود: اغلب مردم اظهار می‌کنند که امام زمان علیه السلام را از خود بیشتر دوست می‌دارند و حال آن که این طور نیست؛ زیرا اگر او را از خود بیشتر دوست داریم، باید برای او کار کنیم، نه برای خود! همه دعا کنید که خداوند موانع ظهور آن حضرت را بر طرف کند و دل ما را با دل مبارک آن وجود مبارک یکی کند.

یکی از دوستان این عارف بزرگوار نقل می‌کند: در سالهایی که خدمت

ایشان بودم احساس نکردم که او خواسته مهمی جز فرج حضرت ولی عصر علیه السلام داشته باشد به دوستان هم تذکر می دادند که حتی الامکان چیزی جز فرج ایشان را از خداوند تقاضا نکنید. انتظار تا حدی در جناب شیخ قوت داشت که اگر کسی از فرج ولی عصر صحبت می کرد منقلب می شد و می گریست. نکته مهمی که جناب شیخ بر آن تاکید داشت آمادگی و آراستگی شخصی منتظر بود، هر چند عمرش برای درک زمان حضور آن امام غایب کافی نباشد. در این باره حکایتی از حضرت داود علیه السلام نقل می کرد:

حضرت داود علیه السلام در حال عبور از بیابانی مورچه ای را دید که مرتب کارش این است که از تپه ای خاک برمی دارد و به جای دیگر می ریزد. داود علیه السلام از خداوند خواست که از این کار آگاه شود. مورچه به سخن آمد که معشوقی دارم که شرط وصال خود را آوردن تمام خاک های آن تپه در این محل قرار داده است. حضرت داود فرمود: با این جُثّه کوچک تا کی می توانی خاک های این تپه بزرگ را به محل مورد نظر معشوق منتقل کنی و آیا عمر تو کفایت خواهد کرد. مورچه گفت: همه این ها را می دانم ولی خوشحالم اگر در راه این کار بمیرم به عشق محبوبم مرده ام. در این جا حضرت داود منقلب شد و فهمید این، درسی است برای او.

و براستی که لازمه انتظار و چشم به راهی، مهیا شدن و مهیا ساختن برای ظهور است. تنبل ترین آدم ها وقتی که منتظر مهمان عزیزی باشد، از پیش وسایل راحتی و پذیرایی را فراهم می سازد. به سر وضع خود و خانه و اهل خانه رسیدگی می کند؛ حتی مسیر مهمان عزیز خود را آب پاشی نموده، و جاروب می نماید.

در انتظار ظهور مهدی علیه السلام

ای جان فدای آن که او پیدای ناپیداستی
بر گرد کویش هر دلی سرگشته و شیدااستی
دریای لطفش بی‌کران امواج مهرش بی‌امان
دریای رویش دیدگان پر آب چون دریااستی
غایب اگر شد از نظر دائم کجا دارد مقرّ
جایش درون جان مادر گوشه دل هاستی
محبوب ذات کبریا فرزند پاک مصطفی
نور دو چشم مرتضی و زاده زهراستی
دنیای روح افزای ما وین عالم زیبای ما
از غیبت دیدار او زیبای نازیباستی
تا بینم آن بدر دُجی روی آورم یا رب کجا
آیا به رضوی جای او یا وادی سیناستی
ای دلبر دلدادگان وی حامی افتادگان
باز آ که پهنا ور جهان جولانگه اعداستی

* * *

لحظه لحظه زندگی نور امید می‌دهد
شام سیاه مزدهای صبح امید می‌دهد
گر که خدای مهربان بستد زحمتش دری
رحمت او بدست ما باز کلید می‌دهد

چون غم و رنج و ابتلا مایه اوج روح ماست
محنت ما ز رحمتش باز نوید می‌دهد
لطف خدا نگر که او از ره بنده پروری
هر غم و رنج بنده را مُزد مزید می‌دهد
هر چه خدا بما دهد خیر اصلاح ما بود
هر غم تازه مُزده لطف جدید می‌دهد
درد از او شفا از او هم اثر دوا از او
او به طیب حکمت و علم مفید می‌دهد
چونکه حیات این جهان فانی و عاریت بود
حقّ به جهان دیگری وعد و وعید می‌دهد
پستی این جهان نگر از ره سفله پروری
خون حسین ریزد و کام یزید می‌دهد

* * *

خصوصیات یاران حضرت مهدی علیه السلام

از احادیث و روایات برمی آید که سربازان و یاران حضرت مهدی علیه السلام انسان‌های آراسته و پرخروشنند. این پختگی و شایستگی بعد از آن است که آن عزیزان در زمان غیبت کبری مورد امتحان و آزمایش قرار گرفته، در این میدان پیروز گردیده‌اند. غیبت مهدی علیه السلام برای شیعیانش یک امتحان بزرگ است تا معلوم شود که در زمان غیبت آن منجی عالم انسانیت تا چه اندازه بر عقیده و ایمان خود ثابت قدم می‌مانند. امام کاظم علیه السلام فرمود: به یقین مهدی امتحانی از جانب خداست که مردم را بدان امتحان خواهد کرد.

در اصول کافی بابی است به نام تمحیص و امتحان. در آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: لا والله لا یكون ما تمدون اليه اعينكم حتى تغربلوا، لا والله لا یكون ما تمدون اليه اعينكم حتى تتمحصوا لا والله لا یكون ما تمدون اليه اعينكم حتى تميزوا لا والله لا یكون ما تمدون اليه اعينكم حتى يشقى من يشقى و یسعد من یسعد، نه، به خدا سوگند آنچه چشم به سویش دوخته‌اید (یعنی دولت پر شوکت مهدی) پدیدار نمی‌شود مگر این که غربال شوید. نه سوگند به خدا نمی‌شود مگر این که تصفیّه شوید و پاک گردید. نه سوگند به خدا نمی‌شود مگر

این که نیک و بدتان از هم جدا شوید. نه سوگند به خدا نمی شود مگر آن که نیک بختان شما راه سعادت را در پیش گیرند و بدبختان شما راه شقاوت را.

در همین باب، از امام باقر علیه السلام روایت شده فرمود: **هیئات هیئات لایکون فرجاً حتی تُغزبلوا ثم تغزبلوا یقولها ثلاثاً، حتی یذهب الکیدر و یبقی الصفوا**

روز نجات نمی رسد تا این که پخته شوید و باز هم پخته شوید و باز هم پخته شوید تا آلودگی ها از بین برود و صاف و خالص در دین بماند.

و باز در همان باب از امام صادق علیه السلام نقل شده که در روایت دیگری برای فهم بیشتر و بهتری امتحان غیبت مهدی علیه السلام این داستان را بازگو می نماید که فرمود:

خداوند برای نوح پیامبر که سخت مورد آزار قوم خود بود هفت هسته خرما فرستاد و او را فرمان داد تا آنها را بکارد و مژده داد که بعد از آن که این هسته ها درخت شد و بیار نشست برای شما گشایشی خواهد بود «یعنی نفرین شما در حق کفار قبول می شود»

نوح پیروان خویش را مژده داد و هسته ها را کاشت و پرورش داد تا آنها درخت شدند و درختان بیار نشست آنگاه از خداوند درخواست نصرت کرد اما خدا وی را پیام فرستاد که هسته های تمام خرماهای این درختان را دوباره بکار و تلاش و پایداری پیشه کن که این هسته ها وقتی درخت شدند و بارور شدند کار شما رو بسامان خواهد شد در این جا سیصد تن از یاران حضرت نوح که سُست ایمان بودند تاب نیاورده از او برگشتند بهر حال نوح هسته ها را کاشت و این کار هفت بار تکرار شد و در هر بار گروهی از مردم ناپایدار از او رو گرداندند تا سرانجام خدا به نوح خبر داد که اینک پیروان تو پاک و خالص شده اند و بی ایمانان و منافقان از میانشان رفته اند اگر نصرت من زودتر به شما می رسید در

بین شما افراد ناپاک و گمراه می‌بودند و در دوران حکومت شما به دشمنی با برادران خود پرداخته برای ریاست خواهی جنگ به راه می‌انداختند و بدون هم‌فکری با دیگران زمام کار را بدست گرفته امر و نهی می‌نمودند و چنین زشت کاری‌ها با حکومت الهی سازگار نبود سپس هم اکنون از چوب همان درختان کشتی بساز امام صادق علیه السلام در ادامه همین فرمایش خود فرمود همین گونه است غیبت قائم به درازا می‌کشد تا هر کس که سرشتی ناپاک دارد از دین برگردد و حق و ایمان و پاکی و صفا بیاید و آری بعد از آن که ناپاکان و بد سیرتان از بین بروند و آن‌هائی که می‌مانند و مهدی علیه السلام را یاری می‌دهند از چه مزایایی برخوردار خواهند بود و چگونه مردمی می‌باشند.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: اصحاب قائم علیه السلام شرق و غرب را احاطه می‌کنند. موجودی نیست مگر این که از آنان اطاعت می‌کند؛ حتی درندگان و پرندگان و همه اشیاء رضایت آن‌ها را می‌جویند (یعنی همه چیز موافق خواسته آن‌ها خواهد بود) تا آن جا که زمینی به سرزمینی فخر می‌کند و می‌گوید: امروز یکی از یاران قائم بر من گذر کرد.

از امام هشتم علیه السلام نقل شده که فرمود: برای آن حضرت گنج‌هایی است (نه از طلا و نقره). خداوند بهترین مرکب‌ها و بهترین رزمندگان را با نشانه‌های مخصوصی از نقاط مختلف برای مهدی جمع می‌نماید، به تعداد رزمندگان جنگ تاریخی صدر اسلام (جنگ بدر). سیصد و سیزده نفر اجتماع می‌نمایند. همگی مطیع و جانباز و در فرمان او هستند.

و باز از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: برای او گنج‌هایی است در طالقان (که از طلا و نقره نیست) و پرچمی که از زمان پیچیده شدن تا آن روز برافراشته نشده و مردمی که قلب‌هاشان مانند قطعه آهن محکم و شک و تردیدی

درباره حقّ بدان راه ندارد. اگر به کوه‌ها حمله کنند از جای برمی‌کنند. به هر منطقه که هجوم آورند و فرمان باشد ویران می‌کنند. در جنگها امام را در میان گرفته و با جانشان از او دفاع می‌کنند و آنچه بخواهند انجام می‌دهند. مردانی که شب را به عبادت بیدارند و در حال نمازند و با خدا زمزمه می‌نمایند. شب بیدار و روز در میدان جنگ اسب سوارند. شبانگاه راهب و عابد و در روز شیران جنگی می‌باشند. بهتر از هر کنیز و پیش خدمتی گوش به فرمان امام و مطیع امام هستند. آنها چون چراغ درخشان و قلب‌هاشان پر فروغ است. آنها از خدا خائف و شهادت را طالب‌اند. آرزو می‌کنند که در راه خدا کشته شوند. شعارشان این است: ای خون خواهان حسین، بهر سو روی آورند، ترس و وحشت آنان پیش از خودشان در دل‌ها قرار می‌گیرد به سوی هدف مولا و رهبرشان پیش می‌روند و خدا به دست آنان امام بر حقّ را یاری می‌نماید.

بیچاره‌ایم و جز تو نداریم چاره‌ای

ای چاره ساز بر من مسکین نظاره‌ای

دل رفت و هوش رفت و خرد رفت و عمر رفت

آخر یکی نگفت در این‌جا چه کاره‌ای

سرگشته تو در همه صحرا و کوه و دشت

گشتم پیاده لیک نجستم سواره‌ای

هر چند درک فیض حضورت نکرده‌ام

اما به دل زیاد بدارم شراره‌ای

صد بار اگر به آتش حرمان بسوزیم

دارم دوباره از تو امید دوباره‌ای

در این که چشم دل بتوام دور می‌زند
حاشا کنی دریغ ز من یک اشاره‌ای
من شهره‌ام زبی سر و پایان کوی تو
یا مرگ یا علاج و یا راه چاره‌ای

* * *

ای یوسف غایب کجایی

وی شمع فروزان شب تار کجایی	ای روشنی دیده احرار کجایی
وی وارث پیامبر مختار کجایی	ای دسته گلی سر سبد باغ رسالت
ای آن‌که توئی مونس و غمخوار کجایی	بر مردم محروم و ستم‌دیده و رنجور
هستیم همه طالب دیدار کجایی	جانها بلب آمد زفراق رُخ ماهت
جان و سر خود بهر تو ایثار کجایی	ای مهدی موعود بیا تا که نمائیم
بنیان کن بنیاد ستمکار کجایی	ای منتقم خون شهیدان ره حق
ای گلشن دین را گلی بی‌خار کجایی	گلشن شود از مقدم تو صحنه گیتی

* * *

علايم و نشانه‌های ظهور حضرت مهدی علیه السلام

از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌شود که برخی از علايم و نشانه‌ها قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام به وقوع می‌پیوندند و بعضی از علايم هم زمان با ظهور حضرتش واقع می‌شود که علامت تأیید ظهورش به شمار می‌رود. شبلنجی شافعی در کتاب نور الابصار طولانی‌ترین روایت را در مورد علايم و نشانه‌های قبل از ظهور از امام محمدباقر علیه السلام نقل کرده است. امام محمدباقر علیه السلام فرمود:

اذا تشبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال؛ زمانی بیاید که مرد خود را شبیه زن و زن خود را شبیه زن بسازد.

و رکبت ذوات الفروج السروج؛ زنان سوار زین‌ها می‌شوند.
و امارت الناس الصلوات؛ مردم (مسلمان) نماز را بمیرانند.
و اتبعوا الشهوات؛ مردم پیرو شهوت و هواهای نفسانی نمایند.
و باعوا الدین بالدنیا؛ مردم دین خود را فدای دنیا نمایند.
و قطعوا الارحام؛ رحم‌ها را قطع نمایند.
و ضنوا بالطعام؛ طعام را ذخیره نمایند.

و كان الحلم ضعيفاً، حلم و بردباری ضعیف و ناتوان گردد.
و كان الظلم فخرأ، ظلم و ستم کردن را مایه فخر و مباهات خود قرار دهد.
و الامراء الفجرة، امیران فاجر و فاسق روی کار می آیند.
و تری الوزراء كذبة، وزیران را دروغ گو می بینی.
و تری الأمناء، علی اموال الناس خونة، آنهایی که باید مورد امانت باشند می بینی که نسبت به اموال مردم خیانتکارند.
و تری اعوان السلاطين ظلمة، می بینی که معاونین سلاطین ظالمان و بیدادگرند.
و تری العلماء بالكتاب و الدین یقرون القرآن فسقة، می بینی که علما و قاریان قرآن مجید فاسقند.
و ظهر و شاع فی الناس الجور و الظلم، و در بین مردم ظلم و ستم شایع می شود.
و كثر الطلاق بین المسلمين و بدء الفجور بین المسلمين فلا يتحاشون منه و لاینکرون، طلاق بین مسلمان زیاد می شود و فجور و گناهان به مسلمانان باز می گردد و کسی هم از آن جلوگیری و نهی از منکر نمی کند.
و قبلت شهادة الزور، شهادت دروغ پذیرفته می شود.
و شربت الخمر علناً من غير تكير و كان من الامور الممدوحة عند الناس، علنی شراب می خورند، کسی هم انکار نمی کند و شراب خوردن به اندازه ای رواج دارد که مورد مدح و ستایش قرار می گیرد.
و ركبت الذكور الذكور، همجنس بازی بین مردم به وجود می آید.
و استعنت النساء بالنساء، زنان با زنان دیگر مساحقه می کنند.
و اتخذوا الفيء مغنماً، مردم (بیث المال) را برای خود غنیمت می شمارند

و بی حساب از آن استفاده می‌نمایند.

و الصَّدَقَةَ مَغْرَمًا، صدقه و زکوت دادن را غرامت و خسارت می‌پندارند.
و اتقى الاشرارَ مخافة السننهم؛ از اشرار به سبب زبان بدان‌ها پرهیز می‌کنند.

و خرج السفیانی من الشام و الیمانی من الیمن و خسیف بالبیداء بین مکة و مدینة؛ سفیانی از شام و یمانی از یمن خروج می‌کند و در سرزمین بیداء، بین مکة و مدینه، به زمین فرو می‌روند.

و قُتِلَ غلامٌ من آل محمد بین الرکن و المقام؛ نوجوانی از آل محمد در بین رکن و مقام (ابراهیم) به شهادت می‌رسد.

و صاح صائحٌ من السماء بان الحق معه؛ صیحه زننده‌ای از آسمان صدا زند که حق با مهدی عليه السلام است.

امام باقر عليه السلام فرمایش‌های خود را ادامه داده می‌فرماید: زمانی که (مهدی) خروج کند پشت خود را به کعبه می‌نهد و سیصد و سیزده مرد از پیروانش در خدمت او جمع می‌شوند. اولین گفتار مهدی این است: بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین.

سپس می‌فرماید: انا بقیة الله و خلیفته و حجتة علیکم؛ من بقیه خدا و خلیفه و حجت خدا بر شما می‌باشم. هیچ کس بر او سلام نمی‌کند، مگر این که می‌گوید: السَّلَامُ علیک یا بقیة الله.

شاد باش ای صافی نیکو سیر	کاین شب هجران سحر گردد سحر
شاد باش ای خسته بار فراق	شاد باش ای غرق بحر اشتیاق
می‌رسد آن شاه و شاهی می‌کند	حُکم از مه تا به ماهی می‌کند
افکند البته از رُخ این نقاب	فاش سازد امر حق را بی‌حجاب

می‌کشد از دشمن حق انتقام	می برد از شرک و از اصنام نام
اولیا گردند گردش جمله جمع	همچو پروانه به گرد نور شمع
می‌نشیند بر سریر احتشام	می‌دهد دنیا سراسر انتظام
از خداوند قدیر و بی‌نظیر	هست این وعده تخلف ناپذیر
تا کنی از صدق دل تصدیق این	انه لا یخلف المیعاد بین

* * *

دیگری می‌گوید

غمین مباش برادر که یار می‌آید
 دل نشسته بخون را قرار می‌آید
 مگو ز تیرگی آسمان شب این
 که صبح از پی شبهای تار می‌آید
 سپیده می‌دهد و آفتاب عالمتاب
 به آسمان شب انتظار می‌آید
 مریز اشک فراق از دو دیده چون یعقوب
 چرا که یوسف نیلو عذار می‌آید
 امیر قافله گوید که از ره یاری
 بدشت حادثه آن تک سوار می‌آید
 زبازوان توانمند او به تارک خصم
 لهیب بارقه ذوالفقار می‌آید

* * *

پرده نشین

ای آن که علی را پسری یا فرج الله
در ملک خدا دادگری یا فرج الله
آن صبح دلانی که به شب گرم نمازند
گویند تو نور سحری یا فرج الله
کمبود حضور تو جهان را شده محبوس
امید دل هر بشری یا فرج الله
هر جمع پریشان شده از داغ شهیدی
بر جمع پریشان نظری یا فرج الله
ای یوسف گم گشته که در جبهه اسلام
بس گمشده را راهبری یا فرج الله
ای پرده نشین حرم مصلحت دین
کی پرده غیبت بدری یا فرج الله
در راه تو بس لاله نشانیدیم خدا را
آخر سوی ما کن گذری یا فرج الله
مائیم و دعا بر فرجت همچو (مؤید)
باشد که به بخشد اثری یا فرج الله

* * *

خروج دجال

از علایم و نشانه‌های ظهور حضرت حجت علیه السلام که قبل از ظهور آن
حضرت به وقوع می‌پیوندد، خروج دجال است. او با ده هزار فرزندان زنا و افراد

ناپاک قیام می‌کند. خودش ادعای خدایی می‌کند و مردم را به گمراهی سوق می‌دهد.

مرحوم مقدس اردبیلی رحمته الله در کتاب *حَدِيقَةُ الشَّيْخَةِ* روایت می‌کند که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ای ایراد فرمود و بعد از فارغ شدن از خطبه فرمود: **سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي**؛ قبل از آن که از میان شما بروم از من سؤال کنید. صعصعة بن صوحان برخواست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام کی خروج می‌کند؟ علی علیه السلام فرمود: این علمی است که از اسرار است و شاید اجازه نباشد که این علم در اختیار دیگران قرار گیرد؛ اما خروج **دَجَال** را نشانی‌ها و علائمی می‌باشد که همه به هم متصل است. امیرالمؤمنین علیه السلام نشانه‌های خروج **دَجَال** را بیان کرد که اکثراً همین علائمی بود که در روایت قبل از امام محمدباقر علیه السلام ذکر شد. سپس اصبع بن نباته برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین علیه السلام کیست؟ علی علیه السلام فرمود: **دَجَال** کسی است که هر کس او را تصدیق کند، شقی است و هر کس او را تکذیب نماید خوشبخت می‌باشد. از اصفهان خروج می‌کند. چشم راست ندارد و چشم چپش در پیشانی‌اش مانند ستاره سرخ، لفظ کافر در زیر آن نقش است. بر خر سرخ رنگی سوار است به سرعت راه را طی می‌کند. به هر چشمه که قدمش برسد بر زمین فرو می‌رود و بیشترین پیروان او زنازادگانند و یهود و نصارا و آن ملعون با آن که طعام می‌خورد و در بازارها راه می‌رود به آواز بلند که همه جا می‌رسد می‌گوید: **اَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى**؛ من پروردگار عالی مرتبه شمایم.

و درباره **دَجَال** باز هم در کتاب *حَدِيقَةُ الشَّيْخَةِ* از عبدالله بن عمر نقل شده که گفت: روزی رسول الله صلی الله علیه و آله چون از نماز فارغ شد برخاسته روان شد. اصحاب در خدمتش بودند تا بر در خانه‌ای رسید و درب منزل را دقّ الباب کرد. پیرزنی بیرون آمد گفت: چه می‌خواهی یا ابوالقاسم. آن حضرت فرمود: یا امّ عبدالله

اجازه می‌دهی که عبدالله را ببینم. پیرزن گفت: او را چه می‌بینی؟ دیوانه‌ای است کثیف و خبیث که بر جامه خود ادرار می‌کند و حرفهای ناگفتنی می‌گوید. رسول الله فرمود: باشد. پیرزن گفت: وارد شوید. راوی می‌گوید چون وارد شدیم دیدم کسی سر در قطیفه‌ای بُرده و با خود حرف می‌زند. رسول الله به او فرمود بگو: **اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله**؛ شهادت می‌دهم که معبود بر حق نیست غیر از الله و من فرستاده خدایم.

آن ملعون گفت: **اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله**؛ شهادت می‌دهم که معبود بر حق نیست مگر خدا و این که من فرستاده خدایم. آن ناپاک خطاب به رسول الله گفت: شما به این امر (یعنی رسالت) از من سزاوارتر نیستی و آن حضرت روز دیگر همان وقت با اصحاب تشریف بُرد. دجال را بر بالای درختی دید که به آواز بلند چیزی می‌خواند. پیرزن به او گفت حرف مزین و از درخت پایین بیا که محمد است. سپس ساکت شد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمایش‌های دیروز خود را فرمود. دجال همان حرف‌های روز قبل خود را گفت. راوی می‌گوید روز سوم که آمدیم دجال در میان گوسفندان بود و صدای مثل صدای کلاغ از خود در می‌آورد و مانند روزهای گذشته رسول الله شهادت به وحدانیت خدا و رسالت خود را فرمود. دجال هم حرف‌های روز قبل خود را گفت که شهادت به یگانگی خدا و رسالت خودش بود. رسول الله به او فرمود: تو را مهلتی داده‌اند. به آرزوی خود نخواهی رسید و آنچه مقدر شده از تو به فعل خواهد آمد. راوی می‌گوید: رسول الله در هر سه روز می‌فرمود به اصحاب که خدا این زن را از رحمت خود دور گرداند و در روز آخر که حق تعالی هیچ پیامبری را به دنیا نفرستاده الا این که قومش را از دجال می‌ترسانید و لیکن او در این امت ظاهر می‌شود.

در کتاب ملاحم و فتن، جلد اول، ص ۵۴ باب ۱۹۱، از ابی امامه باهلی

روایت نموده است که گفت: رسول الله ﷺ ذکر از دجال فرمودند (گویا از ظلم و فساد که دجال بوجود می آورد یاد فرمود) زنی به نام ام شریک محضر مبارک پیامبر عرض کرد: در آن روز مسلمانان کجایند (تا در برابر دجال بدفاع برخیزند؟)

پیامبر اکرم فرمود: در بیت المقدس دجال خروج می کند و مسلمانان را محاصره می نمایند در حالی که پیشوای مسلمانان در آن روز مرد صالحی است (یعنی مهدی ﷺ). برای حضرتش گفته می شود نماز صبح را اقامه فرمایید. آن مرد صالح وقتی که تکبیر می گوید و داخل در نماز می شود، عیسی بن مریم از آسمان نازل می شود. هنگامی که آن مرد صالح عیسی بن مریم را می بیند او را می شناسد. بدون این که نماز را بشکند به عقب برمی گردد تا عیسی بن مریم جلو بایستد و بر آن مردم امامت کند. عیسی ﷺ دست خود را بین دو کتف مهدی ﷺ می گذارد و سپس می گوید: این نماز برای شما اقامه شده و سپس عیسی ﷺ پشت سر مهدی ﷺ نماز می خواند. سپس عیسی می گوید: در را باز کنید؛ یعنی در بیت المقدس را باز کنید. در را باز می کنند. در آن روز همراه با دجال هفتاد هزار یهودی می باشد که تمام آنها مسلح اند. دجال نظرش بر عیسی می افتد. ذوب می شود، چنان که مس ذوب می شود و چنان که نمک در آب ذوب می شود. دجال خارج می شود و پا به فرار می گذارد، ولی عیسی دجال را به قتل می رساند و سپس از قتل دجال چیزی باقی نمی ماند که یهودی پشت او پنهان می شود مگر این که خدا او را به سخن می آورد نه سنگ و نه درخت و نه حیوانی مگر این که می گوید: ای بنده خدا، ای مسلمان، این یهودی است او را به قتل برسانید.

صیحة آسمانی

در کتاب عرف الوردی، جلد ۲، صفحه ۶۱، عبدالله بن عمر می‌گوید:
رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی خروج می‌کند در حالی که ابری بالای سرش قرار
دارد که در آن ابر ندا کننده‌ای هست که فریاد می‌زند: این مهدی خلیفه خداست.
از او پیروی کنید.

در همین کتاب باز از عبدالله بن عمر تعبیر دیگری هم دارد که گفت رسول
اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی ظاهر می‌شود، در حالی که بر فراز سرش ملکی است که
ندا می‌کند این مهدی است. از او پیروی کنید.

و در کتاب ینایع المودة، صفحه ۴۹۱ طبع اسلامبول: عن الخشاب قال
حدّثنا ابوالقاسم الطاهر بن هارون بن موسی الکاظم عن ابیه عن جدّه قال سیّدی
جعفر بن محمّد: الخلف الصالح من ولدی المهدی اسمه محمّد و کُنیتُه ابوالقاسم
یُخرج فی آخر الزّمان یقالُ لِأُمّه نرجس و علی رأسه غمامة تظلّه عن الشمس
تدور معه حیث ما دار تنادی بصوتٍ فیصح هذا المهدی فاتبعوه.

ابن خشاب گفت حدیث کرد مرا ابوالقاسم طاهر بن هارون پسر امام
کاظم علیه السلام از پدرش گفت سید من جعفر بن محمّد فرمود: خلف صالح از فرزندان
من است. نامش محمّد و کنیه‌اش ابوالقاسم. در آخر الزمان خروج می‌کند. برای
مادرش نرجس گفته می‌شود و بر سر او ابری است که حرارت آفتاب را از آن
دور می‌کند. هر جایی که آن امام سیر بفرماید، ابر هم می‌رود. آن ابر به صوت
فصیح صدا می‌زند: این مهدی است. او را پیروی کنید.

و در کتاب عقد الدرر آمده است که علی علیه السلام فرمود: در سه وقت ظهور
مهدی علیه السلام را انتظار بکشید. راوی گفت آن سه وقت کدام اوقات است؟ فرمود: در
زمان اختلاف نمودن اهل شام در بین خود و اختلاف پرچم‌های سیاه از ناحیه

خراسان و فزعه صدای وحشتناکی در ماه مبارک رمضان. سؤال شد فزعه چیست؟ فرمود: ندا کننده‌ای از جانب آسمان ندا می‌کند که خوابیده را بیدار و بیدار را به فزع می‌آورد و دختران جوان از پرده‌ها بیرون می‌آیند و همه مردم آن صداها را می‌شنوند. هیچ کس از هیچ نقطه‌ای نمی‌آید مگر این که می‌گوید آن صدا را شنیده است.

مهدی جان

ای که از هجر تو دل‌ها همه خون گردیده
از کف ما به خدا صبر برون گردیده
دل بلبل اگر از هجر رُخ گل خون است
دل ما از غم هجران تو خون گردید
چهره بنمای به عشاق که از هجر رخت
کار عشاق تو منجر به جنون گردیده
وقت آن است که از ابر در آبی ای ماه
که برون از دل ما صبر و سکون گردیده
وقت آن است که باز آبی و با دست قوی
بر فرازی علمی را که نگون گردیده
آشنایی نبود غیر تو ما را، باز آی
که به ما طعنه ز بیگانه فزون گردیده

خروج سفیانی

در کتاب ملاحم و فتن بن طاووس آمده است که احنف از امیرالمؤمنین علیه السلام

سؤال کرد در مورد سفیانی که از کدام قوم می‌باشد. امام علیه السلام فرمود: نامش عنبسه بن مرّه و از قبیله بنی‌أمیه بر شمرده می‌شود. شریرترین خلق و ملعون‌ترین خلق خدا در زندگی و ظالم‌ترین خلق خدا. با قوم و لشکر و مردان خود خروج می‌کند، در حالی که یک صد و هفتاد هزار نفر دارد.

در کتاب مشارق الانوار، صفحه ۱۰۲ از فصل اول از باب چهارم، نقل نموده که سفیانی از اولاد سفیان بن حرب است در یمن ظهور می‌کند و با مردم رفتار حسنه و روش نیکو در پیش می‌گیرد تا آن که کارش بالا بگیرد و پایگاهش مستحکم شود. بر عکس روش ظالمانه در پیش می‌گیرد. بازاریان را به قتل می‌رساند و علما و صلحا را تحقیر می‌کند و با لشکر عظیم و خونخواری خروج می‌کند، تا آن که وارد شام می‌گردد و مردان قبیله بنی‌کلب که دایی‌های اوست و از نظر نفوس قبیله پر نفوس می‌باشد در اطراف سفیانی اجتماع می‌کنند. در این وقت یک لشکر در اطراف سفیانی اجتماع می‌کنند و در این وقت یک لشکر پانزده هزار نفری به طرف کوفه می‌فرستد و لشکر دیگری را برای جنگ با مهدی علیه السلام به جانب مکه اعزام می‌کند. اما لشکر اول که به جانب کوفه می‌فرستد بر مردم کوفه غلبه می‌کند مردان کوفه را به قتل می‌رساند. زنان و اطفالشان را به اسارت می‌گیرد و هر چه از اموال بیابد غارت می‌نماید. سپس بر می‌گردد.

مرحوم مقدس اردبیلی در کتاب *حدیقه الشیعه* از امام صادق علیه السلام در مورد سفیانی روایت نموده که امام فرمود: گویا می‌بینم که سفیانی رحل خود را در رحبه کوفه انداخته است و منادی او ندا می‌کند که هر که سرِ مردی از شیعیان علی علیه السلام را بیاورد او را هزار دینار می‌دهم و همسایه دربار همسایه می‌گوید: این از آن‌ها است؛ یعنی از شیعیان است و می‌خواهد گردنش را بزند تا هزار دینار بگیرد.

اما لشکر دوّم که بقصد جنگ با مهدی عازم مکه می‌شود، به مدینه الرسول می‌رسند سه روز نبرد می‌کنند. به زور وارد مدینه می‌شوند و اهل مدینه را به اسارت می‌گیرند. سپس عازم مکه می‌شوند برای جنگ با مهدی علیه السلام و یاران او و هنگامی که در سرزمین بیداء رسد تماماً به زمین فرو می‌روند.

در به هلاکت رسیدن لشکر سفیان و به زمین فرو رفتن آنان در سرزمین بیداء در کتاب *عُرف الوردی* جلد ۲ صفحه ۷۱ می‌نویسد: لشکر سفیانی در یک شب مهتابی در سرزمین بیداء فرود می‌آیند. چوپانی رو به جانب آنها می‌رود و آنها را می‌بیند و از بسیاری لشکر سفیانی تعجب می‌کند و می‌گوید: ای وای بر مردم مکه که این لشکر برای نابودی آنها می‌رود. چوپان به جانب گوسفندان خود می‌رود و دو مرتبه بر می‌گردد که لشکر سفیانی را تماشا کند و در این مرتبه حتی یک نفر را هم نمی‌بیند؛ چه این که همه سفیانی‌ها به زمین فرو رفته بودند. می‌گوید: سبحان الله در یک ساعت کوچ کردند، ولی وقتی که چوپان در جایگاه سفیانی‌ها می‌آید و می‌بیند که قطیفه‌ای که قسمتی از آن به زمین فرو رفته و قسمتی در روی زمین باقی مانده آنرا ورنده می‌کند و بعد برای او علم حاصل می‌شود که آنها به زمین فرو رفته‌اند و این چوپان برای خبر دادن از ماجرا عازم مکه می‌شود و این مژده را به صاحب مکه (مهدی علیه السلام) می‌دهد. و صاحب مکه می‌فرماید: الحمد لله.

در باره سفیانی در کتاب *کنز العمال* جلد ۶ صفحه ۶۸ می‌نویسد: وقتی که سفیانی نفس زکیّه را می‌کشد عامّه مردم مدینه از مدینه الرسول به سوی مکه حرکت می‌کنند. سفیانی وقتی این خبر را می‌شنود لشکری به سرپرستی مردی از قبیله بنی کلب برای کشتن مسلمانان مکه اعزام می‌دارد و این لشکر وقتی که به سرزمین بیداء می‌رسد به زمین فرو می‌رود. از آن همه جمعیت فقط دو نفر

می‌ماند: یکی از آن دو نفر و بر نام دارد و دیگری ویر. صورت آن دو به عقب بر می‌گردد.

به نوشته بحارالانوار علامه مجلسی، این دو نفر عازم مکه می‌شوند و مردم از دیدن آن‌ها تعجب می‌کنند. آن دو نفر وقتی که به خدمت مهدی علیه السلام می‌رسد و مژده هلاکت لشکر سفیانی را به خدمت امام علیه السلام می‌دهد، امام علیه السلام دست مرحمت بر سر آن‌ها می‌کشد. آن‌ها صورتشان به حالت اول بر می‌گردد.

آفریدگار در قرآن مجید می‌فرماید: **و لوتری اذ فزعوا فلا فوت و أخذوا من مکانٍ قریب؛** اگر بینی هنگامی که فریادشان بلند می‌شود، اما نمی‌توانند از چنگال عذاب الهی بگریزند و آن‌ها را از مکان نزدیکی از آن جا که حتی انتظارش را ندارند می‌گیرند.

منظور این است که این افراد بی‌ایمان و ستمگر نه تنها نمی‌توانند از حوزه قدرت خدا فرار کنند؛ بلکه خدا آن‌ها را جایی گرفتار می‌کند که بسیار به آن‌ها نزدیک است.

تفسیر نمونه از بحارالانوار علامه مجلسی روایات متعددی از امام باقر علیه السلام و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این باره نقل کرده که نشان می‌دهد یکی از مصادیق آیه مورد بحث، مسئله خروج سفیانی به هنگام قیام مهدی علیه السلام است که خداوند آن‌ها را از نزدیک‌ترین مکان گرفته و نابود می‌کند. البته ناگفته نماند که روایاتی که در تفسیر آیات قرآن مجید وارد می‌شود غالباً به ذکر مصداق‌های روشن می‌پردازد و هرگز دلیلی بر محدودیت مفهوم آیات نیست.

مضمون این احادیث را که با آیه خروج سفیانی تطبیق می‌کند ابن عباس و ابن مسعود و ابوهریره و ابو حذیفه و ام سلمه و عایشه مطابق آنچه در کتاب‌های اهل سنت آمده است از پیامبر گرامی اسلام نقل کرده‌اند.

آیا فرعونیان در امواج نیل که سرمایه افتخار آنها بود دفن نشدند و آیا قارون در میان گنج‌هایش به زمین فرو نرفت و آیا قوم سبأ که داستان‌شان در سوره سبأ ذکر شده از نزدیک‌ترین مکان، یعنی همان سدّ عظیمی که قلب آبادی آنها و مایه حیات و حرکت آنان بود، گرفتار نگشتند؟

بنابراین خدا آنها را از نزدیکترین مکان گرفتار می‌سازد تا قدرت او را بدانند.

آری لشکر ۷۰ هزار نفری سفیانی از نزدیک‌ترین مکان، یعنی زمین زیر پای آنها، و به جهنم فرستاده شدند.

نشانه‌های ظهور مهدی علیه السلام در کتاب شریف حدیقة الشیعه

علامه بزرگوار مرحوم مقدّس اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه یکی از نشانه‌های ظهور مهدی علیه السلام را می‌نویسد که در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان منادی ندا می‌کند به اسم قائم آل محمد که الحق مع علی و شیعتہ، حق با علی و شیعیان اوست و در آخر همین روز منادی شیطان ندا کند که الحق مع عثمان و شیعتہ.

علامت دیگر این که، آفتاب در آخر آن ماه بگیرد و آن حضرت در میان رکن و مقام ظاهر شود و جبرئیل همراه مهدی علیه السلام در آنجا حاضر شود و شیعه او را از اطراف زمین به خدمت او فرا خوانده به امر حق تعالی سیصد و سیزده نفر در آن روز به خدمت او حاضر می‌شوند. چهار تن از پیامبران عیسی بن مریم که از آسمان فرود بیاید. بالای بام خانه کعبه و از بام به وسیله نردبان به زیر آید و ادریس نبی و خضر و الیاس و چهار تن از فرزندان حسن بن علی علیه السلام و دوازده نفر از فرزندان ابی عبدالله الحسین علیه السلام و چهار نفر از مکه و مثل آن از بیت

المقدس و دوازده نفر از شام و مثل آن از یمن و سه نفر از آذربایجان و مانند آن از بنی عروة و سه تن از بنی حیة و چهار نفر از بنی تمیم و دو نفر از بنی اسد و هفت نفر از بغداد و چهار نفر از اولاد عقیل و مثل آن از واسط و هفت نفر از بصره و مثل آن از کوهستان و شش نفر از ناحیة بصره و چهار نفر از خوزستان و مثل آن از جرجان و مانند آن از ری و دوازده نفر از قم و سیزده نفر از نواحی قم و یک نفر از اصفهان و چهار نفر از کرمان و یک نفر از مکران و سه نفر از موالیة و سه نفر از مرو و پنج نفر از هندوستان و سه نفر از غزنین و سه نفر از ماوراء النهر و سه نفر از حبشه و دوازده نفر از کوفه و چهار نفر از نیشابور و دوازده نفر از سبزوار و هفت نفر از طوس و ناحیه طوس و سه نفر از دامغان و چهار نفر از خاور و پنج نفر از طبرستان و سه نفر از حلب و چهار نفر از کوه که این جمله سیصد و سیزده نفر می‌شوند. ظاهر و باطن همه یکی جان و مال فدای یکدیگر کنند و امام (مهدی) علیه السلام جامه سفید پوشیده و دو انگشتری در دست دارد: یکی از حسن ابي علی علیه السلام نقش آن «إِنِّي وَائِقٌ بِرَحْمَتِكَ». و یکی از حسین بن علی و نقش آن «أَنَا مُسْتَجِيرٌ بِكَ يَا أَمَانَ الْخَائِفِينَ».

روز پنجشنبه ظهور می‌نماید و ظهر روز جمعه خروج می‌کند و ذوالفقار امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر کمر و زره جعفر طیار در بر و قضیب پیامبر صلی الله علیه و آله در دست اوست. سه علم همراه دارد: بر یکی نوشته الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً. بر دیگری نوشته: یوفون بالنذر و یخافون یوماً کان شرّه مستطیراً. و بر سوم نوشته است: لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و وصی رسول الله الحسن و الحسین و الائمة المعصومین من ولد الحسین حُجج الله علی خلقه صلوات الله علیهم اجمعین ائمة و سادة. و چون از مکه راهی شود، منادی آن حضرت ندا کند، هیچ کس طعام و شراب همراه بر

ندارد و سنگی که موسی بن عمران علیه السلام همراه داشت بر شتر بارش و در هر منزلی که فرود آید چشمه‌ها از آن سنگ روان شود و هر گرسنه که از آن آب بخورد، سیر می‌شود و هر تشنه که بیاشامد سیراب می‌گردد و تمام لشکر و چهار پایانشان را کفایت می‌کند تا وقتی که به نجف فرود بیاید و عصا در دست آن حضرت باشد و زمانی که آن عصا در دست موسی علیه السلام بود هر چه از او ظاهر می‌شد با اراده آن حضرت همه آن از او ظاهر خواهد شد، بلکه معجزات انبیاء علیهم السلام همه از آن حضرت ظاهر می‌شود و از جانب خدا مؤید باشد به نصرت و زمین از برای او در نور دیده می‌شود و زمین گنج‌هایش را به جهت آن حضرت بیرون می‌دهد. آوازه‌اش به مشرق و مغرب برسد و حق تعالی دین او را بر دین‌ها مسلط گرداند و اول کلمه‌ای که بر زبان آورد این باشد که **بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین** و بعد از آن بگوید: **انا بقیة الله و حجتہ علیکم؛** آن بقیه خدا (که برای شما بهتر است) حجت خدا بر شما منم.

هیچ کس بر او سلام نکند مگر بدین ترتیب: **السلام علیکم یا بقیة الله فی الارضین.** در زمین غیر از ذات پروردگار مورد سجده قرار نگیرد و هر بتی به آتش کشیده شود و بسوزد.

مرحوم مقدس اردبیلی می‌فرماید: دیگر از علامات ظهور آن حضرت آن است که چون خروج مهدی علیه السلام، فرا رسد پرچمی که تا آن روز پیچیده بود. خود به خود باز شود و از آن صدایی بلند شود که **یا ولی الله اقتل اعداء الله، ای ولی خدا دشمنان خدا را بکش.** شمشیر خود بخود از غلاف بیرون آید و به زبان فصیح بگوید: **خارج شو ای ولی خدا، جایز نیست برای تو بعد از این بنشین.** وانگهی مهدی علیه السلام ظهور بفرماید. جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ و شعیب بن صالح در پیشاپیش و به موجب آیه **اینما تکنونوا بات بکم الله**

جمعياً؛ هر جا که باشید خداوند شما را گرد می‌آورد، به عدد اصحاب بدر (سیصد و سیزده نفر) خود را به مهدی علیه السلام می‌رسانند.

این خروج قائم علیه السلام بعد از آن است که سفیانی ملعون که از اولاد ابی سفیان است و یمانی نیز که ملعون دیگر است، هر دو در یک سال خروج کرده باشد و آفتاب از مغرب طلوع کند و دجال ظاهر گشته و خلق بسیار او را متابعت کرده باشند.

شها تو صاحب دیهیم و افسر و کلهی	خوش است گر به گدایان درافکنی نگهی
به جو لایتناهی منیر خورشیدی	که ذره پروری از مهر و نور بخش مهی
گدای ملک تو خاقان چین و قیصر روم	که تو به کشور هستی بزرگ پادشهی
ز پشت پرده غیبت برون خرام هنوز	بزیر ابر نهان همچو ماه چهاردهی
تو شاه کشور عشقی و یوسف حسنی	که احتیاج نداری به همت سپهی
بگو به عاشق زولیده تا به کی (حداد)	اسیر فتنه و جادوی دل سپهی

* * *

دیگری می‌سراید:

ای گل سر سبد گلشن دین مهدی جان
آفتابی که شدی سایه نشین مهدی جان
همچو خورشید نمایی به پس ابر ولی
می‌رسد فیض تو بر اهل زمین مهدی جان
رهبر و هادی و فریاد رس خلق جهان
توئی بر خاتم اسلام نگین مهدی جان

تو بیا و بستان داد علی را ز عدو

که نمودند او را خانه نشین مهدی جان

* * *

ای سرو معتدل

ای سرو معتدل که بمیزان عدل و داد
امروز در قلمرو توحید سگّه زن
جز نام دلربای تو از شرق تا به غرب
ای صبح روشن از افق غیبت بیرون آی

سروی به اعتدال تو در روزگار نیست
غیر از تو ای شهنشهی والا تبار نیست
زینت فزای دفتر لیل و نهار نیست
ما را زیاد طاقت این شام تار نیست

* * *

مشرف شدگان به محضر مهدی علیه السلام

حسن بن مثله و ساختمان مسجد جمکران

در شهر مقدّس قم، دو مسجد به دستور صاحب الزمان علیه السلام ساخته شده است. یکی از آن دو، مسجد جمکران است که مرحوم محدّث نوری در کتاب *نجم الثاقب*، حکایت جالبی در این باره نقل نموده است و آن از این قرار است که شیخ عقیف صالح حسن بن مثله جمکرانی می‌گوید:

من در شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان ۱۳۹۳ در منزل خود خوابیده بودم. ناگاه جماعتی بر در منزل آمدند، در حالیکه نیمی از شب گذشته بود و مرا بیدار کردند و گفتند: برخیز که مهدی صاحب الزمان علیه السلام تو را خواسته است و دستور مولایت را اجابت کن. حسن بن مثله گفت: من برخاستم و آماده شدم و گفتم: بگذارید تا پیراهنم را بپوشم. صدا زدند که پیراهن به بر من که از تو نیست. از پیراهن صرف نظر کردم و دست دراز کردم که سراویل (زیرجامه) خود را گرفتم. صدا زدند که آن سراویلی که گرفتی از آن تو نیست. آن که از خودت است بگیر. آن را انداختم و آن که از خودم بود برداشته و پوشیدم.

خواستم که کلید در منزل را بگیرم، در منزل را باز کنم. صدا زدند که در منزل باز است. چون بدر منزل آمدم جماعتی از بزرگان را دیدم. سلام کردم. جواب دادند و مرحبا گفتند. مرا بردند تا بدان جا که اکنون مسجد در آن جا بنا شده است. چون خوب نظر کردم، دیدم که تختی نهاده و فرش نیکو بر آن تخت گسترده و بالش‌های نیکو نهاده و جوانی سی ساله بر آن تخت تکیه بر چهار بالش کرده و مرد سالخورده‌ای در جلو آن آقا نشسته و کتابی در دست دارد و برای آن جوان می‌خواند و بیش از شصت مرد در آن زمین برگرد آن جوان نورانی مشغول نماز خواندن می‌باشند. بعضی جامه‌های سفید و بعضی جامه‌های سبز در برداشتند و آن پیر نورانی حضرت خضر علیه السلام بود که او مرا نشانده و مهدی علیه السلام مرا با نام صدا زد و فرمود: برو حسن مسلم را بگو که تو چند سال است که این زمین را مورد استفاده قرار داده‌ای و زراعت می‌کنی. باید آنچه تا به حال استفاده کرده‌ای برگردانی تا در این مکان مسجدی ساخته شود؛ زیرا این زمین شریفی است و حق تعالی این زمین را از زمین‌های دیگر برگزیده است. حسن بن مثله جمکرانی می‌گوید: عرض کردم: ای سید و مولای من، در این موضع باید نشانه و علامتی داشته باشیم؛ زیرا بدون نشانه سخن مرا قبول نمی‌کند. فرمود: ما نشانه و علامتی می‌گذاریم تا کاملاً سخنت را قبول کند و زمین هم مشخص شود. تو برو و پیغام ما را برسان و به سید ابوالحسن بگو اقدام کند و منافع چند ساله را (از حسن مسلم) بگیرد و در این زمین مسجد بنا کند و مردم را بگو تا رغبت کنند بدین موضع و این جا را عزیز و گرامی بدانند و چهار رکعت نماز بخوانند. هر که این نماز را در این مسجد بخواند، مانند آن است که در کعبه به جا آورده باشد و سپس فرمود:

میان گله‌ای که جعفر کاشانی چوپان آن است، بُزّی ابلق هست. باید آن را

خریداری کنی و ذبح نمایی در همین زمین و گوشتش را بر بیماران و هر کسی که علتی داشته باشد انفاق کن. حقّ تعالی همه را شفا مرحمت خواهد فرمود.

حسن بن مثله می گوید: به امر امام علیه السلام به منزل برگشتم و در فکر فرو رفته بودم تا اذان صبح گردید. نماز صبح را خواندم و با عجله به خانه علی المنذر رفتم و قصّه را به او گفتم. به اتفاق هم به جایگاه مسجد آمدیم و مشاهده کردیم زنجیرها و میخ‌ها که حدود بنای مسجد را مشخص نماید در زمین کوبیده شده و بعد برگشتیم به قم و به جانب منزل سید ابوالحسن الرضا شتافتیم. خادمی را دیدیم که در منزل در انتظار ماست. گفت: از سحرگاه سید ابوالحسن منتظر شما است. به درون خانه رفتیم. سید پرسید: شما حسن بن مثله هستید؟ به او گفتیم: آری.

فرمود: شب گذشته در خواب دیدم کسی به من گفت که حسن بن مثله جمکرانی پیش تو می آید. آنچه بگوید قبول کن و عمل نما. حسن بن مثله می گوید: ماجرای شب گذشته را بازگو کردم و به همراه ایشان به طرف زمین مسجد حرکت کردیم. نزدیک به دهکده جمکران، گوسفندان جعفر چوپان را دیدیم. با بُزی که نشان مخصوص داشت از عقب همه گوسفندان می آمد، جعفر چوپان قسم یاد کرد که من هرگز این بُز را در میان گوسفندان ندیده‌ام، مگر امروز که آن را می بینم و هر چند کوشش کردم که او را بگیرم نتوانستم.

حسن بن مثله می گوید: بز پیش من آمد به طوری که گویی سالها مرا می شناسد. او را گرفتم و در کنار زمین مسجد ذبح کردیم و گوشتش را تقسیم نمودیم به بیماران و دردمندان و صاحبان علت و امراض گوناگون. همه آنها بحمدالله شفا یافتند و سید ابوالحسن حسن مسلم را طلبید و منافع زمین را از او گرفت و مسجد را با چوب و دیوار پوشانیدند.

سید زنجیر و میخها را به قم بُرد. در منزل خود نگهداری می‌کرد و بیماران می‌آمدند و خود را به آنها می‌مالیدند. خدای تعالی آنها را شفا مرحمت می‌فرمود و پس از مدتی آن زنجیرها و میخها مفقود گردید. هر قدر جستجو کردند، نیافتند.

در کتاب بسقیة الله تألیف آقای راسخی آمده است که عبدالرحیم، خادم مسجد جمکران، می‌گوید که در سال ۱۲۲۲ بعد از آن که بیماری وبا بر طرف شد، مرد غریبی را در مسجد دیدم. حالش را پرسیدم گفت: من مهدی علی اکبر ساکن تهران می‌باشم. کارم خرید و فروش دخانیات بود و چون به مردم نسیه می‌دادم آنها در اثر بیماری وبا مردند، سرمایه‌ام از کفم رفت. به این جا آمدم تا شاید حضرت صاحب الامر علیه السلام لطفی بفرماید و حاجاتم برآورده شود.

عبدالرحیم خادم می‌گوید: این مرد مدتی در مسجد مشغول عبادت بود تا آن که روز ششم یا پنجم ماه رمضان او را دیدم. گفت: حاجتم برآورده شد و چنین نقل کرد که با یکی از اهالی ده جمکران قرار گذارده بودم که روزی یک گرده نان جو به من بدهد تا وقتی که پولدار بشوم و قرض او را به او بپردازم تا آن که روزی رفتم. گفت: دیگر به شما نان نمی‌دهم و من این موضوع را با کسی ابراز نکردم، تا مدت چهار روز چیزی نداشتم که بخورم، مگر از علف کنار جوی استفاده می‌کردم و در نتیجه بد حال شدم و دیگر قدرت برخاستن نداشتم، مگر برای عبادت که قدری به حال می‌آمدم. منزل هم در یکی از حجرات بیرون مسجد بود تا این که نیمه شبی دیدم که سمت کوه برادران روشن شد، به حدی که تمام بیابان روشن شد. ناگهان دیدم کسی در حجره را حرکت می‌دهد. سپس با حالت ضعف و ناتوانی برخاستم و در را باز کردم. سید جلیل القدری را دیدم. هیبت او مرا سخت تحت تأثیر قرار داد. نتوانستم سخنی بگویم تا آن که تشریف

آورد و نزد من نشست و به من فرمود:

جدهام فاطمه زهرا علیها السلام نزد پیامبر از تو شفاعت کرد که پیامبر حاجت تو را بر آورد و جدم به من حواله نمود. مشهدی علی اکبر می گوید: آن آقای نورانی به من فرمود: برو در وطن که کار تو خوب می شود. پیامبر دستور فرموده که برخیز برو که اهل و عیالت منتظرت می باشد و بر آنها سخت می گذرد و اظهار داشت که عیالم هم علویّه می باشد.

ای مهدی فاطمه بیا

دل شکسته ما را امید مرهم توست	بیا که خاطر عالم پریش از غم توست
فزون ز حوصله روزگاراها غم توست	دل رثوف تو و یک جهان مصیبت ها
که مهر نامه هستی ز نقش خاتم توست	الا تو وارث تیغ علی، بیا مهدی
که غم گرفته و در انتظار مقدم توست	در انتظار کسی این قدر زمانه نماند
الا که محرم وحی خدای محرم توست	به غیر یاد تو با جان ما است نامحرم
ز فیض نور نگاه و ز معجز دم توست	سلاح دشمن ما گر نمی کند تأثیر
در آرزوی تو و اهتزاز پرچم توست	فراز کعبه و بیت المقدس ای همه قدس

* * *

آقای عسکری کرمانشاهی و مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام

دومین مسجدی که در قم به دستور مهدی صاحب الزمان علیه السلام ساخته شده است، مسجدی است به نام مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام، در نزدیکی ترمینال مسافربری قم. آقای عباس راسخی در کتاب بقیة الله می نویسد که آقای عسکری کرمانشاهی می گوید: مشغول تعقیب نماز صبح بودم که در منزلم را زدند. دیدم

سه نفر جوان از شاگردان جلسه من که شغل هر سه آنها میکانیکی بود با ماشین آمده‌اند و گفتند تقاضا داریم که با ما به مسجد جمکران مشرف شوید تا در آنجا دعا کنیم، حاجتی شرعی داریم. می‌فرماید موافقت کردم و به سمت قم حرکت نمودیم. ایشان می‌فرماید: در جاده تهران، نزدیک به قم چند قدم بالاتر از همین جا که فعلاً مسجدی به نام امام حسن مجتبی علیه السلام ساخته شده ماشین ما خاموش شد.

رفقا هر سه نفر مشغول تعمیر ماشین شدند و من برای قضای حاجت رفتم روی زمین مسجدی که فعلاً ساخته شده است. دیدم سیدی بسیار زیبا و سفید و ابروهایش کشیده و دندان‌هایش سفید و خالی بر صورت مبارکش بود که ایستاده و با نیزه بلندی زمین را خط کشی می‌کند. من رفتم برای قضای حاجت نشستم. آن سید بزرگوار صدا زد آقای عسکری آنجا ننشینی. آنجا را که من خط کشی کرده‌ام مسجد است. من متوجه نشدم که این آقا از کجا مرا می‌شناسد؛ مانند بچه‌ای که از بزرگتر اطاعت کند گفتم: چشم. آن سید نورانی فرمود: یکی از عزیزان فاطمه زهرا علیها السلام در این جا بر زمین افتاده و شهید شده است. این جا که می‌بینی قطرات خون است. من مربع مستطیل خط کشیده‌ام، می‌شود محراب که مؤمنین می‌ایستند و این جا که می‌بینی مستراح می‌شود، دشمنان خدا و رسول خدا بر خاک افتاده‌اند. آقای عسکری اضافه می‌کند آن بزرگوار، همانطوری که ایستاده بود برگشت و مرا هم برگرداند. فرمود: این جا می‌شود حسینیه و اشک از چشمانش جاری شد و من هم بی اختیار گریه کردم. فرمود: پشت این‌ها می‌شود کتابخانه. کتابهایش را تو می‌دهی. گفتم: این جا را چه کسی می‌سازد؟ یعنی بانی این مسجد کدام شخص می‌باشد؟ فرمود: یدالله فوق ایدیهم. می‌گوید: من آمدم سر جاده. دیدم ماشین آماده شد. رفقایم گفتند: با چه کسی حرف می‌زدی؟ گفتم

من با آن سید حرف می‌زدم. گفتند: کدام سید. برگشتم دیدم آن سید نیست و زمین هم مثل کف دست صاف بود و هیچ کس هم در آن جا دیده نمی‌شد. من یک تکانی خوردم و بعد به راه افتادیم ابتدا به حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرف شدیم و سپس رفتیم مسجد جمکران. من نماز مسجد جمکران را خواندم هنگامی که می‌خواستم به سجده بروم و صلوات بخوانم، دیدم سید بزرگواری که بوی عطر می‌داد فرمود: آقای عسکری سلام علیکم. نشست پهلوی من. لحن صدایش همان صدای سیدی که صبح دیدم بود. من رفتم به سجده. ذکر صلوات را گفتم. چون سرم بلند کردم، دیدم، آن آقا تشریف برده‌اند. از پیر و جوانی که در اطراف من بودند پرسیدم این آقا کجا رفت؟ گفتند: ما چنین آقایی ندیده‌ایم. مثل این که زمین لرزه شود تکان خوردم و فهمیدم که امام زمان علیه السلام بوده است. به تهران برگشتیم. جریان را برای مرحوم شیخ جواد خراسانی تعریف کردم. خصوصیات را از من پرسید. گفت: خود حضرت بوده است. حالا صبر کن اگر این جا مسجد ساخته شد درست است.

آقای عسکری می‌گوید پس از مدتی یکی از دوستان فوت کرده بود. به اتفاق رفقا او را برای دفن کردن بردیم به قم به همان محلی که رسیدیم، دیدم دو پایه از مسجد بالا رفته است. پرسیدم این مسجد را چه کسی می‌سازد؟ گفتند این مسجدی است به نام امام حسن مجتبی علیه السلام. پسرهای حاج آقا حسین سوهانی می‌سازند. آقای عسکری می‌گوید: رفتم سوهان فروشی پسرهای حاج حسین را گفتم: شما مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام را می‌سازید؟ گفتند: حاج یدالله رجبیان می‌سازد. تا گفتم یدالله قلبم به ضربان افتاد. به یاد فرمایش آن سید نورانی افتادم که فرموده بود یدالله فوق ایدیهم. فهمیدم که مراد آن آقا از آن آیه کریم حاج یدالله بوده است. می‌گوید من بعداً چهار صد جلد کتاب خریداری کردم و وقف آن

مسجد نمودم.

سید محمد و تشرّف به محضر مهدی علیه السلام

مرحوم محدّث نوری در کتاب **نجم الثاقب** می نویسد که مرد صالحی بنام سید محمد که با کاروانی به زیارت امام هشتم علیه السلام مشرف شده بود. این سید بزرگوار می گوید: چون به مشهد مقدس رضوی مشرف شدم، با آن که در آن جا نعمت فراوان بود، بر من سخت می گذشت. صبح آن روزی که بنا بود رفقای زیارتی من از مشهد مقدس حرکت کنند من حتی یک قرص نانی که بتوانم به وسیله آن سدّ جوع کنم و خود را به ایشان برسانم نداشتم. از رفاقت با آن ها صرف نظر کردم. آن ها رفتند تا آن که ظهر شد و به حرم مطهر امام رضا علیه السلام مشرف شدم. پس از ادای نماز واجب دیدم که اگر خود را به رفقا نرسانم قافله دیگر نیست و اگر من با این حال در مشهد بمانم زمستان فرا می رسد و تلف خواهم شد. برخاستم نزدیک ضریح رفتم و از مشکلات خودم شکایت کردم و با خاطر افسرده مشهد مقدس را ترک کردم و با خود گفتم: با همین حال گرسنه از شهر بیرون می روم. اگر هلاک شدم، راحت می شوم و الا خود را به قافله می رسانم. از دروازه شهر بیرون رفتم و از راه جویا شدم. سمتی را به من نشان دادند. تا غروب راه رفتم به جایی نرسیدم و فهمیدم که راه را گم کرده ام، تا این که به بیابان بی پایانی رسیدم. غیر از حنظل چیز دیگری در آن بیابان نبود. از شدت گرسنگی و تشنگی قریب پانصد حنظل را شکستم که شاید یکی از آن ها هندوانه باشد، نبود. تا هوا روشن بود که در اطراف صحرا می گشتم که شاید آبی یا علفی پیدا کنم تا آن که مأیوس و ناامید شدم. تن به مرگ دادم و گریه می کردم که ناگاه مکان مرتفعی به نظرم آمد. بدان جا رفتم. چشمه آبی یافتم. تعجب کردم که

چشمه آب در این بلندی قرار دارد. شکر خداوند را بجا آوردم و با خود گفتم: آب بیاشامم. سپس وضو گرفته نماز بخوانم تا چنانچه مردم نماز خوانده باشم. بعد از نماز عشاء هوا تاریک شد. آن صحرا میدان تاخت و تاز جانوران و درندگان شد و صداهای عجیب و غریب از آنها می شنیدم. صدای بسیاری از آن درندگان را تشخیص می دادم و بعضی از آن حیوانات چشمانشان از دور برق می زد. سخت ترسیدم و خود را در آستانه مردن دیدم. رضا به قضای الهی داده و خوابیدم. وقتی بیدار شدم که هوا به واسطه طلوع ماه روشن و صداها خاموش شده بود. من از گرسنگی در نهایت ضعف و بی حالی بودم. در این حال سواری نمایان شد. با خود گفتم این سوار مرا خواهد کشت؛ زیرا او در صدد دستبردی خواهد بود و من چیزی ندارم که او از من ببرد. بر من خشم خواهد گرفت، زخمی خواهد زد؛ اما سوار پس از رسیدن سلام کرد. جواب گفتم و اطمینان پیدا کردم که مرا نمی کشد. فرمود: چه می کنی؟ با حالت ضعف و ناتوانی اشاره به خود کردم و او را متوجه کردم که دارم از گرسنگی می میرم. فرمود در کنارت سه عدد خربزه هست، چرا نمی خوری؟ من که از یافتن هندوانه ناامید شده بودم چه رسد به خربزه، گفتم مرا مسخره مکن. به حال خودم واگذار. فرمود: پشت سرت را ببین. نگاه کردم بوته ای دیدم که سه عدد خربزه داشت. فرمود به یکی از آنها سدّ جوع کن. نصف یکی را صبح بخور و نصف دیگر را با خربزه سالم دیگر همراه ببر و از این راه مستقیم برو و فردا نزدیک به ظهر نصف خربزه را بخور و خربزه دیگر را البته مصرف مکن که به کارت خواهد آمد. نزدیک مغرب به خیمه سیاهی خواهی رسید آنها تو را به قافله خواهند رساند. پس از نظر من غایب شد. می گوید برخاستم. یکی از آن خربزه ها را شکستم. بسیار لطیف و شیرین بود که شاید خربزه به آن خوبی ندیده بودم. آن را خوردم و برخاستم و دو خربزه

دیگر را برداشتم و روانه شدم تا ساعتی از روز بر آمد. خربزه دیگر را شکستم و نصف آن را خوردم و نصف دیگر آن را هنگام ظهر که هوا گرم بود خوردم و با خربزه دیگر روانه شدم. قریب به غروب آفتاب از دور خیمه‌ای دیدم. چون اهل خیمه مرا از دور دیدند به سوی من دویدند، به خیال آن که من جاسوسم و چون غیر از زبان عربی زبان دیگر نمی‌دانستم و آن‌ها جز فارسی زبان دیگر نمی‌دانستند، هر چه فریاد می‌کردم کسی گوش نمی‌داد، تا این که به نزدیک بزرگ خیمه رفتم. او با خشم تمام گفت: از کجا می‌آیی. بگو و گر نه تو را می‌کشم. من با هزار حيله في الجملة کیفیت حال خود را و خارج شدن روز گذشته از مشهد مقدس و گم کردن راه را ذکر کردم. گفت: ای سید دروغ‌گو این جاها که تو می‌گویی زنده نفسی عبور نمی‌کند، مگر تلف خواهد شد و درندگان او را خواهند خورد و به علاوه آن قدر مسافتی که تو می‌گویی مقدور کسی نیست که در این مدت طی کند؛ زیرا که به طور معمول از این جا تا مشهد سه منزل است و از این راه که می‌گویی چندین منزل خواهد بود. راست بگو و گر نه تو را با این شمشیر می‌کشم. شمشیر خود را کشید به روی من. در این حال خربزه از زیر عبای من نمایان شد. گفت: این چیست؟ ماجرای خودم را گفتم. تمام حاضرین گفتند: در این صحرا ابداً خربزه نیست، خصوصاً این قسم خربزه که تا کنون ندیده‌ایم. پس بعضی به بعضی دیگر رو کرده به زبان خود گفتگوی زیادی کردند. گویا مطمئن شدند که این کار یک معجزه و خارق عادت است و سپس آمدند و دست مرا بوسیدند و در صدر مجلس جای دادند و مرا مورد احترام و اعزاز قرار دادند. جامه‌های مرا برای تبرک بردند. جامه‌های پاکیزه برایم آوردند. دو شب و روز مهمانداری کردند. در نهایت خوبی روز سوم ده تومان پول به من دادند و سه نفر را با من فرستادند و مرا به قافله رساندند.

به کسی جز توام ای دوست امیدی نبود
 خوشتر از وعده وصل تو نویدی نبود
 جز نگاه تو که هر غمزده را تسکین است
 شب حرمان مرا نور امیدی نبود
 تا به کی بسته بود باب فرج مهدی جان
 غیر دست تو بر این قفل کلیدی نبود
 با تو هر شام بود امت ما را شب و روز
 بی تو بر ملت ماتم زده عیدی نبود

* * *

یاقوت حلّی و مهدی علیه السلام

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل می‌کند که مردی به نام یاقوت حلّی می‌گوید: من در کنار پل حلّه که یکی از شهرهای معروف عراق است، روغن فروشی داشتم. پدر و همه فامیل پدرم از اهل سنت بودند. ولی مادرم شیعه و علاقمند به اهل بیت علیهم السلام بود. یک روز با همکارانم برای کسب و کار و خریدن روغن به اطراف حلّه رفتیم، به طوری که از شهر حلّه خیلی دور شدیم. پس از گشت و گذار در صحرا و دهات و خریدن روغن آنها را بر الاغ بار کردم تا با جماعتی که به حلّه باز می‌گشتند، برگردم. پس از پیمودن چند کیلومتر در بین راه برای استراحت و رفع خستگی اُتراق کردیم و هر کدام در کنار بار و وسایل خود خوابیدیم. یاقوت حلّی می‌گوید: من وقتی که از خواب بیدار شدم، ناگهان دیدم که هیچ کدام از همراهان خود را در کنار خود مشاهده نمی‌کنم. ترس و وحشت بسیار تمام روح و جسمم را فرا گرفت؛ چون راه برگشت به شهر حلّه

بسیار سخت و خطرناک بود و علاوه بر سختی راه حیوانات درنده بسیار زیادی در آن مسیر وجود داشت و از سوی دیگر تا شهر هم هیچ آبادی و ساختمانی به چشم نمی خورد.

من با ترس و ناراحتی فوق العاده روغن ها را بر الاغ بار کردم و به دنبال آن عده که مرا تنها گذاشته و رفته بودند حرکت کردم؛ لکن به خاطر ترس و اضطراب روحی که بر من مسلط شده بود پس از اندکی راه را گم کردم پس با ترس و وحشت مشغول دعا شدم و بزرگان اهل سنت را به کمک و یاری طلب نمودم. پس از گریه و زاری فراوان و توسل هیچ نتیجه و کمکی از آنان دریافت نمودم.

تا این که یک مرتبه گفته های مادرم یادم آمد که او گاهی به من می گفت: ما شیعیان بعد از وفات پیامبر ﷺ دوازده امام داریم که دوازدهمین ایشان امام زمان ﷺ است که هنوز زنده است و معروف به اباصالح است.

اگر کسی در دشت و صحرا راه گم کرده و گرفتار و درمانده شود و برای رفع گرفتاری خویش آن امام بزرگوار را با نام اباصالح ندا کرده بگوید: **یا اباصالح اغثنی**، به یقین آن حضرت به کمک و یاری آن شخص می شتابد و او را از گرفتاری نجات می دهد.

پس همین که گفته های مادرم به یادم آمد در همان لحظه با خداوند متعال عهد و پیمان بستم که اگر آن امام (اباصالح ﷺ) را به کمک و یاری بخوانم و او مرا از این گرفتاری نجات دهد، من هم به دین و مذهب مادرم ایمان می آورم و شیعه می شوم. پس از عهد و پیمان با خداوند متعال امام زمان ﷺ را به کمک و یاری طلب نمودم و با تکرار **یا اباصالح اغثنی**، **یا اباصالح اغثنی** بر محضرش استغاثه کردم و از او کمک و یاری خواستم. لحظاتی بیش نگذشته بود که ناگهان کنارم

شخصی را مشاهده کردم که عمامه سبز رنگی به سر داشت. من از تعجب و شگفت زدگی زبانم بسته شده بود و نمی دانستم چه بگویم. او در همان لحظه راه حله را به من نشان داد و فرمود: ای یاقوت، دین و مذهب مادرت را قبول کن و به آن ایمان بیاور. سپس فرمود: به زودی به دهی می رسی که همه اهالی آن شیعه اند و از آن جا به حله می روی.

در این میان که قدرت تکلم و حرف زدن را تازه باز یافته بودم، عرض کردم: آقا شما همراه من به آن ده نمی آید؟ در پاسخ حضرت اباصالح امام زمان علیه السلام جمله ای به من فرمود که معنی آن جمله این است: نه من همراه تو نمی آیم؛ زیرا هم اینک گرفتاران و درماندگان بسیاری در اطراف و اکناف دنیا هستند که مرا به کمک و یاری می طلبند و من می خواهم به ایشان هم کمک کنم.

تا سخن امام زمان علیه السلام به این جا رسید از نظرم غایب شد و دیگر نتوانستم ایشان را ببینم. من در آن حال از ناپدید شدن امام زمان علیه السلام بسیار افسرده و ملول بودم.

راه زیادی نرفته بودم که به آن ده رسیدم و آن عده که مرا در بین راه در خواب گذاشته و رفته بودند، یک روز بعد از من به آن ده رسیدند.

سرانجام پس از پیمودن راه و مسیر طولانی به حله رسیدیم. من پس از استراحت کوتاه خدمت جناب سید مهدی قزوینی که یکی از علمای بزرگ حله بود مشرف شدم و قصه و داستانم را به محضرش عرض کردم. ایشان هم با کمال مهربانی اعمال و تکالیف شرعی را بر اساس مذهب شیعه که همان مذهب اهل بیت علیهم السلام است به من آموخت.

آری از روایات اهل بیت علیهم السلام چنین بر می آید که کلمه اباصالح، کنیه امام

زمان علیه السلام است و این کنیه در بین اعراب خیلی معروف بوده است.

اباصالح یعنی مولای صالح که نام یکی از جنیان است که در صحرا و بیابان به کمک شیعیان علی علیه السلام می‌رسد.

در کتاب خصال صدوق از امیرالمؤمنین علی علیه السلام حدیثی نقل شده که فرمود: اگر یکی از شما در سفر راه را گم کرده، نداند که از کدام طرف و چگونه برود و یا سبب ناامنی راه و جاده بر سلامتی خود بترسد، پس صالح را ندا کند و بگوید: ای صالح به فریادم برس و مرا دریاب.

به درستی که شما از طایفه جنّ برادران مؤمن و خداپرستی دارید که نام یکی از آنان صالح است. او به سبب ایمان و مقام و منزلتشان خود را برای خدمت به شما آماده ساخته است و در میان شهرها می‌گردد، تا اگر شما در دشت و صحرا راه یا مرکبتان را گم کردید او را به کمک طلب کنید. او وقتی صدای شما را بشنود به شما پاسخ می‌دهد و گمشدگان شما را ارشاد کرده و راه را بر آنان نشان می‌دهد و چنانچه مرکبتان را گم کرده باشید از رفتن و ناپدید شدن آن جلوگیری می‌کند.

در کتاب الامان من اخطار الزمان^(۱) از امام باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: زمانیکه راه را گم کردید، صالح یا اباصالح را ندا کن که راه را به ما نشان بدهد.

کتاب من لایحضره الفقیه^(۲) از امام صادق علیه السلام روایت نموده که عین همان فرموده امام باقر علیه السلام را فرموده است.

۱ - تألیف سید بن طاووس صفحه ۱۲۱.

۲ - جلد ۲ صفحه ۲۹۹.

تشرّف مقدّس اردبیلی علیه السلام به محضر مهدی علیه السلام

مرحوم احمد بن محمد معروف به مقدّس اردبیلی علیه السلام یکی از علمای بزرگ شیعه و دارای تألیفات بسیار است. این عالم بزرگوار از بس که دارای قداست و تقوا بوده به مقدّس اردبیلی شهرت گرفته است.

مقدّس اردبیلی دارای کرامات انسانی بوده، رابطه مستقیم با حضرت صاحب الزمان علیه السلام داشته است.

نقل شده که در صحن مطهر علی علیه السلام در نجف اشرف دلو را به چاه انداخت که آب بکشد. دلو را پر از اشرفی و دینار دید و دینارها را دوباره به چاه انداخت و عرض کرد: خداوندا احمد از تو آب می خواهد نه طلا.

باز هم گفته می شود در یک سال قحطی آذوقه خود را بین فقرا در نجف اشرف تقسیم می نمود و برای خودش سهمی مانند سهمی که به دیگران داد نگه داشت. همسر ایشان برآشفت و گفت: با چنین عمل اولاد خود را در چنین سالی فقیر می گذاری؛ ولی آن بزرگوار جوابش را نداده، به قصد اعتکاف عازم مسجد کوفه شد و در آنجا معتکف شد.

در روز دوم اعتکاف مرد اعرابی مقداری گندم پاکیزه وارد شهر کرد. در منزل او آورد و اظهار داشت که صاحب منزل در حالی که خود معتکف است اینها را برای شما فرستاده است. چون مرحوم مقدّس اردبیلی بعد از اعتکاف به منزل برگشت عیالش موضوع آوردن گندم و آرد را برای او بازگو کرد. دانست که این هدیه از جانب خدای عزوجل بوده است.

آری این داستان خیلی شبیه است به داستان جناب ابراهیم خلیل علیه السلام که امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام برای قرض گرفتن طعام در مصر پیش یکی از دوستانش رفت و او در منزل نبود کراهت داشت که با دست خالی

به منزل برگردد. خورجینی را که برای طعام برده بود از شن پر کرد و به خانه آمد و از خجالت ساره، بانوی خود، خوابید. جناب ساره خورجین را خالی نمود در حالی که پر از آرد خوب بود از آن آرد برداشت و نان پخت و نزد جناب ابراهیم علیه السلام آورد. ابراهیم پرسید: این نان را از کجا به دست آوردی؟ گفت: از همان آردی که از مصر آوردی. ابراهیم علیه السلام دانست که این تحفه از جانب خدای عزوجل بوده است.

این دو داستان نظیر داستان انار امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که در کتاب ریاحین الشریعه آمده است. آن حضرت در ایام بیماری فاطمه زهرا علیها السلام به او فرمود: چه میل دارید که برای شما بیاورم. حضرت زهرا علیها السلام قبول نمی کرد و بعد از اصرار امام علیه السلام فرمود: اگر انار بتوانی برایم تهیه کنی، خوب است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام هر طوری که بود انار به دست آورد و به سمت منزل رفت. در بین راه به مریضی برخورد که در بستر خاک خوابیده است. مولای فقیران نخواست که از حال او خبر نگیرد. بعد از آن که از مریض احوال پرسی کرد گفت: اگر اناری پیدا شود، خیلی میل دارم. امام علیه السلام فرمود: من هم بیمار دارم. یک انار تهیه کرده ام. نصف آن را به شما می دهم. انار را شکست. نصف آن را دانه دانه به دهان مریض می ریخت تا آن که آن مریض با اشتها خواهش کرد که نصف دیگر را هم به من بدهید. امام علیه السلام نصف دیگر را هم به آن مریض داد و خود نتوانست با دست خالی به منزل بازگردد. به مسجد رفت. و آهسته از شکاف در منزل داخل منزل را نگاه کرد دید. طبقی از انار در جلوی فاطمه زهرا علیها السلام بود. علی علیه السلام وارد شد و از موضوع انار سؤال کرد. گفت: کسی آمد در منزل و گفت: این انار را امیرالمؤمنین فرستاده است امام علیه السلام فهمید که این لطف خدایی است.

درباره مرحوم مقدّس اردبیلی در کتاب *حدیقة الشیعه* آمده است که مقدّس شبی از شب‌ها پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب می‌بیند، در حالی که حضرت موسی کلیم الله علیه السلام در خدمت پیامبر حضور دارد. حضرت موسی علیه السلام از پیامبر اسلام پرسید: این کیست؟

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: از خودش پرس. موسی علیه السلام از مقدّس اردبیلی پرسید: کیستی؟ گفت: نامم احمد، پدرم محمّد، از اردبیل در فلان کوچه متولد شده‌ام و در فلان جا سکونت دارم. موسی علیه السلام گفت: من فقط پرسیدم نام تو چیست؟ چرا این قدر طول و تفصیل دادی. مقدّس گفت: خداوند عالم از شما پرسید: ای موسی در دست تو چیست؟ شما چرا این قدر طول و تفصیل دادی؟ گفتم: این عصای من است که به آن تکیه می‌کنم و با آن برگ برای گوسفندانم می‌ریزم و...!

موسی علیه السلام رو کرد به حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و عرض کرد: یا رسول الله راست فرمودی که **علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل**؛ علمای امت من از پیامبران بنی اسرائیل برترند.

یکی از شاگردان جناب مقدّس اردبیلی خاطره‌ای نقل می‌کند. در کتاب *حدیقة الشیعه* نام این راوی را میر فیض الدّین تفرّشی و در کتاب *بحار الانوار* علامه مجلسی بنام سید امیر علام یاد کرده است.

سید امیر علام گفت: در صحن مطهر امیرالمؤمنین علی علیه السلام حجره‌ای داشتم. یکی از شب‌ها هنگامی که از مطالعه خسته شده بودم و قسمت زیادی از شب هم گذشته بود، از حجره بیرون آمدم و شبی بسیار تاریک بود و در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام هم بسته بود و من در صحن مطهر نشسته و در فکر فرو رفته بودم. متوجّه شدم که شخصی در آن وقت به سوی حرم می‌رود. گمان کردم دزد

است که برای بردن قندیل های حرم می‌رود. توجه مرا به خود جلب کرد. ناخودآگاه از جا برخاسته به دنبال او رفتم تا ببینم که شخص مذکور کیست، که در این وقت شب می‌خواهد به حرم مطهر علی علیه السلام مشرف شود.

کمی نزدیک‌تر رفتم تا او را بهتر بشناسم. چند قدمی بیش نرفته بودم که ناگهان دیدم که او استاد با تقوا و عابد و زاهدان جناب شیخ احمد (مقدس) اردبیلی است. خودم را پنهان کردم که او مرا نبیند، تا این که مقدس اردبیلی به نزدیک در حرم رسید. ناگهان در حرم خود به خود باز گردید و جناب شیخ به روضه مطهره وارد شد. در این میان من هم کمی نزدیک‌تر رفتم تا ببینم او چه می‌کند. اندکی گذشت. دیدم که انگار با کسی حرف می‌زند و مناجات می‌کند؛ ولی طولی نکشید که شیخ از حرم بیرون شد و در حرم دوباره به حال اول برگشته و بسته شد.

او آرام آرام از صحن مطهر خارج شد و به سوی کوفه حرکت کرد. من هم به گونه‌ای که شیخ مرا نبیند به دنبالش حرکت کردم تا این که پس از پیمودن راه به کوفه رسیدیم. او داخل مسجد کوفه شد و در محرابی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام با شمشیر ابن ملجم ملعون شهید شده بود به عبادت ایستاد و مدت طولانی در آنجا توقف نمود تا از مسجد کوفه خارج شد تا به نجف اشرف باز گردد. من در همه جا با کمی فاصله نظاره گر اعمال و رفتار او بودم و پشت سر او حرکت می‌کردم. بین راه به مسجد حنّانه نزدیک شده بودیم. خون از دماغم جاری شد. به طوری که دیگر نتوانستم جریان خون دماغم را ببندم.

در این میان مقدس اردبیلی مرا مشاهده کرد و شناخت. سپس به من خطاب کرد و فرمود: تو میر علام هستی؟ عرض کردم بلی. فرمود: این وقت شب در این جا چه می‌کنی؟ عرض کردم: آقا من از تشرّف به حرم مطهر حضرت

علی علیه السلام تا به این جا دنبال شما بودم و نظاره گر اعمال و رفتار تان. شما را سوگند می دهم به صاحب این قبر (امیرالمؤمنین علیه السلام) به من بگویید که راز و علت تشرّف شما به حرم مطهر علی علیه السلام و آمدنتان به مسجد کوفه و هم چنین توقف طولانی شما در جوار آن مسجد چیست؟

مقدّس اردبیلی پس از تأمل کوتاه فرمود: حال که تو از آغاز تا انجام به دنبال من بودی و نظاره گر اعمال و رفتار شبانه ام، من این راز را به تو می گویم، به شرط این که تا من زنده ام آن را به کسی نگویی.

عرض کردم: آقا باور کنید که به کسی نمی گویم. من با خداوند متعال عهد و پیمان می بندم که آن را به کسی نگویم. وقتی که مقدّس اردبیلی مطمئن شد که اسرارش تا وقتی که زنده است فاش نخواهد شد، از صمیم دل آهی کشید و گفت:

من درباره برخی از مسائل فکر می کردم. دیدم که راه برایم بسته است و از فهم و درک آن ها عاجز و ناتوانم. در این میان به قلبم خطور کرد که به حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شوم و جواب آن ها را از محضر آن حضرت بپرسم. بدین جهت به حرم مطهر مشرف شدم. پس از عرض سلام و زیارت آن حضرت مسائلی را که درک و فهم آن ها برایم مشکل شده بود، خدمت آن حضرت عرض کردم که ناگهان صدایی از قبر مطهر آن حضرت شنیدم که فرمود: برو مسجد کوفه و جواب مسئله هایت را از قائم بپرس؛ زیرا او امام زمان توست. پس به مسجد کوفه رفتم و در محراب امیرالمؤمنین علیه السلام با توسّل به ساحت مقدّس امام زمان علیه السلام جواب آن مسائل را از محضرش پرسیدم که الحمدلله جواب همه آن ها برایم روشن شد و اینک به خانه باز می گردم.

آری ای عاشقان جمال بی نشان یوسف زهرا ما از این داستان شیرین یک

نکته دیگری هم استفاده می‌کنیم و آن این است با آن که امیرالمؤمنین علی علیه السلام قطب دایره امکان و باب مدینه علم رسول اکرم است جواب چند مسئله برای حضرتش هیچ گونه سختی ندارد. مع ذلک مقدّس اردبیلی یکی از ارادتمندان اهل بیت را که به مهدی علیه السلام ارجاع می‌دهد که از او پرس که او امام زمان تو است به خاطر آن است که در هر حال توجه ما منتظران مهدی علیه السلام را بدان حضرت معطوف داشته و هر مشکلی که داریم او را واسطه بین خود خدای خود قرار داده و هیچ وقت از آن وجود شریف غفلت نورزیم دنباله این مطلب را از داستان بعدی بشنوید

تشرّف مرحوم شفتی به محضر مبارک حضرت مهدی علیه السلام

آقای عباس راسخی در کتاب بقیة الله می‌نویسد که حجة الاسلام شفتی می‌گوید: در تمام اوقات دل‌های تان را متوجّه ولیّ عصر عجل الله فرجه الشریف داشته باشید که آن جناب پدر مشفق جمیع خلق است و پرهیزید از این که از توجّه به آن حضرت غفلت کنید.

این عالم بزرگوار می‌گوید من از آن حضرت می‌خواستم که جزیره خضرا و بحر ابیض و بلادی که اولاد آن حضرت در آنها حکومت دارند ببینم و خدا را به حقّ و لیس حضرت حجّت عجل الله فرجه الشریف سوگند می‌دادم که صحت این امر، جزیره خضراء که گفته می‌شود موطن امام زمان و اولاد طاهرینش می‌باشد، بر من ظاهر شود تا آن که شب عید غدیری که مصادف با شب جمعه بود، در کنار باغچه‌ای که در خانه ما بود راه می‌رفتم. ناگاه سید مجلّی را دیدم که به سیمای علما بود و درباره صحت شهر و بلادی که در جزیره خضرا است سخن گفت. آن گاه فرمود: آیا می‌خواهی به چشم خود ببینی تا عبرتی برای تو و

سایر خردمندان باشد. گفتم: آری، ای آقای من. منت عظیمی بر من می گذاری. حضرت فرمودند: دو چشم خود را ببند و هفت بار صلوات بر محمد و آل محمد بفرست.

آنچه فرمودند اطاعت کردم. سپس فرمودند: چشمت را باز کن و نظر کن. این عالم بزرگوار می گوید: می دیدم خانه ها را سبز و خرم کأنها جنات تجری من تحتها الانهار.

پس آن آقا فرمودند: نظر کن به آخر آن درخت ها که در آن جا مسجدی است و امامی را می بینی که نماز فجر بجا می آورد. برو با آن امام نماز کن که از نسل هفتم از فرزندان صاحب الزمان است. اسم او عبدالرحمن است. بعد از نماز مرا در آن جا می بینی. می گوید: من وارد آن مسجد شدم. آن گاه نماز فجر را بجا آوردم و به حضرتش اقتدا کردم و بعد از نماز مشغول تعقیبات شدم تا آن که به خاطرم گذشت که من در همچو وقتی با مردم نماز می خواندم. به عادت هر روز آن مردم منتظر من می باشند و امروز گذشت. من به آنها نمی رسم. سپس همان آقا را دیدم که دفعه اول دیده بودم. دست مرا گرفت و فرمود: برویم. ناگاه خود را در مسجد خود دیدم و آن سید را دیگر ندیدم^(۱).

تشرّف شیخ محمد کوفی به محضر حضرت مهدی علیه السلام

در کتاب بقیة الله آمده است که شیخ محمد کوفی می گفت: با پدرم به مکه معظمه مشرف شدم. فقط یک شتر داشتیم که پدرم سوار بود و من پیاده ملازم و مواظب خدمت او بودم. در مراجعت از مکه به سماوه رسیدیم. از افرادی که شغلشان جنازه کشی بین سماوه و نجف بود، قاطری اجاره کردیم تا نجف اشرف

و چون شتر به کندی راه می‌رفت و گاهی هم می‌خوابید و به زحمت او را بلند می‌کردیم، پدرم سوار قاطر و من سوار شتر از سماوه حرکت کردیم. بین راه اغلب نقاط گلزار و باتلاق بود و شتر دائماً عقب می‌ماند. صاحب قاطری که اجاره کرده بودیم، از اهل سنت بود و با ما درشتی می‌کرد تا این که رسیدیم به نقطه‌ای که گِل زیاد بود. شتر خوابید و دیگر هر چه کردیم برنخاست و در این کشاکش که می‌خواستیم شتر را بلند کنیم، لباس‌هایم گل‌آلود شد، و شتر را هم نتوانستیم بلند کنیم. صاحب قاطر هم ناچار توقف کرد تا لباس‌هایم را با آبی که آن‌جا بود بشویم. من از آن‌ها کمی فاصله گرفتم برای برهنه شدن و شستن لباس‌هایم؛ ولی مضطرب و حیران بودم و سینه‌ام تنگ شد. رو به قبله و متوسل به مولایم امام زمان ارواحناه فداه شدم و از روی استغاثه عرضه داشتم: یا فارس الحجاز، یا ابصالح ادرکنی. آیا مرا یاری نمی‌فرمایی تا بدانم که برای ما امامی است که به فریاد ما می‌رسد.

محمد می‌گوید: ناگهان دیدم جوانی نزدیک من پیدا شد. شبیه سید مهدی پسر سید حسین کربلایی بود. عرض کردم اسم شما چیست؟ فرمود: سید مهدی. عرض کردم پسر سید حسین؟ فرمودند: نه پسر سید حسن. عرض کردم از کجا می‌آیی. فرمود: از خُضیر می‌آیم. شیخ محمد کوفی می‌گوید: مقامی در آن بیابان به عنوان مقام خضر علیه السلام من چنان کردم می‌فرماید: از آن مقام آمدم. فرمود: چرا این‌جا توقف کرده‌ای؟ ماجرای بیچارگی و درماندگی خود را و این که شتر خوابیده و نمی‌توانیم بلند کنیم و لباس‌هایم چه شده عرض کردم. آقای شیخ محمد کوفی می‌گوید: آن آقا تشریف برد نزد شتر. دیدم دست مبارک را روی شتر گذاشت. شتر برنخاست ایستاد و آن حضرت با او صحبت می‌فرمود. و با انگشت سبّابه به طرف چپ و راست به شتر نشان می‌داد بعد تشریف آورد نزد

من فرمود: دیگر چه کاری داری؟ عرض کردم حاجتهایی دارم ولی با این حال اضطراب و نگرانی نمی‌توانم عرض کنم. جایی را معین فرمایید تا با حواس جمع خدمتان مشرف شده عرض کنم. فرمود مسجد سهله. همین را فرمود: ناگهان از نظرم غایب شد. آدمم نزد پدرم. گفتم: این شخص که با من صحبت می‌کرد کدام طرف رفت؟ می‌خواستم بفهمم که این‌ها هم حضرت را دیده‌اند یا نه! گفتند: کسی این‌جا نیامده و تا چشم کار می‌کند بیابان پیدا است. گفتم: سوار شوید گفتند: شتر را چه می‌کنید؟ گفتم امر او با من است. سوار شدند. من هم سوار شتر شدم. دیدم شتر جلو می‌زند و به عجله راه می‌رود. مسافتی از آن‌ها جلو افتاد. صاحب قاطر صدا زد ما با این سرعت نمی‌توانیم بیاییم و بالاخره قضیه عکس شد. تا آن دم قاطر جلو می‌زد و شتر عقب می‌ماند، ولی حالا قاطر عقب می‌ماند و شتر جلو می‌زند. مرد کرایه کار (یعنی آن سنی صاحب قاطر) تعجب کنان گفت: چه شد؟ این شتر همان شتر است و راه همان راه. گفتم: سرتی است در این امر. ناگهان نهر بزرگی سر راه ما پیدا شد. من باز متحیر شدم که از این نهر آب چگونه عبور کنم و در این فکر فرو رفتم که دیدم شتر رفت میان نهر. مدام به طرف راست و چپ می‌رفت. پدرم با کرایه کار قاطر لب آب رسیدند. فریاد زدند: کجا می‌روی غرق می‌شوی؟ این آب قابل عبور نیست. ولی چون دیدند من با کمال سرعت با شتر می‌روم جرأت کردند که وارد نهر آب بشوند. من از آن‌ها خواهش کردم این راهی که شتر به راست و چپ می‌رود، شما همان طور بیایید. آن‌ها هم آمدند و به سلامت از آب عبور کردیم. من به یادم آمد که آن وقتی که حضرت با انگشت سبابه بطرف راست و چپ اشاره می‌فرمود این آب را اشاره فرموده است. و بالاخره آمدیم. شب وارد شدیم بر جمعی کوچ نشین. آن‌جا منزل کردیم. همه آن‌ها با تعجب از ما می‌پرسیدند: از کجا می‌آیید. گفتیم: از

سماوه. گفتند: پل خراب شده و راهی نیست که کسی از آب عبور کند و از همه بیشتر صاحب قاطر متحیر مانده بود. گفت: بگو بدانم چه سرّی در این کار بود. گفتم من آنجا که شتر خوابید به امام دوازدهم شیعیان متوسّل شدم. آن حضرت تشریف آورد و این مشکلات را حل فرمود.

آقای شیخ محمد کوفی می‌گوید: به همان حال آمدیم تا چند فرسخی نجف اشرف. باز شتر خوابید. سرم را نزدیک گوش او بردم. گفتم: تو مأموری که ما را به کوفه برسانی تا این کلمه را گفتم، برخاست و به راه افتاد تا این که در کوفه، در منزل زانو زد. من هم او را نفروختم و نکشتم. روزها می‌رفت در بیابان کوفه چرا می‌کرد و شب‌ها در خانه می‌خوابید. تا این که مُرد.

تشرّف محمد بن ابی الرّواد رواسی و محمد بن جعفر دهّان به محضرت حضرت مهدی علیه السلام

سید جلیل، علی بن طاووس در کتاب اقبال نقل کرده از محمد بن ابی الرّواد رواسی نقل می‌کند که او گفت: به اتفاق محمد بن جعفر دهّان (روغن فروش) به سوی مسجد سهله رفتیم. در روزی از روزهای ماه رجب. محمد به او گفت: ما را ببر به مسجد صعصعه که آن مسجد مبارکی است و امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا نماز خوانده و امامان عزیز ما در آنجا قدم نهاده‌اند. رفتیم به مسجد صعصعه و در بین نماز بودیم که دیدم مردی را که از شتر خود فرود آمد و در زیر سایه، زانوی او را عقال کرد. آن‌گاه داخل مسجد شده و دو رکعت نماز طولانی بجای آورد. آن‌گاه دست‌های خود را بلند کرده دعای یا ذا المنّ السابقه را تا آخر خواند و سپس برخاست و رفت سوار شتر شد. محمد بن ابی الرّواد می‌گوید که محمد بن جعفر دهّان به من گفت: آیا

برنخیزیم و نرویم که از او پرسیم کیست؟ پس برخاستیم و رفتیم نزد آن جناب و به او گفتیم ترا به خدا قسم می‌دهیم که تو کیستی؟ فرمود: شما را قسم می‌دهم به خداوند که مرا چه کسی پنداشتید؟ یعنی خیال کردید که من که باشم؟ محمد بن جعفر دهان گفت: گمان کردم که شما خضر پیغمبر باشی. فرمود: و الله که من کسی هستم که خضر محتاج است به دیدن او. برگردید که منم امام زمان شما.

مانند این قصه را شیخ محمد بن مشهدی در کتاب مزار از علی بن محمد بن عبدالرحمن شوشتری نقل می‌کند که گفت: گذشتم به قبیله بنی رواس. بعضی از برادران من گفت: کاش می‌برد ما را به مسجد صعصعه که نماز می‌کردیم در آن‌جا؛ زیرا که ماه رجب است و مستحب است در آن زیارت این اماکن مقدسه که امامان ما علیهم السلام قدم‌های خود را در آن‌جا گذارده و نماز خواندند و مسجد صعصعه یکی از این‌هاست. علی بن محمد شوشتری می‌گوید: با آن برادرم حرکت کردیم به سوی مسجد صعصعه که ناگاه دیدم شتری را که زانوهایش را عقال کرده و پالانش بر پشتش بود در جلو مسجد خوابیده بود. و ما داخل مسجد شدیم. ناگاه مردی را دیدیم که جامه‌های حجازی در برداشت و عمامه مانند عمامه اهل حجاز بر سر داشته بود و دعای یا ذا المنّ السابقه را می‌خواند. آن‌گاه سجده طولانی کرد و برخاست و بر شترش سوار شد و رفت. رفیق من به من گفت: گمان می‌کنم که خضر بود. پس چه شد ما را که با او سخن نگفتیم؟ گویا که زبان ما را بسته بودند. سپس بیرون رفتیم و ابی الرواد رواسی را ملاقات کردیم. او به ما گفت از کجا می‌آید. ما گفتیم از مسجد صعصعه و ماجرای دیدن آن شتر سوار را برای او نقل کردیم. او گفت: این شتر سوار در هر دو یا سه روز به مسجد صعصعه می‌آید و سخن نمی‌گوید. گفتیم: او کیست؟ گفت شما چه گمان می‌کنید؟ گفتیم: او خضر می‌باشد. او گفت: و الله من نمی‌دانم او را مگر کسی که

۳۰۲..... یوسف زهرا یا مهدی صاحب الزمان

خضر محتاج است به دیدن او. برگردید با رشد و هدایت. پس رفیقم به من گفت:
او بنخدا قسم صاحب الزمان - صلوات الله و سلامه علیه - می باشد.

آری در تعدادی از اماکن متبرکه که محل مخصوصی است معروف به مقام
آن جناب، مثل وادی السلام و مسجد سهله و حله و خارج قم و غیر آن ظاهراً
تعدادی از افراد پرهیزکار به محضر مبارک آن امام بزرگوار مشرف شده‌اند و یا از
آن جناب در آن مکان معجزه‌ها دیده‌اند.

سلطنت جهانی

حدیث دهم از کتاب عقد الدرر از عبدالله بن عباس روایت است که گفت:
قال رسول الله ﷺ : تلك الارض مؤمنان و كافرين فالمؤمنان ذو القرنين و سلمان و
الكافرين بخت النصر و نمورد و سيملكها خامس من اهل بيتي؛ زمین را دو مؤمن
و دو کافر مالک شدند و سلطنت یافتند؛ اما دو مؤمن یکی ذوالقرنین و دیگری
سلیمان بن داود عليه السلام دو کافر یکی بخت النصر و دیگری نمورد است که از
اهل بیت من (حضرت مهدی) پنجمین نفری می باشد که مالک زمین می شود.
بی مناسبت نیست که به طور فشرده در احوالات این سلاطین عالمگیر
صحبت کنیم اما جلوتر از همه اشعاری که در ذیل این حدیث از شاعر معاصر
آقای مهندس بهروز اسلامی است، تقدیم حضورتان می کنیم:

نقل گشته از پیمبر این حدیث	پادشاهان عزیز و هم خبیث
بر جهان روزی تسلط یافتند	تحت امر خویش عالم ساختند
داد پیغمبر از این امر آگهی	تا ز تاریکی و ظلمت وارهی
گفت: بودند اندر این عالم چهار	پادشاهان بزرگ روزگار
بود ذوالقرنین سلطان نخست	کاو از این عالم به خوبی کام جست

آن دو بر دنیا حکومت داشتند	تخم نیکویی به عالم کاشتند
بعد از آنان هم دو دیگر در جهان	پادشه بودند و سلطان زمان
بود نمرود آن که با کبر و غرور	شد مسلط بر جهان با جبر و زور
آن دیگر شه نیز بخت النصر بود	بد چو بُد حق نیز بر کفرش فزود
بعد از آنان می‌رسد آن پنجمی	منجی عالم از این سر درگمی
می‌رسد آن شاه همنام رسول	می‌رسد فرزند زهراى بتول
می‌رسد آن باقی حق در زمین	خواهد آمد لطف رب العالمین
گر تو داری مقدمش را انتظار	می‌رود پائیز می‌آید بهار

* * *

سلطنت جهانی ذوالقرنین

در این حدیث شریف اولین نفری که بحیث مالک زمین معرفی شده است جناب ذوالقرنین است که در قرآن مجید در ضمن آیه ۸۳ سوره مبارکه کهف راجع به او می‌فرماید: ﴿و یسئلونک عن ذی القرنین قل سأتوا علیکم منه ذکراً﴾ ای پیامبر از تو راجع به ذوالقرنین سؤال می‌کنند. بگو زود است که از او بر شما ذکری بیان سازم.

تفسیر صافی از کتاب قرب الاسناد از امام کاظم علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: عده‌ای از یهود آمدند. به امیرالمؤمنین علی علیه السلام عرض کردند از پسر عمّت اذن بگیر تا ما خدمتش رسیم و از او سؤالی بنماییم علی علیه السلام مطلب را خدمت آن حضرت عرض کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از من چه می‌خواهند و حال آن که من بنده‌ای از بندگان خدایم. نمی‌دانم جز آنچه پروردگارم مرا یاد دهد. سپس فرمود: اذن بده وارد شوند.

چون وارد شدند، فرمود: آیا سؤال می‌کنید آنچه می‌خواهید و برای آن آمده‌اید؟ از من سؤال می‌کنید از حال ذوالقرنین؟ گفتند درست است. برای همین آمده‌ایم. آن حضرت فرمود: ذوالقرنین اهل روم بود. سپس سلطنت پیدا کرد و بین شرق و مغرب سیر نمود. سپس سدّ را بنا نمود. یهود گفتند: گواهی می‌دهیم که مطلب همین نحو است که فرمودی.

و باز در این که چه کسی بوده و چه نام داشته آیا پیامبری از پیامبران خدا بوده یا یکی از سلاطین بوده که نه دارای منصب نبوت سخن زیاد است.

بعضی‌ها می‌گویند: ذوالقرنین همان اسکندر رومی است و بعضی نام او را افریدون نوشته‌اند و بعضی هم از امام باقر علیه السلام روایت نموده که نام او عیاش بوده و از امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به ذوالقرنین سؤال کردند، فرمود: بنده صالحی بود و نامش عیاش. قطب راوندی می‌نویسد: نام ذوالقرنین عیاش بوده و او اول کسی است که پس از طوفان نوح پادشاه شد و از مشرق تا مغرب را گرفت.

و اما این که چرا ذوالقرنینش می‌گویند بعضیها می‌گویند بخاطر این که مالک روم و فارس گردید و یا مالک شرق و مغرب شد. ذوالقرنین یعنی صاحب دو شاخ چون مالک دو شاخ دنیا شد و یا بخاطر این که از برای او دو شاخ کوچک بوده و یا بقولی چون دارای تاجی بوده که دو شاخ داشته لهذا او را ذوالقرنینش می‌گفتند البته اقوال دیگری هم در این مورد نقل شده.

و در این که این بنده خوب خدا پیامبر بوده یا پادشاه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسیدند که آیا ذوالقرنین پیامبر بود یا پادشاه فرمود نه پیامبر بود، نه پادشاه بلکه بنده خدا دوست بود خدا هم او را دوست داشت و برای خدا به صمیمت خدمت کرد خدا هم او را نصیحت فرمود در آیه ۸۴ سوره کهف می‌فرماید: ﴿أَنَا مَكَّانًا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتِينَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبِيًّا﴾ بدرستی که ما

متمکن ساختیم او را در زمین به او «برای هر چیز که خواست و اراده کرد از علم و قدرت» سبب و وسیله را عطا کردیم.

خداوند ابر را مسخر او کرده بود ابر را سوار می‌شد در مشرق و مغرب عالم گردش می‌کرد و چون نفس پاک و طینت پاکیزه داشت بر جمعیتی که می‌رسید آن‌ها را به حق دعوت می‌کرد.

و بالاخره از روایات و اخباریکه در این مورد نقل شده چنین استفاده می‌شود که خداوند وسائل و اسباب و امکانات را در اختیار او قرار داده بود او در شب همانطور سیر می‌کرد که در روز سیر می‌کرد و از نظر نورانیت و روشنایی روز و شب برای او فرق نمی‌کرد.

از آیات مبارکه سوره کهف استفاده می‌شود که چندین سفر به اطراف عالم نموده است. می‌فرماید: «فَاتَّبِعْ سَبِيلاً * حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قَلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ أَمَّا أَنْ تُعَذَّبَ وَ أَمَّا تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا»^(۱). این سفر او بجانب مغرب بوده که می‌فرماید:

ذوالقرنین از وسائل و اسبابی که خداوند در تحت قدرت او قرار داده بود استفاده نموده تا آن که به غروبگاه آفتاب رسید و در آنجا احساس کرد که خورشید در چشمه و یا دریای گل آلودی فرو می‌رود و در آنجا گروهی از انسانها را می‌یافت «که مجموعه از انسانهای نیک و بد بودند» و به ذوالقرنین گفتیم آیا می‌خواهی آن‌ها را مجازات کنی و یا طریقه نیکوئی را در میان آن‌ها انتخاب نمائی ذوالقرنین گفت اما کسانی را که ستم کرده‌اند آن‌ها را مجازات خواهم کرد سپس بسوی پروردگارش باز می‌گردد و خداوند آن‌ها را عذاب شدیدی خواهد کرد اما کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند پاداش

نیکو خواهد داشت.

از قرآن مجید و یا از احادیث چیز دیگری استفاده نمی‌شود که او در این سفر خود بجانب مغرب هم خدماتی کرده ولی بنخاطر آن طبیعت پاک و نیت تابناکی که داشت حتماً از نصیحت و خیر خواهی خودداری نکرده مردم را بجانب خداوند دعوت فرموده است و اما این که خورشید در چشمه گل آلود فرو رفته است حتماً از خطای قوه باصره بوده و الا آفتاب با آن عظمت فرود آمدنش در چشمه‌ای معنی ندارد ولی با این حال نشان می‌دهد که ممکن است خورشید با آن عظمت بوسیله چشمه گل آلودی پوشانده شود همانگونه که یک انسان با عظمت و یک شخصیت والامقام که بر اثر یک لغزش به کلی سقوط کرده و شخصیتش در دیده‌ها غروب خواهد کرد.

در تفسیر ابوالفتوح رازی ابی ذر می‌گوید خدمت رسول خدا ﷺ بودم وقت غروب آفتاب فرمود یا اباذر می‌دانی این آفتاب کجا فرو می‌شود گفتم خدا و رسولش بهتر می‌داند فرمود: به چشمه گرم. و باز در همان تفسیر از عبدالله بن عمر نقل شده است که گفت رسول خدا در آفتاب نظر فرمود چون فرو شد فرمود اگر نه آن بود که خدا آفتاب را نگاه می‌دارد هر چه زمین است می‌سوزانید. دوّمین سفر جناب ذوالقرنین بجانب مشرق بوده است که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَتَبِعَ سَبِيًّا * حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجدها تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا﴾^(۱). ذوالقرنین سفر خود را به جانب غرب پایان داد و سپس عازم شرق شد و آنگونه که قرآن مجید می‌فرماید ثمّ اتبع سبباً یعنی بعد از آن از اسباب و وسائلی که در اختیار داشت مجدداً بهره گرفت و هم چنان براه خود ادامه داد تا به خاستگاه خورشید رسید و در آنجا مشاهده کرد که خورشید بر جمعیتی طلوع

می‌کند که جز آفتاب برای آن‌ها پوششی قرار نداده بودیم از این آیه مبارکه استفاده می‌شود که این جمعیت در مرحله بسیار پائین از زندگانی انسانی بودند تا آن‌جا که برهنه زندگی می‌کردند و یا پوشش بسیار کمی که بدن آن‌ها را از آفتاب نمی‌پوشانید داشتند.

در تفسیر نمونه می‌فرماید بعضی از مفسرین این احتمال را نیز بعید ندانسته‌اند که آن‌ها خانه و مسکنی نداشتند تا آن‌ها را از تابش آفتاب بپوشاند و این تفسیر اضافه می‌کند که احتمال دیگری هم است و آن این که سرزمین آن‌ها یک بیابان فاقد کوه و درخت و پناهگاه بود و چیزی که آن‌ها را از آفتاب بپوشاند و سایه دهد وجود نداشت.

تفسیر ابوالفتوح رازی از قتاده نقل می‌کند که او گفت این مردم در سرزمینی زندگی می‌کردند که ساختمان در این سرزمین امکان ساختن نبود یعنی ساختمان پا بر جا نمی‌ماند و بخاطر همین آن‌ها در سردابها و زیرزمینها زندگی می‌کردند و به آن سردابها فرو می‌شدند تا آفتاب از آن‌ها عبور می‌کرد و سپس بیرون می‌آمدند و برای معاش خود تلاش می‌کردند.

و روایتی هم از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده که فرمود ذوالقرنین وارد شد بر قومی که آفتاب آن‌ها را سوزانده بود و آن‌ها را مانند ظلمت سیاه کرده بود.

﴿ ثُمَّ أَتَبِعَ سَبِيًّا * حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونَهُمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴾^(۱)

بعد از این ماجرا باز از اسباب و امکانات مهمی که در اختیار داشت ذوالقرنین بهره گرفت و هم چنان براه خود ادامه داد تا به میان دو کوه رسید و در آن‌جا گروهی غیر از آن دو گروه سابق دید که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند.

و آری این آیه مبارکه به یکی دیگر از سفرهای ذوالقرنین اشاره کرد و شاید سومین سفر او بود و در این سفر بود که سدّ معروف یاجوج و ماجوج را ساخت.

و در این سفر ذوالقرنین به یک منطقه کوهستانی رسید و در آنجا جمعیتی مشاهده کرد که از نظر تمدن در سطح پائینی بودند چرا که یکی از روشترین نشانه‌های تمدن همان سخن گفتن است.

در این هنگام آن جمعیت که از ناحیه دشمنان خونخوار و سرسختی بنام یاجوج و ماجوج در عذاب بودند مقدم ذوالقرنین را که دارای قدرت و امکانات عظیمی بود غنیمت شمردند و دست بدامن او زدند و گفتند: ای ذوالقرنین یاجوج و ماجوج در این سرزمین فساد می‌کنند و این گفتار آنها با این که حدّ اقلّ زبان ذوالقرنین را نمی‌فهمیدند ممکن است از طریق اشاره بوده باشد و یا لغت بسیار ناقصی که نمی‌توان او را بحساب یک زبان آورد بوده باشد.

و بالاخره در این سفر بود که آن سدّ معروف را ساخت و بزرگترین خدمت را به آن مردم محروم انجام داد.

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که جناب ذوالقرنین هم سفری بدریا داشته و هم بظلمات رفته است و اینک این دو روایت را در این مورد بشنوید.
از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود^(۱): ذوالقرنین صندوقی از شیشه ساخت و آذوقه در آن جا داد و طنابی بر آن بست و سوار کشتی شد چون بموضعی از دریا رسید در آن صندوق نشست و سر ریسمان را به ناخدا داد و گفت هر وقت من طناب را حرکت دادم مرا بالا بکشید و اگر حرکت ندادم تا ریسمان هست بگذارید صندوق برود و بهر اندازه که طناب (ادامه) دارد پایین

برود ذوالقرنین مدت چهل روز به عمق دریا می‌رفت ناگاه دید کسی دست بر پهلوی شیشه می‌زند و می‌گوید ای ذوالقرنین کجا می‌خواهی بروی گفت می‌خواهم بدانم دریا چه قدر عمیق است و ملک خدا را در دریا چنانچه در خشکی دیدم ببینم. او گفت ای ذوالقرنین این جا محلّی است که نوح علیه السلام در طوفان عبور می‌کرد و تیشه از دستش بدریا افتاد هنوز بقعر دریا نرسیده است ذوالقرنین که این سخن را شنید طناب را تکان داد او را بالا کشیدند^(۱).

سفر ذوالقرنین به ظلمات

در کتاب قصص یا داستانهای شگفت‌انگیز قرآن مجید می‌نویسد پدر ذوالقرنین در علم نجوم مهارتی تام داشت و در این علم اهل زمان بود و هیچ کس مانند او مراقب فلک نبود شبها را تا صبح مواظب اوضاع نجوم و فلکیات بود و عمر طولانی پیدا کرد شبی از شبها به همسرش گفت بی‌خوابی دارد مرا می‌کشد بگذار ساعتی بخوابم ولی تو بیدار باش و به آسمان پیوسته نگاه کن موضعی را در آسمان به او نشان داد و گفت اگر دیدی که در آن نقطه ستاره طلوع کرد و ظاهر شد مرا بیدار کن تا با تو همبستر شوم و فرزندی بیاوری که تا آخر روزگار زنده باشد و زندگی کند خواهر زن او نیز بیدار بود و سخنان او را شنید پدر اسکندر خوابید زن او که مادر جناب ذوالقرنین باشد طبق دستور شوهر مراقب بود تا ببیند چه وقت آن ستاره طلوع می‌کند خواهر زن او هم که سخنان او را شنیده بود بیدار ماند و مراقبت داشت همینکه ستاره ظاهر شد قضیه را برای شوهر خود گفت بین آن زن و شوهر مقاربت حاصل شد و آن زن باردار شد. بحضرت خضر که الان هم زنده است و خضر پسرخاله جناب ذوالقرنین

می باشد. اما مادر ذوالقرنین شوهر را بیدار نکرد وقتی که پدر ذوالقرنین بیدار شد دید ستاره از آن برجی که می خواست و عمری مراقبت داشت بلکه آن ستاره را در آن برج درک کند انتقال به برج دیگر پیدا کرده به زنش گفت چرا مرا بیدار نکردی گفت بخدا قسم حیا کردم و خجالت کشیدم پدر اسکندر گفت ای زن آیا ندانستی که چهل سال است که من مواظب این ستاره بودم و انتظار چنین ساعتی را داشتم بخدا قسم عمر خود را ضایع کردم بی فایده ولی الساعة دنباله آن ستاره ستاره دیگری طلوع می کند و در آن وقت با تو همبستر می شوم تا بفرزندی حامله بشوی که مالک دو قرن (آفتاب) شود.

و بالاخره در آن ساعت بعد میان این زن و شوهر آمیزشی صورت گرفت و نطفه جناب اسکندر ذوالقرنین در آن ساعت و در آن زمان منعقد شد و بعداً اسکندر ذوالقرنین و پسر خاله اش جناب خضر در یک شب بدنیا آمدند.

کتاب مذکور در ادامه این بحث حدیثی را از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل نموده است که فرمود: ذوالقرنین مالک مشرق و مغرب شد و او دوستی از ملائکه داشت بنام رفائیل و در نزد او می آمد و او را زیارت و ملاقات می کرد یک روز ذوالقرنین به آن ملک مشغول گفتگو بود ناگهان ذوالقرنین گفت ای رفائیل مرا از طرز عبادت تان در آسمان خبر ده و گریه کرد رفائیل ملک گفت ای ذوالقرنین عبادت شما و امثال شما در برابر عبادت ما هیچ است بدرستیکه در آسمان فرشتگانی وجود دارند که همیشه ایستاده اند و عبادت می کنند و نمی نشینند و بعضی همیشه در حال سجودند و هرگز سر بر نمی دارند و بعضی از ایشان همیشه در حال رکوعند و نمی ایستند و می گویند: **سبحان الملك القدوس ربّ الملائكة و الروح ربنا ما عبدناك حق عبادتك** جناب ذوالقرنین از شنیدن سخنان رفائیل گریه شدیدی کرد سپس گفت من دوست دارم زنده بمانم در عبادت و

بندگی پروردگارم بپایه او برسم که حق اوست رفائیل گفت: آیا چنین دوست داری و می خواهی. گفت: بلی. رفائیل گفت از برای خداوند در زمین چشمه‌ای هست که عین الحیاة نام دارد هر کس از آب آن بنوشد نمی میرد مگر این که خودش از خداوند تمنای مرگ نماید مقصود رفائیل این بود حالا که طالب حیات و زندگانی همیشگی هستی باید آن چشمه را پیدا کنی و از آب آن بنوشی. ذوالقرنین از آن فرشته پرسید آیا شما جایگاه آن چشمه و محل آن آب زندگی را می دانید که کجا است. رفائیل گفت: نه ولیکن ما در عالم بالا می شنویم که خداوند را در زمین ظلمتی است که در آن نه انسانی قدم می گذارد و نه جَنّی و گمان ما این است که چشمه زندگی در آن ظلمت باشد وانگهی ذوالقرنین تمام علماء و دانشمندان زمان خود را گرد آورد آنها را که با کتابها آشنایی داشتند و افرادی را که از آثار نبوت بهره مند بودند و از آنها پرسید که آیا شما در کتابهای آسمانی و احادیث انبیاء و گفتار و آثار علمای گذشته یافته‌اید که خداوند در زمین چشمه بنام عین الحیاة قرار داده باشد غیر از یک نفر بقیه همه گفتند نه خیر. فقط یک نفر از دانشمندان گفت من وصیت نامه آدم علیه السلام را قرائت کرده‌ام و در آنجا دیده‌ام که خداوند در زمین ظلمتی آفریده که در آن جنّ و انس راه نیافته و نمی یابد و عین الخلد را در آنجا قرار داده ذوالقرنین فرمود راست گفتی. وانگهی ذوالقرنین بجستجوی آن ظلمت پرداخت. آمده است که دوازده سال در اطراف جهان گردش کرد تا بکنار آن ظلمت رسید دید که تاریکی و ظلمت (انگار) از آن موضع می جوشد مانند دود تاریکی که بتاریکی شب شباهت ندارد و مانند آن دیده نشده سپس ذوالقرنین دانشمندان و علماء را طلبید و فرمود من می خواهم که در این ظلمت وارد شوم و از آن عبور کنم علماء گفتند ای پادشاه کسانیکه قبل از تو بودند از پیامبران و سلاطین بدنبال این ظلمت نگشتند و قدم

در آن نگذاشتند تو هم از این کار صرف نظر کن و بدنبال آن نگرد و ما می ترسیم که شما در این سفر گرفتار حادثه ناگواری بشوی ذوالقرنین فرمود چاره نیست باید رفت باز هم دانشمندان او را از این تصمیم منع کردند و اظهار داشتند که اگر ما می دانستیم که تو در این سفر پیروز می شوی و به مقصود می رسی و خداوند بر ما غضب نمی فرمود از تو پیروی می کردیم لکن ما در این کار از خشم خداوند می ترسیم و از آن بیم داریم که فساد پدید بیاید و به اهل عالم برسد. ذوالقرنین گفت ناچار باید در این تاریکی قدم بگذارم علماء و دانشمندان گفتند حال که چنین است خود دانی.

ذوالقرنین فرمود: کدام یکی از چهارپایان از نظر دید بیناتر و تیز بینند؟ گفتند اسب. گفت کدام نوع از اسب بینایش بیشتر است. گفتند مادیان. ذوالقرنین فرمود: کدام خیل از مادیان بیناتر است گفتند: بکاره. بدستور ذوالقرنین شش هزار رأس اسب مادیان بکاره تهیه کرده آوردند وانگهی از میان لشکر شش هزار مرد زیرک چالاک عاقل و خردمند را انتخاب فرمود و بهر یکی از آنها اسبی داد خضر علیه السلام را با دو هزار نفر مقدمه الجیش ساخت جلوتر فرستاد و خود با چهار هزار نفر دنبال آنها روانه شدند و بقیه لشکر خود را فرمود در همین محل تا دوازده سال توقف کنید اگر در این مدت ما برگشتیم که بهتر و الا پس از دوازده سال توقف هر یک به وطن خود برگردید جناب خضر علیه السلام به ذوالقرنین گفت ای پادشاه ما قدم در این ظلمت می گذاریم و نمی دانیم سیر ما در ظلمات چند مدت طول می کشد و کسی هم که در این ظلمت کسی دیگر را نمی بیند و گاه می شود اشخاصی راه را گم کرده از همراهان جدا می افتد تکلیف آنهایی که راه را گم می کنند چه خواهد بود گفته می شود که ذوالقرنین یک گوهر شب چراغ به خضر داد چیزی بود که چون بر زمین می زدند صدا می کرد و سرخ رنگ هم بود و

فرمود هر گاه افراد گم شدند تو این را به زمین بزن که گم شدگان به هوای صدای آن تو را بیابند و دنبالت بیایند.

و بالاخره حضرت علیه السلام پیشاپیش ذوالقرنین با همراهان همی رفت و ذوالقرنین بدنبال آنها راه می‌پیمودند تا حضرت علیه السلام در اثناء سیر وادی بنظرش آمد گمان کرد «گویا از جانب خدا الهام شد» که چشمه آب زندگی در آن وادی باشد سپس به همراهان فرمود: شما در همین جا بایستید و کسی از جای خود حرکت نکند سپس آن گوهر شب چراغ را پرتاب کرد که سر او را بر ریسمانی می‌بسته و سر آن ریسمان را در دست داشتند و خود آنرا پرتاب می‌کردند بعداً به کمک ریسمان در پی او می‌رفتند جناب خضر هم آن گوهر شب چراغ را پرتاب کرده و بعداً به دنبال او رفت دید که در کنار چشمه‌ای است که آبش از شیر سفیدتر و از شهد شیرین‌تر هم از آن آب نوشید و هم در او آب تنی کرده و خود را شستشو داد وانگهی به کمک همان آلت صدا دهنده به نزد همراهان برگشت.

و در این سفر تاریخی این دو تا پسر خاله آب حیات نصیب جناب خضر گردید و ذوالقرنین بدون آن که بدان چشمه دست پیدا کند با هم برگشتند.

سلطنت جهانی حضرت سلیمان

دومین شخصی که سلطنت جهانی یافت و مؤمن بود، حضرت سلیمان بود.

گرچه که تمام بخش‌های تاریخ زندگی این پیامبر لذت بخش است. اما فقط به گوشه‌ای از آن شکوه و عظمت خدادادی بسنده می‌کنیم. آیه ۱۷ سوره نمل می‌فرماید: ﴿ وَحُشْر لِّسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ فَهَمُّ يَوْزَعُونَ * حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ

سلیمان و جنوده و هم لایشعرون ﴿.

در کتاب تاریخ انبیا از آدم تا خاتم می نویسد که یک روز سلیمان رو به پریان کرده و فرمود. بساطی برای من حاضر کنید که تمام حشم من بر آن جا گرفته بنشینند. پادشاه پریان آمد و بساطی برای سلیمان آورد که چهار فرسنگ در چهار فرسنگ بود به دیوان فرمود که از دریا برای من جواهر بیاورید. پس از چندی مصالح بسیاری از سیم و زر و جواهر حاضر شد. تختی از نقره خام ساختند، یک فرسخ در یک فرسخ و در زیر آن تخت خانه‌ای از سنگ مرمر بنا کردند. خانم‌ها و کنیزان خود را در آن جا دادند. آن گاه دستور داد تا بر آن چهار گوشه تخت چهار درخت از مرجان آوردند.

دوازده هزار کرسی زرین از طرف راست و دوازده هزار کرسی سیمین از طرف چپ و دوازده هزار کرسی بلورین در پیش تخت و دوازده هزار کرسی آهن و فولاد در عقب تخت نهاد و بالاخره تمام وزیران و صاحب منصبان از آدمیان و جنیان هر کس در جای مناسب شأن خود قرار گرفتند. آصف بن برخیا که نخست وزیر سلیمان بود دست راست نزدیک‌تر از همه به جناب سلیمان حشمت الله قرار داشت و جناب سلیمان علیه السلام بر تخت پادشاهی نشست و مرغان و پرندگان پر در پر دادند تا سایبان بر سرش انداختند که آفتاب بر سرش نتابد باد که تحت فرمان جناب سلیمان علیه السلام بود بساط با عظمت سلیمان را از زمین بلند کرد و چنان نرم و آرام آهسته آن‌ها را بلند کرده می‌برد که یک موی سر آن‌ها حرکت نکرد و یک ماه آن تخت را در هوا برد و باز آورد.

و در این سفر به وادی مورچگان رسید مورچه گفت: ای مورچگان، بگریزید و به جای خویش روید در مسکن‌هاتان داخل شوید که سلیمان و لشکریانش ما را پایمال نکند.

گفته می‌شود که در این وادی مورچگان دارای نیرو و تشکیلات بسیار منظمی بودند. فرمانده مورچگان بنام (ادجا) فرمان داد که تخت سلیمان پیدا شد. تمام مورچگان بگریزند. باد فرمان رئیس مورچگان را به گوش سلیمان رسانید. سلیمان خندید از خداوند خواست که با مورچگان سخن بگوید. به باد دستور داد که تخت او را فرود بیاورد. فرمانده مورچگان را احضار کرد. فرمود: چرا به مورچگان گفتی بگریزند؟ مگر از سپاه من چه دیدی؟

مورچه عرض کرد: ای پیامبر خدا بر من خشم مگیر. بر من بانگ مزن. تو ملکی و پادشاهی. من نیز پادشاهم و فرمانده مورچگان. خداوند چهار طبقه زمین را به من داده و در هر طبقه چهل سرهنگ زیر دست من فرمانبرداری می‌کنند و هر سرهنگی چهار هزار مورچه دارد. اگر خدای عالم از ما بخواهد، بزرگ‌ترین دشمن را هلاک می‌کنیم.

سلیمان فرمود: چرا دستور دادی که بگریزند؟ عرض کرد: این زمین زر دارد و آدمی به زر حریص است. ترسیدم این زمین را بکنند و بگردانند و به سپاه من رنج فراوان برسد. حضرت سلیمان فرمود: این دانش را از کجا کسب کردی؟ مورچه عرض کرد ای سلیمان تو پنداری که خودت تنها علم داری و همه علم جهان از تو است خداوند همه عقل و خرد و دانش را به یک نفر ندهد.

سلیمان فرمود: می‌خواهی به تو علومی بیاموزم تا بدانی که ما عالمیم. مورچه گفت: من از تو سوالاتی می‌کنم. گفت: هر چه می‌خواهی بپرس. پادشاه مورچگان گفت: ای سلیمان از خدا چه خواستی؟ سلیمان فرمود: ملکی خواسته‌ام که هیچ کس نداشته باشد. مورچه گفت: از این سخن تو بوی حسد می‌آید و پیامبران را سخن حسدآمیز نباشد. چه می‌شد اگر کسی دیگر مانند تو پادشاهی داشت؟

آمده است که سلیمان از سخن او به خشم آمد. مورچه گفت: آری سخن حق تلخ است. چرا غضب می‌کنی؟ دیگر چه خواهی از خدا. سلیمان گفت: از خدا خواسته‌ام که همه ملک جهان زیر انگشتر من باشد. مورچه گفت: یعنی چه؟ چه معنی دارد که جهان زیر انگشتری باشد؟ سلیمان گفت: تو بگو یعنی چه؟ مورچه گفت از آن جا که آسمان است تا زمین و از قاف تا فاف که این همه بتو داده است قیمت یک قطعه سنگ است (یعنی انگشتر).

مورچه گفت: دیگر چه خواهی؟ سلیمان گفت: باد را به فرمان خود خواسته‌ام تا تخت مرا یک ماه ببرد و باز آورد و به اندک زمانی هر چه گویم آن کند و از هر جا خبر دهد. مورچه گفت: ای سلیمان آیا می‌دانی این کار بهر چیست؟ از اجابت دعای تو چه چیز را به تو نموده است؟ سلیمان گفت: ای مورچه تو بگو. مورچه گفت: برای آن است که باد خبر مرگ را برساند. سلیمان به گریه افتاد و گفت: راست می‌گویی. مورچه گفت: ای سلیمان تو با این تقاضا اندک چیزی از خدا خواستی. اگر صبر و تحمل می‌کردی فرشتگان را به فرمان تو می‌فرمود، چنانچه در آخر الزمان محمد ﷺ خاتم النبیین به آنچه نزد تو مهم است التفات نکند و خدای تعالی فرشتگان را به فرمان او امر کند.

سلیمان گفت ای مورچه پیامبر آخر الزمان را از کجا می‌شناسی؟ مورچه گفت: من او را می‌شناسم و نام او را می‌دانم محمد است او خاتم و فخر همه انبیا است. سلیمان گفت: دیگر چیزی می‌دانی؟ مورچه گفت: آری می‌دانم چرا تو را سلیمان گویند! سلیمان فرمود: نه. مورچه گفت: یعنی دل به دنیا مده که گاه بازگشتن است. سلیمان باز گریه کرد گفت: تو حکیمی. مرا پند ده. مورچه گفت: ای سلیمان، خداوند هر که را سلطنت مهتری داد که بر رعیت و کنیزان شفیق و مهربان باشد و هر شب از حال رعیت آگاه باشد. آیا تو هر شب از حال رعیت

آگاهی؟ سلیمان گفت: نه. مورچه گفت من هر روز و هر شب میان قوم مورچگان می‌گردم تا اگر رنجی رسیده باشد خود به آن قیام نمایم و هر شب نخواستم تا همه را بشناسم و انصاف دهم. سلیمان تعجب کرد و از آن مورچه پند گرفت.

فهمید خلق خدا و عوالم جهان آفرینش بسیار است. سلیمان خواست برخیزد و برود. مورچه گفت: روا نباشد برای من که تو را مهمان نکنم، بدانچه خدا بما ارزانی فرموده است. سلیمان اجابت کرد. مورچه پای ملخی نزد سلیمان آورد. سلیمان خندید و گفت: مرا با سپاه بسیارم از این ران ملخ پذیرایی کنی؟ مورچه گفت: اول تو را و همه سپاهت را بدین ران ملخ اطعام می‌کنم.

در روایت دیگر دارد که مورچه ران ملخ را در دریا انداخت و گفت: ان **كَانَ اللَّحْمُ قَلِيلًا فَالْمَرْقُ كَثِيرًا**. اگر گوشت کم است اما شوربا و آب زیاد است. ران ملخ نزد سلیمان بردن عیب است لکن مفر است از موری.

و اینک آیه مبارکه و حشر لسلیمان جنوده را ترجمه و تفسیر کنیم که آفریدگار در این آیه مبارکه می‌فرماید برای سلیمان لشکریانش از جنّ و انس و مرغان گرد آورده شدند و از تفرقه منع شدند تا وقتی که به وادی مورچگان رسیدند مورچه گفت ای مورچگان داخل خانه‌های تان شوید سلیمان و لشکریانش شما را در هم نشکنند در حالی که توجه ندارند سلیمان از سخن او خندید و گفت: خدایا مرا به شکر نعمت خود که به من و پدرم داده‌ای و بکار شایسته‌ای که پسند تو باشد ملهم ساز و به رحمت خویش مرا در بندگان صالح خویش قرار بده.

تفسیر مجمع البیان در ذیل این آیه می‌فرماید هر گروهی از مخلوقات لشکری است جنیان و انسانها و مرغان، بصورت گروهها و لشکرهای علیحده در حضور سلیمان گرد آمدند.

تفسیر مجمع البیان نقل می‌کند هنگامیکه سلیمان می‌خواست به سفر برود طایفه‌های از این سپاهیان بر بساطی جمع می‌شدند آنگاه به باد امر می‌کرد تا آن‌ها را ببرد.

در ذیل همین آیه مجمع البیان می‌نویسد لشکرگاه سلیمان صدف سنگ بود. ۲۵ فرسنگ برای انسان ۲۵ فرسنگ برای جنیان، ۲۵ فرسنگ برای پرندگان آمده است که در میان زمین و آسمان خدا به او وحی کرد که در ملک تو افزودم هیچ مخلوقی سخن نمی‌گوید مگر این که باد خبر آن‌ها را برای تو می‌آورد. از ابن عباس نقل شده که گفت یعنی این همه لشکر تخت مراقبت بودند که اول و آخر آنرا تحت نظر داشتند تا پراکنده نشوند. **حتى اذا اتوا علی واد النمل.** تا زمانیکه به وادی مورچگان رسیدند.

به گفته مجمع البیان این وادی نمل در طائف و به قول دیگر در شام بود که این وادی مخصوص مورچگان بود و در این جا بود که مورچه‌ای فریاد بر آورد داخل خانه‌های خود شوید. **لا يحظنکم سلیمان و جنوده و هم لایشعرون.**

بگفته تفسیر مجمع البیان این دستور رئیس مورچگان که‌ای مورچگان داخل خانه‌های خود شوید که لشکر سلیمان شما را پایمال نکند. ممکن است مربوط به قبل از آن زمانی بود که باد در تسخیر سلیمان قرار گرفته بود زیرا اگر لشکر سلیمان سوار بر مرکب باد می‌بودند مورچگان نمی‌ترسیدند که پایمال شود.

بگفته تفسیر مجمع البیان مورچه سلیمان به بزرگی گرگها و سگها بود. و بالاخره جناب سلیمان حشمت الله این سفر تاریخی خود را بپایان رسانید و بعد از بازگشت دستور فرمود علمای بنی اسرائیل و عابدان آن‌ها هزار محراب عبادت ساختند. «تا هر چه بیشتر پرستش خدای یکتا صورت پذیرد». و

کاسبها و دیگها از سنگ خارا ساختند از آن غذا می خوردند ولی خود جناب سلیمان از آن غذا نمی خورد.

روزی از روزها از جانب ربّ العزّة خطاب شد که ای سلیمان هر چه خواهی سؤال کن که به اجابت مقرون است و بتو عطا می کنم.

و این بود که خداوند به سلیمان علم و حکمت و نبوت و سلطنت بخشید و حیوانات و دیو و دد و جنّ و پری را در حیطة سلطنت او قرار داد و زبان وحوش و پرندگان را به او آموخت.

در تفسیر صافی به نقل از تفسیر قمی نقل شده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: سلیمان بن داود علیه السلام علاوه بر علمی که داشت علم هر لغت و زبان پرندگان و چهار پایان و درندگان را عطا شد. او هر گاه در میدانهای جنگ حضور می یافت بفارسی سخن می گفت و هنگامی که با عمال و اهل ملک و نظامیان خود می نشست بزبان رومی سخن می گفت و با زنان خود بزبان سریانی و نبطی سخن می گفت و چون در محراب عبادت قیام می کرد با پروردگارش بزبان عربی صحبت می فرمود و با ارباب رجوع و آنهایی که با هم دعوا داشتند بزبان عربی سخن می گفت و در روایت دارد که به سلیمان بن داود سلطنت شرق و غرب داده شد و هفتصد سال و شش ماه سلطنت نمود و بر کلّ جهانیان سلطنت داشت از جنّ و انس و شیاطین و چهارپایان و پرندگان و در زمان او صنایع عجیبه روی کار آمد.

و در کتاب بصائر الدرجات از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: جدّم امیرالمؤمنین به ابن عباس فرمود که خداوند به ما علم منطق طبری یعنی زبان پرندگان عطا فرمود همانطوری که به سلیمان بن داود علیه السلام عطا نمود. و در اصول کافی از امام موسی کاظم علیه السلام روایت است که فرمود: بر امام مخفی نیست کلام

احدی از مردم و پرندگان و چهارپایان و کلام هر جنبنده‌ای. پس کسیکه دارای این خصال نباشد امام نخواهد بود.

در تاریخ پر افتخار سلیمان حشمت الله این پادشاه بزرگ عالم گیر دارد که سلیمان پس از پدر انگشتی در دست کرد و نام اعظم پروردگار بر او بود که فوج فوج مرغان بالای سر او جمع شده و ایستادند.

پروانه صفت اطراف وجود او طواف می‌کردند و همه حیوانات بسوی او روی نمودند آصف ابن برخیا را وزیر خود نمود و امور کشوری و لشکری را با او واگذار کرد و او مردی قوی و دانشمند و کاردان بود و سپه سالار ارتش و صدر اعظم دیوان عدالت او بود و بالاخره با سیاست و کیاست آصف ابن برخیا امور کشوری را اداره کرده و مخالفین را سرکوب و با آن قدرت و نفوذی که داشت کس را یارای مخالفت او نبود.

و در سال ۱۱۷۸ قبل از میلاد شروع به ساختن مسجد اقصی نمود و چون ساختمان مسجد را اتمام نمود تابوت (صندوق) عهد را که در میان آن الواح تورات بود و حضرت موسی علیه السلام در آن بود، یعنی گذارده بود با شکوه و عظمت و جلال حمل نمودند و در مسجد فرود آوردند و در زیر بالهای فرشتگان زرین جای دادند و حضرت سلیمان علیه السلام بشکرانه اتمام مسجد و حفظ الواح احکام آسمانی سجده شکر نمود و قربانی کرد و عید گرفت و اینک این اشعار زیبا پایان بخش این موضوع می‌باشد.

رفت چو داود از کیهان بدر	یافت سلیمان پسرش کز و فر
چون پدرش هم برسالت رسید	هم به شهنشاهی و به دولت رسید
داشت ز بس دست تسلط بجان	یک سره مجذوب شدش انس و جان
بسکه نپرداخته جز حق بغیر	رام شدش دیو و پری وحش و طیر

حق ز ازل تا به ابد ای بسی	کم شده این رتبه دهد بر کسی
داد به تصمیم خود آن اهتمام	تا کندش مسجد اقصی تمام
یک دله آن بانی محراب عال	همتی افراشته در هفت سال
مسجد اقصی چو جنان بر فراخت	هر چه دلش کاملش آن خواست ساخت
صحن و سرایش مُتَشَعِّع چو حور	طاق و رواقش مُتَلَأَلُ چو نور
حور و ملک خادم ایوان او	نور فلک آمده غلمان او
بسته اساس اندرش آن مستفید	جمله ز سیم و زر سرخ و سفید

* * *

سلطنت جهانی بخت النصر

سومین کسی که سلطنت جهانی یافت، کافر بود، بخت النصر بود. داستان بخت النصر در ذیل آیه ۲۵۹ سوره بقره که درباره ارمیای پیامبر است، آمده است. در عصر ارمیای پیامبر، پادشاه بابل که رُخام نام داشت، زن زیبایی را دید و با او رابطه نامشروعی برقرار ساخت و در اثر آن، زن باردار شد، ولی ماجرای خود را از کسان خود پنهان می کرد تا آن که وضع حمل نمود. مادر، آن پسر را برد در بین پاهای بتی که نصر نام داشت و از سنگ ساخته بودند و مورد تنفر مردم بود گذاشت. ماده سگی بچه دار نامیمون می آمد در کنار آن کودک و او را شیر می داد تا آن که آن کودک یک ساله شد. روزی از روزها مادرش از آن جا عبور کرد تا فرزند خود را ببیند. دید طفلش فربه و سالم در میان پاهای بت می باشد. مدتی ایستاد تا ببیند که بچه اش از کجا تغذیه می کند. دید سگی آمد و او را شیر داد و برگشت. مادر کودکش را برداشت به خانه برد و نام او را بخت النصر گذاشت؛ یعنی پسر بت نصر.

بخت النصر وقتی که به سن هفت سالگی رسید، قوی و تنومند اما آبله رو و کچل بود. از یک یا هم لنگ شد. با چنین حال هیچ کودکی در برابر او تاب مقاومت نداشت. مادرش گفت برخیز برو هیزم بیاور تا بدان وسیله غذا تهیه کنیم. بخت النصر تا دوازده سال کارش هیزم کشی بود.

کتاب قصص یا داستانهای شگفت‌انگیز قرآن مجید به نقل از تفسیر صافی از امام صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود چون بنی اسرائیل مرتکب معاصی شدند و از فرمان خداوند سرپیچی نمودند خداوند اراده فرمود که مسلط گرداند. بر آنان کسی را که آن‌ها را ذلیل و خوار گرداند و به قتل برساند. پس به سوی ارمیای پیامبر وحی فرمود که آن کدام شهر است که من از بین شهرها او را برگزیدم و انتخاب نمودم و در آن درختان نیکوئی غرس نمودم، پس آن درخت‌ها در اثر معصیت خراب گردیدند؟

ارمیا به احبار (دانشمندان) بنی اسرائیل (پرستش) الهی را خبر داد. آن‌ها گفتند: ای ارمیا به درگاه خدا برگرد و از خدایت پرسش نمای که ما را خبر دهد که مقصود او از این مثل و معنای او چیست؟ جناب ارمیا هفت روز روزه گرفت و از خداوند معنی مثل را خواستار شد. خداوند وحی فرمود: ای ارمیا، آن شهری که گفته شد بیت المقدس است و اما آنچه در آن روید، بنی اسرائیل اند که من آنان را در آن سکونت دادم. پس آن‌ها به معصیت پرداختند و دین مرا تغییر دادند و نعمت‌های مرا کفران نمودند. پس به ذات خودم سوگند که آن‌ها را مبتلا می‌سازم به بلیه‌ای که مرد حکیم را حیران سازد و من مسلط می‌نمایم بر آنان شریرترین بندگانم را در ولادت و خوراک. من ظالمی را بر آنان مسلط می‌سازم به نحوی که مردانشان کشته شوند و و زنهاشان اسیر گردند و خانه‌ای را که مایه عزت آن‌ها می‌باشد ویران کند و سنگی را که به آن بر مردم افتخار می‌کنند صد سال در مزابل

اندازند.

ارمیا مطالب را به احبار و علمای بنی اسرائیل گوشزد کرد و آنان را در جریان قرار داد. باز احبار بنی اسرائیل به جناب ارمیا گفتند: برگرد به درگاه پروردگارت و عرض کن گناه ضعفا و فقرا و مساکین چیست؟ (که باید همه کشته شوند). ارمیا باز روزه گرفت؛ لکن در این بین سهواً لقمه‌ای خورد بدان جهت وحی بر او نازل نشد. نوبت سوّم که روزه را تکرار کرد خطاب رسید که به آنها بگو (شما هم مبتلا به عذاب می‌شوید) به سبب آن که منکر را دیدید و بد ندانستید و از آن نهی نمودید.

پس ارمیا عرض کرد: پروردگارا، مرا آگاه ساز (که آن ظالمی که بر این مردم مسلط می‌کنی) کیست؟ تا به نزد او شوم و از برای خود و خانواده‌ام امان بگیرم.

خطاب شد برو به سوی فلان مکان. در آن جا جوانی مشاهده می‌کنی که از همه اهل آن محلّ علیل‌تر و رنجورتر و خبث‌الولاده‌تر و لاغرتر و بدغذا تر است. او همان است. ارمیا وارد آن بلد شد. در میان کاروانسرا جوانی را دید روی کثافت افتاده، علیل و رنجور و او را مادری است که مواظبتش می‌کند و نگهداری او را به عهده دارد و خنزیر ماده‌ای در اختیار دارد که مادر به وسیله شیر او پاره‌های نان را ترید می‌کند و به او می‌دهد. ارمیا با خود فکر کرد که اگر در دنیا کسی باشد که بدان صفت که خدایم فرموده است متصف باشد، همین شخص خواهد بود و نزد او رفت.

و در روایت دیگر دارد که از جانب خدا به دو پیامبر، یعنی ارمیا و دانیال، وحی شد که از بیت المقدّس به نینوا و بابل بروید و خارها را از بخت النّصر خریداری کنید و از وی امان نامه بگیرید. این دو پیامبر نشانه‌های او را گرفتند، تا

این که او را پیدا کردند و پرسیدند: نام شما چیست؟ گفت: بخت النصر. پرسیدند: شغل شما چیست؟ گفت: خارکشی. گفتند: ای پسر، تو بر بنی اسرائیل پیروز خواهی شد و ما را امان ده. گفت: اگر چنین شدم شما را امان می‌دهم و بزرگ و عزیزتان خواهم داشت.

این دو پیامبر از بخت النصر امان گرفتند. و به بیت المقدس باز گشتند و به بنی اسرائیل هشدار دادند که هلاک و نابودی شما به دست شخصی است که دارای چنین ویژگی‌ها می‌باشد. اگر بخواهید که از دست او جان سالم بدر ببرید باید توبه کنید و به سوی پروردگار باز گردید.

بخت النصر در همان اثنا که چنین خبری از پیامبران خدا شنیدند، شروع به درس خواندن و سواد آموختن کرد. تا این که منشی مخصوص وزیر شد. وزیر گفت: تو را چه منصب دهم؟ گفت اداره زندان را به من واگذار. گفته می‌شود در آن زمان هزاران زندانی در زندان به سر می‌بردند. بخت النصر بعد از آن که به مدیریت زندان منصوب گردید هر روز زندانیان را به بیابان می‌فرستاد تا پشته خار بیاورند. سهم خزانه دولت را می‌فرستاد و بقیه را می‌گرفت تا این که روزی به سبب آن که سهمیه خزانه سلطان را کم فرستاده بود، سلطان بخت النصر را رنجانید. او هم روند خود را عوض کرد. زندانیان را مسلح کرد و فرمان داد که وارد شهر شوید. به هر کس که رسیدید بکشید. آن‌ها نیز دستور بخت النصر را اجرا کردند و هر کس را که می‌دیدند می‌کشتند. بخت النصر هیچ کس را معاف نکرد، تا این که مادرش به نزد او آمد و گفت: این چه فتنه است که برپا داشته‌ای؟ مادرش را هم با شمشیر کشت. مردم دیدند او که با مادر خود چنین رفتار کرد با دیگران نیز چنین خواهد کرد، تا این که وزرا را هم کشت و این (کودتا و) کشتار دسته جمعی سبب شد که به آسانی بر کاخ سلطنتی و بنی اسرائیل تسلط یافت و

هفتاد هزار نفر را کشت. مسجد الاقصی را خراب کرد تا تمام کتاب تورات را به آتش کشید و اموال کشته شدگان را غارت کرد.

درباره این خونخوار نوشته‌اند که گاه به صورت میمون مسخ می‌شد و گاه وقت به صورت حیوانات دیگر و سپس به صورت نخست برمی‌گشت. این ظالم چهل سال سلطنت جهانی داشت.

در کتاب تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم به نقل از کتاب اثبات الوصیة نکته خوبی را آورده است می‌فرماید از نظر روانشناسان باید گفت هر افراط و تفریط در جامعه سبب تحوّل شده است آن پیامبرکشی بنی اسرائیل چه جناب یحیی بن زکریا و یا پیامبران دیگر و بی اعتنائی بدین و بی احترامی به مقدّسات الهی سبب بوجود آمدن بخت النّصر شد که هزاران هزار از آن قوم را کشت و خانه‌های شان را خراب نمود و اموالشان را غارت کرد بر پیر و جوان آنها رحم نکرد و از هیچگونه اجحاف و تعدّی و تجاوز درباره آن قوم فروگذار ننمود.

بخت النّصر قبل از مسیح مانند چنگیز بعد از اسلام بود که کشتار و قتل و غارت او از حساب بیرون است و اعمال ناشایست مردم و انحراف جامعه آنروز از تورات و امروز قرآن مجید سبب بظهور آمدن بخت النّصر و چنگیز شد چنانچه در این قرن جنگهای بین المللی موجب بنیان کنی جامعه بشریت شده است. آری این یک واقعیّتی است که قرآن مجید از آن خبر داده. **ظهر الفساد فی البرّ و البحر بما کسبت ایدی الناس.**

آیه مبارکه ۲۹ سوره زمر و اشرف الارض بنور ربّها

درباره روز قیامت است ولی در بعضی از روایات اهل بیت علیهم السلام به قیامت حضرت مهدی علیه السلام تفسیر شده. این نمونه از صحنه قیامت خواهد شد و عدل و داد بوسیله آن امام برحقّ و جانشین پیامبر برحقّ بعد از آن که ظلم جهانی و

ناامنی و بیدادگری عالم را فرا بگیرد دنیا را روشن می‌نماید.

تفسیر نمونه به نقل از ارشاد مفید نقل می‌کند که مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن امام همام فرمود: **اذ قام قائمنا اشرق الارض بنور ربها و استغنى العباد عن ضوء الشمس و ذهب الظلمة.** هنگامیکه قائم قیام کند زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود و بندگان از نور آفتاب بی‌نیاز می‌شود و ظلمت برطرف می‌شود.

قرآن مجید می‌فرماید: **ظهر الفساد في البر و البحر بما كسبت ايدي الناس** **ظهر الفساد في البر و البحر بما كسبت ايدي الناس.** این مفسد بدست بشری ایجاد می‌گردد و آتش فتنه‌ای که خود بر انگیخته‌اند دامن می‌زنند و بدست خود تار و پود زندگی را می‌سوزانند.

با بوجود آمدن ظلمها و بیدادگریها و نسل کشیها سبب ظهور یک فریاد درس عمومی و دادرس مهربان حضرت مهدی علیه السلام خواهد شد.

سلطنت جهانی نمرود

چهارمین نفری که سلطنت جهانی یافت و کافر بود، نمرود بن کنعان بود. تاریخ نویسان نوشته‌اند که پس از سام بن نوح از اولاد او پادشاهی در عجم پدید آمد که نامش نمرود بود و عجم او را کیکاووس می‌گفتند. او مردی بت پرست بود و به غایت ظالم و بیدادگر. بتخانه‌های زرین داشت و ثروت فراوان و سپاه بسیار به هم رسانید. به طرف ترکستان رفت. آنجا را تصرف کرد. از ترکستان به هندوستان رفت، آنجا را نیز مسخر ساخت، از آنجا به روم رفت، آنجا را نیز بگرفت و پادشاه مشرق و مغرب شد.

چون ریاست جهانی یافت در کوفه آمد و آنجا ماندگار شد و شهر بابل را

ساخت و خراج از ممالک دیگر می‌گرفت.

می‌نویسند نمرود یک هزار و هفتصد سال سلطنت کرد. چنان متکبر و خودخواه بود که در تمام عمر هرگز سر به سجده خالق نهاد و حتی بر آن شد که خدای آسمان را بکشد. کرکسانی تربیت کرده بود که او را به هوا می‌بردند و در آن اثنا تیری رها می‌کرد که خدای آسمان را هدف بگیرد. هر وقت از خانه بیرون می‌آمد تخت سلطنت وی را بر چهل فیل می‌گذارند و او بر آن تخت می‌نشست. چهار صد کرسی زرنگار در پای تخت نهاده بودند و بر هر یک جادوگری و منجمی نشانده بود. سرمایه داران و توانگران به گرد او جمع می‌شدند.

آمده است که نمرود یک روز منجمین را غمناک دید و علت آنرا پرسید گفتند ستاره‌ای دیده‌ایم که دلیل بر آن است که امشب نطفه کسی بسته می‌شود که سلطنت تو را از بین می‌برد.

نمرود دستور داد آن شب تمام زنان را از مردان جدا ساختند. نمرود دارای یک دسته فدائی و جان برکف بود که رئیس یکی از آنها پدر ابراهیم بود که شبها شمشیر در دست داشت و بیدار، اتاق نمرود را پاس می‌داد از آنجا که قضای الهی باید صادر شود همان شب پدر ابراهیم دید که زنش دارد بسمت او می‌آید و بالاخره همان شب نطفه پاک ابراهیم علیه السلام در بالای سر نمرود منعقد شد. صبح که نمرود بیدار شد بر چهره پدر ابراهیم نگریست و گفت: امروز نوری در صورت تو می‌بینم پدر ابراهیم گفت از اقبال پادشاه است. پدر ابراهیم تاریخ نام داشت. آذر عموی ابراهیم علیه السلام بود.

نمرود از منجمین پرسید: اوضاع از چه قرار است. گفتند قضا کار خود را کرده است.

علامه مجلسی علیه السلام می‌نویسد منزل نمرود که نطفه ابراهیم در آنجا انعقاد

یافت در (کوشار) یکی از دهات نزدیک کوفه بود و آثار حمل در مادرش مخفی بود تا آن که مادر پس از انقضای دوره بارداری رفت بداخل غاری فرزندش را وضع حمل نمود چندین ماه در آن غار بقدرت خدای تعالی زندگی کرد و هر وقت که مادر بسراغش می‌رفت او می‌خواست از آن غار برون بیاید ولی مادر می‌گفت اگر پادشاه یعنی نمرود تو را بشناسد می‌کشد.

ولی ابراهیم به هر ترتیبی که بود اندک اندک راه پیمود تا آن که خود را بداخل منزل پدر رسانید. پدرش گفت این پسر کیست که در پادشاهی نمرود زنده مانده. مادر ابراهیم که بقولی (تونی) و بقول دیگر ورقه نام داشت گفت: این پسر تو است که در فلان روز متولد شده و در غار کوه او را پنهان کردم پدر ابراهیم تارخ گفت وای بر تو اگر نمرود بفهمد می‌کشد.

و بالاخره چاره‌ای ندید جز این که ابراهیم را گرفته برای اولین بار نزد نمرود بردند نمرود به پدر ابراهیم گفت با من خیانت کردی و این فرزند را از من دور داشتی تارخ گفت این کار مادر اوست.

نمرود مادر ابراهیم را احضار کرد گفت چه باعث شده که تو امر این طفل را بر ما مخفی داشته ورقه گفت ای ملک این کار را بمصلحت کشور کردم زیرا اگر می‌گفتم او را می‌کشتی و فرزند کشی رواج می‌یافت و نسل ملت تو قطع می‌شد. با خود گفتم اگر این طفل آن شخص است که منجمین از او خبر داده‌اند می‌برم نزد پادشاه تا خود پادشاه او را بکشد و دست از کشتن فرزندان مردم بردارد. نمرود عذر او را پسندید.

علی بن ابراهیم روایت کرده که روزی نمرود همه را به عیدگاه دعوت کرد اما ابراهیم از رفتن خودداری کرد چون همه بت پرستان به عیدگاه رفتند. ابراهیم طعامی برداشت و داخل بت خانه شد و نزدیک هر بتی می‌رفت و می‌گفت بخور

و حرف بزن چون جواب نمی‌گفتند تیشه نجاری را می‌گفت و آن‌ها را می‌شکست دست و پای آن‌ها را قطع می‌کرد تا آن که تمام بتها را در هم شکست و تیشه را برگردن بت بزرگ گذاشت.

گفته می‌شود آن روز روز نوروز بود که مردم به عیدگاه رفتند و ابراهیم بتها را شکست. هنگامیکه نمرود با وزراء و امراء به شهر برگشتند بتها را شکسته دیدند. گفتند هر کس مرتکب این عمل شده بر خود ستم کرده و بی‌درنگ کشته خواهد شد. تحقیق کردند که چه کسی چنین کاری را کرده است گفته شد جوانی است که بتها را به بدی یاد می‌کند و به او ابراهیم گفته می‌شود. ابراهیم را گرفتند نزد نمرود بردند. نمرود در مورد ابراهیم به اطرافیان خود به مشورت پرداخت تا این که به این نتیجه رسیدند که ابراهیم را به آتش بسوزانند و از شر او راحت شوند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود اطرافیان نمرود همه اولاد زنا بودند که بزودی به سوزانیدن ابراهیم رأی دادند و اطرافیان فرعون زمان موسی حلال زاده بودند که کار موسی را با ساحران حواله کردند که شاید بوسیله ساحران موسی را شکست بدهند و این اصل مسلمی است که هیچ کس راضی بکشتن امام یا پیامبر نمی‌شود مگر آن که از نسل زنا باشد.

و بالاخره بدستور نمرود ابراهیم را حبس کردند و بنا کردند به جمع‌آوری هیزم تا مدت شش ماه به جمع‌آوری هیزم مشغول بودند و بعداً چنان آتشی افروختند که تا یک فرسخ لهیب آن اطراف خود را می‌سوزانید پرندگان نمی‌توانستند از آن اطراف پرواز کنند.

روزی که می‌خواستند ابراهیم را در آتش بیندازند برای نمرود و وزرایش جایگاه بلندی ساخته بودند تا از دور منظره سوختن ابراهیم را تماشا نمایند ولی

اکنون کیست که ابراهیم را در آتش بیندازد چون انداختن در آتش برای کسی مقدور نبود چون هر کس که این کار را می‌کرد خود او هم در خطر سوختن قرار می‌گرفت این جا بود که شیطان آن‌ها را به ساختن منجنیق راهنمایی کرد.

و بالاخره ابراهیم را آوردند و در منجنیق گذاشتند که در آتش پرتاب نمایند. آذر عموی ابراهیم که از سردمداران نمرود و برای نمرود بت می‌تراشید سیلی محکمی بصورت ابراهیم نواخت و گفت از کرده خود توبه کن و از آنچه عقیده داری برگرد. ابراهیم گفت حاشا و کلاً. همه موجودات به یاری ابراهیم برخاستند. ابراهیم گفت جز بخدا به هیچ کس نیازی ندارم.

ملائکه به دربار خدای عالم به تضرع پرداختند و گفتند: در روی زمین فقط ابراهیم است که خداپرست است و اکنون این بنده خداپرست را هم آتش می‌زنند خطاب شد او عقیده و ایمانش از شما درباره خدا محکم‌تر است تا این که منجنیق را حرکت دادند.

ابراهیم گفت: **يا الله يا واحد يا احد يا صمد يا من لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً احد نجنى من النار برحمتك.**

با کمال خلوص نیت و اطمینان از محبوب خود سوره اخلاص را خواند هنوز در هوا حرکت می‌کرد جبرئیل پرسید: ای ابراهیم آیا بمن احتیاج داری؟ گفت: نه بسوی خدائی که مرا آفریده محتاجم جبرئیل انگشتی به او داد که بر او نقش بود **لا اله الا الله محمد رسول الله الجأتُ ظهري الى الله و اسندتُ امري الى الله وفوضت امري الى الله.**

آنگاه از جانب خداوند خطاب شد به آتش که بر ابراهیم سرد و گلستان شو. در همان لحظه آتش چنان سرد شد که ابراهیم از شدت سرما دندانهایش بهم می‌خورد تا خطاب سلاماً رسید که آتش بر او گلستان شد. در روایت

اهل بیت علیهم السلام دارد که اگر کلمه سلاماً در آخر آیه نمی بود ابراهیم از سرما هلاک می شد.

باری ابراهیم را در آتش انداخته و آتش به امر حضرت حق بر او گلستان شد و در میان آتش نشست و جبرئیل ندیم او شد و نمرود از جایگاه بلند خود منظره را تماشا می کرد و انگشت حیرت به دندان گزیده می گفت اگر کسی خدای می گیرد مانند خدای ابراهیم باشد تا او را از هر گونه خطر نجات دهد.

در این موقع یکی از ندیمان نمرود گفت من به آتش قسم داده بودم که او را نسوزاند همانجا جرقه از آتش آمد آن دروغگو را سوزانید.

آمده است چون به آتش خطاب شد بر ابراهیم سرد و سالم باش تا سه روز هیچ آتش نمی سوزانید.

در کتاب تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم می نویسد: از امام صادق علیه السلام پرسیدند چرا موسی بن عمران از عصا و اسلحه فرعون ترسید (یعنی بعد از آن که عصای موسی ازدها شد موسی از او ترسید، فرمود: ابراهیم اعتماد و استنادش بر نور محمدی بود که در صلب او قرار داشت و این نور سبب یقین و آرامش او بود که موسی دارای این نور نبود از ازدها ترسید.

و آری در روایات دارد که در روز چهارشنبه بود که ابراهیم علیه السلام را در آتش انداخته و در روز چهارشنبه بود که نمرود بوسیله پشه بهلاکت رسید. **فاعتبروا یا اولی الابصار.** ای خردمندان قدرت بی حد و حصر خدا را تماشا کنید که نمرود پادشاه عالمگیر بوسیله آن آتش عظیم نتوانست که ابراهیم را بسوزاند ولی خدای ابراهیم بوسیله پشه ای نمرود را به هلاکت رسانید.

علامه مجلسی در کتاب *حیة القلوب* می نویسد که ابراهیم پس از بیرون آمدن از آتش نمرود را بخدایی یگانه دعوت کرد او گفت من با خدای تو جنگ

می‌کنم ابراهیم هم حاضر شد نمروود با سپاهیان عظیمش صف کشید و مهیای رزم شدند خدای ابراهیم لشکر بی‌حد و حصر پشه را بجنگ نمروود فرستاد که هوا را تاریک کرد بر سر لشکر نمروود هجوم آوردند تا این که همه لشکر نمروود رو به فرار نهادند و از آن بین پشه‌ای بر نمروود مسلط گردید و داخل دماغش شد و مغز او را می‌خورد و او می‌گفت بر سرم بزنید تا پشه از کارش دست بردارد تا این که با همان ترتیب به جهنم واصل شد.

و اینک در این جا اشعار پروین اعتصامی را بخوانید:

کشتی ز آسیب موج هولناک	رفت وقتی سوی غرقاب هلاک
تندبادی کرد سیرش را تباہ	روزگار اهل کشتی شد سیاه
طاقتی در لنگر و سگان نماند	قوتی در دست کشتیبان نماند
بندها را تار و پود از هم گیسخت	موج از هر جایی که راهی بود ریخت
هر چه بود از مال و مردم آب برد	زان گروه رفته طفلی ماند و خورد
طفل مسکین چون کبوتر پر گرفت	بحر را چون دامن مادر گرفت
بحر را گفتم دگر طوفان مکن	این بنای شوق را ویران مکن
صخره را گفتم مکن با او ستیز	قطره را گفتم بدان جانب مریز
امر دادم باد را کان شیرخوار	گیرد از در پا گذارد در کنار
سنگ را گفتم به زیرش نرم شو	برف را گفتم که آب گرم شو
صبح را گفتم برویش خنده کن	نور را گفتم دلش را زنده کن
لاله را گفتم که نزدیکش بروی	ژاله را گفتم که رخسارش بشوی
خار را گفتم که خلخاش مکن	مار را گفتم که طفلک را مزین
گرگ را گفتم تن خُردش مدر	دزد را گفتم گلوبندش مبر
بخت را گفتم جهانداریش ده	هوش را گفتم که هشیاریش ده

تیرگیها را نمودم روشنی	ترسها را جمله کردم ایمنی
ایمنی دیدند و ناایمن شدند	دوستی کردم مرا دشمن شدند
تا که خود بشناختند از راه و چاه	چاهها کنند مردم را براه
چاهها لبریز کردند از فساد	رشته‌ها رشتند در دوک عناد
دیوها کردند دربان و وکیل	در چه محضر محضر حیّ جلیلی
سجده‌ها کردند بر هر سنگ و خاک	در چه معبد معبد یزدان پاک
از تنور خودپسندی شد بلند	شعله کردارهای خودپسند
وا رهاندیم آن غریق بینوا	تا رهید از مرگ شد صید هوی
آخر آن نور تجلی دود شد	آن یتیم بی گنه نمرود شد
رزمجویی کرد با من چون کسی	خواست یاری از عقاب و کرکسی
کردمش با مهربانیها بزرگ	شد بزرگ و تیره دل تر شد ز گرگ
خواست تا لاف خداوندی زند	برج و باروی خدا را بشکند
راهی بد زد و گشت سست و تیره روی	سرکشی کرد و فکند سیمش ز پای
پشه را حکم فرمودم که خیز	خاکش اندر ویل خودبینی بریز
تا نماند باو عجیش در دماغ	تیرگی را نام نگذارد چراغ

* * *

سلطنت جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: و سیملکها خامس من اهل بیتی؛ زود است که مالک زمین گردد.

یعنی سلطنت جهانی در کلّ روی زمین پیدا کند پنجمین آنها «جهان گیران عالم» از اهل بیت من که قطعاً مراد و مقصود حضرت ختمی مرتبت

وجود مقدّس مهدی علیه السلام خواهد بود.

در مورد سلطنت جهانی دو نفر مؤمن یعنی سلیمان حشمت الله و جناب ذوالقرنین و سلطنت دو نفر کافر یعنی نمرود و بخت النصر به اندازه‌ای که این کتاب گنجایش آنرا داشت از نظر خوانندگان عزیز گذشت.

و اما در مورد سلطنت جهانی مهدی علیه السلام که توأم با عدالت و دادگری و برکت و امنیّت و خرسندی و شادابی است، احادیث زیادی بحمدالله ذکر شد و اینک در این جا فقط دو روایت را تقدیم می‌کنم.

مرحوم مقدّس اردبیلی در کتاب *حَدِيقَةُ الشَّيْخَةِ* از علی بن عبدالله از عبدالرحمن بن ابی عبدالله از ابی الجارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: قائم آل محمد، در این دنیا مالک کلّ زمین خواهد شد و سیصد و نه سال پادشاهی روی زمین خواهد کرد، همان قدر که اصحاب کهف در آن مدت در خواب بودند و حق تعالی گشاده می‌گرداند شرق و غرب زمین را برای او. از ترس شمشیر او دینی نخواهد ماند، مگر دین محمد.

علامه مجلسی رحمته الله در کتاب وزین بحار الانوار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که برای مفضل بن عمرو کوفی فرمود: آنگاه (بعد از غیبت طولانی) در مکه آشکار می‌گردد. ای مفضل گویا او را می‌بینم که وارد شهر مکه شده و لباس پیامبر را پوشیده و عمامه زردی بر سر گذاشته و نعلین وصله شده پیامبر را بپا کرده و عصای آن حضرت را به دست گرفته است.

مفضل گفت: آقا از کجا ظاهر می‌شود و چگونه آشکار می‌گردد؟ فرمود: ای مفضل او به تنهایی آشکار می‌شود و تنها به طرف خانه خدا می‌آید و تنها داخل کعبه می‌شود و چون شب فرا رسد، هم چنان تنها است. وقتی که چشم‌ها به خواب رفت و شب کاملاً تاریک شد، جبرئیل و میکائیل و دسته دسته

فرشتگان بر وی فرود می آیند و در آن میان جبرئیل به وی می گوید: ای آقای من، هر چه بفرمایی پذیرفته است و فرمانت رواست. او (قائم علیه السلام) هم دست بر رخسارش می کشد و می گوید:

الحمد لله الذي صدقنا وعده و اورثنا الارض نثبوء من الجنة حيث نشاء

فنعم اجر العالمين؛ خدا را سپاس می گزارم که وعده اش درباره ما راست در آمد و زمین را به ما واگذار کرد و هر جای بهشت را که بخواهم منزل می کنیم. چه نیکوست عمل کنندگان به فرمان الهی.

آنگاه بین رکن و مقام می ایستد و با صدای رسا می گوید: ای نقبا و مردمی که به من نزدیک هستید و ای کسانی که خداوند شما را پیش از ظهور من در روی زمین برای یاری من ذخیره کرده است، برای اطاعت از من بیایید. صدای او به این افراد می رسد و آنها در شرق و غرب عالم، بعضی در محراب عبادت و گروهی خوابیده، در یک چشم به هم زدن بین رکن و مقام نزد او خواهند بود و آنها سیصد و سیزده نفر به تعداد لشکر پیامبر در جنگ بدر هستند.

اول کسی که دست او را می بوسد، جبرئیل است و سپس سایر فرشتگان و نجبا و جنّ و بعد از آن نقبا با وی بیعت می کنند.

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: موقعی که آفتاب طالع شد، گوینده ای از چشمه خورشید به زبان عربی فصیح بانگی می زند که اهل آسمان ها و زمین آنرا می شنوند و می گوید: ای مردم عالم، این مهدی آل محمد است و او را با نام و کنیه جدش پیامبر می خواند و به پدرش حسن علیه السلام امام یازدهم تا حسین بن علی علیه السلام نسبت می دهد.

آنگاه گوینده ای می گوید با وی بیعت کنید که رستگار می شوید و مخالفت امر او ننمایید که گمراه خواهید شد. سپس به ترتیب، فرشتگان و جنّ و نقباء

دست او را می‌بوسند و (و می‌گویند) شنیدیم و اطاعت می‌کنیم. هیچ صاحب روحی در میان مخلوق خدا نمی‌ماند، جز این که آن صدا را می‌شنود. کسانی که در جای دور و نزدیک و دریا و خشکی اند می‌آیند و برای یکدیگر نقل می‌کنند که ما با گوش خود چنین صدایی شنیدیم. هنگامی که آفتاب خواست غروب کند کسی از سمت مغرب زمین فریاد می‌زند: ای مردم دنیا، خداوند شما در بیابان خشکی از سرزمین فلسطین به نام (عثمان بن عنبسه) اموی از اولاد یزید بن معاویه ظهور کرده بروید و با او بیعت کنید تا رستگار شوید و با وی سر مخالفت بر ندارید که گمراه می‌شوید. در این وقت فرشتگان و جنّ و نقباء گفته او را تکذیب کرده و ردّ می‌کنند. به آن گوینده می‌گویند: شنیدیم و نافرمانی می‌کنیم. هر کس شک و تردیدی به دلش راه یافته و هر منافق و کافری با این صدای دوّم گمراه می‌شود.

در آن وقت آقای ما، قائم، تکیه به خانه خدا می‌دهد و می‌گوید: ای اهل عالم، هر کس می‌خواهد آدم و شیث را ببیند بداند که من همان آدم و شیث هستم. هر کس می‌خواهد نوح و پسرش سام را ببیند بداند که من همان نوح و سام می‌باشم. هر کس می‌خواهد ابراهیم و اسماعیل را ببیند بداند که من همان ابراهیم و اسماعیل هستم. هر کس می‌خواهد موسی و یوشع را ببیند بداند که من همان موسی و یوشع هستم. هر کس می‌خواهد عیسی و شمعون را ببیند بداند که من همان عیسی و شمعون هستم.

هر کس می‌خواهد محمد ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ را ببیند بداند که من همان محمد ﷺ و علی ﷺ هستم. هر کس می‌خواهد حسن و حسین را ببیند بداند که من همان حسن و حسین ﷺ می‌باشم. هر کس می‌خواهد امامان از اولاد حسین را ببیند بداند که من همان ائمه اطهار هستم. دعوت مرا بپذیرید و به نزد من جمع

شوید که هر چه می‌خواهید به شما اطلاع دهم.

هر کس کتابهای آسمانی و صحف الهی را خوانده است، اینک از من بشنود. آن گاه شروع می‌کند به قرائت صحفی که خداوند بر آدم و شیث علیه السلام نازل فرموده است. پیروان آدم و شیث می‌گویند: به خدا قسم این صحف حقیقی آدم و شیث است. این مرد آنچه از صحف آدم و شیث نمی‌دانستیم و بر ما پوشیده بود یا از آن حذف و تبدیل و تحریف شده بود به ما یاد داد.

سپس صحف نوح و ابراهیم و تورات و انجیل و زبور را می‌خواند. پیروان تورات و انجیل و زبور می‌گویند: به خدا قسم این همان صحف حقیقی نوح و ابراهیم است که چیزی از آن ساقط نشده و تبدیل و تحریف نگردیده است. به خدا قسم تورات جامع و زبور تمام و انجیل کامل همین است و این بیش از کتبی است که آن را خوانده‌ایم.

سپس قرآن می‌خواند. مسلمانان می‌گویند: به خدا قسم این همان قرآن حقیقی است که خداوند بر پیامبر نازل کرده است. چیزی از آن کم نشده و تحریف و تبدیل نگردیده است.

مفضل عرض می‌کند: آقا خانه مهدی در کجا خواهد بود و مؤمنین در کجا جمع می‌شوند؟ فرمود: مقر سلطنت وی شهر کوفه است و محل حکومتش مسجد جامع کوفه و بیت المال و محل تقسیم غنائمش مسجد سهله واقع در زمینهای صاف و مسطح و روشن نجف و کوفه است.

امام صادق علیه السلام در ادامه فرمایش پربار خود برای مفضل بن عمرو کوفی فرمود: آن گاه آن سید حسنی، آن جوان زیبا از طرف سرزمین دیلم خروج کرده و با صدای رسا صدا می‌زند: ای آل محمد، دعوت آن کس را که از غیبتش متأسف بودید اجابت کنید. این صدا از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله بلند می‌شود. سپس گنج‌های خدا

از طالقان او را پذیره می‌شوند. آن‌ها گنج‌هایی هستند اما نه طلا و نه نقره است؛ بلکه مردانی هستند که ایمان پولادین دارند و بر اسب‌های چابک سوار و اسلحه به دست گرفته و پی در پی ستمگران را کشته تا آن‌که وارد کوفه می‌شوند و در آن موقع اکثر روی زمین را از لوث وجود بی‌دینان صاف کرده‌اند. آن‌ها کوفه را محل اقامت خود قرار می‌دهند؛ چون خبر ظهور مهدی علیه السلام به او (سید حسنی) و اصحابش می‌رسد، به او می‌گویند: ای پسر پیامبر این کیست که در قلمرو ما فرود آمده است؟

سید حسنی می‌گوید: با من بیایید تا ببینم او کیست؟ و چه می‌خواهد. بخدا قسم حسنی می‌داند که او مهدی است و او را می‌شناسد؛ ولی برای این می‌گوید که به اصحابش بشناساند که او کیست.

سید حسنی بیرون می‌آید تا به مهدی می‌رسد و از وی می‌پرسد: اگر تو مهدی آل محمد هستی عصای جدت پیامبر صلی الله علیه و آله و انگشتر و پیراهن و زره‌اش موسوم به فاضل و عمّامه مبارکش موسوم به سحاب و قرآنی که امیرالمؤمنین جمع‌آوری کرده کجاست. مهدی علیه السلام تمام این‌ها را بیرون می‌آورد و به سید حسنی نشان می‌دهد. آنگاه عصای پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته و به سنگ سختی می‌زند. فی الحال سنگ مانند درخت سبز می‌شود و شاخ و برگ در می‌آورد. مقصود سید حسنی این است که بزرگواری مهدی علیه السلام را به مردم نشان دهد تا حاضر شوند با وی بیعت کنند. آنگاه سید حسنی عرض می‌کند: الله اکبر! یا بن رسول الله، دست مبارکت را بده تا با شما بیعت کنیم. مهدی علیه السلام هم دستش را دراز کرده و حسنی نخست خود و سپس سایر لشکریانش با وی بیعت می‌کنند.

امام صادق علیه السلام در ادامه این فرمایش برای مفضل فرمود: آسمان ملخ‌های طلا بر آن‌ها می‌بارد، همان طور که خداوند در بنی اسرائیل بر ایوب پیامبر نیز

فرود آورد. گنج‌های طلا و نقره و گوهر زمین را به یارانش تقسیم می‌کند. در مورد ملخ‌های طلایی کنایه از باران پربرکت و به موقع است که زمین‌ها را زرخیز می‌کند و انواع گیاهان در تمام نقاط سطح زمین را می‌پوشاند و از آسمان و زمین برکت به حدّ وفور در دسترس مسلمانان قرار می‌گیرد.

آری از این حدیث، به ضمیمه قرائن و شواهد دیگر می‌رساند که حضرت ولی عصر علیه السلام در زمان خود معادن کشف نشده را استخراج می‌کند و چنان اصحاب خود را به کار و فعالیت و عمران و آبادی جهان و می‌دارد که همه مرفه و ثروتمند و سالم و در کمال عدل و آزادی زندگی می‌کنند. گنج زمین یا پاره جگر زمین معادن گوناگون است که خداوند عالم در دل زمین برای بهره برداری بندگانش به ودیعت نهاده است.

به امید آن روز سعادت بخش

